Adab. Kabul
Vol.16, No.3-4, Asad-Aqrab 1347
(July-October 1968)

Aug-Nov. 1968

مجلهٔ علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

ادب

نشریهٔ دوماههٔ

پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مدیر مسوول : قیام الدین راعی

شمارهٔ ۳-۴
۱۳۴۷

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
زبان ادبی	بناغلی راعی	۱
اساسات روانشناسی تحلیلی	پوهاندمیرامان‌الدین انصاری	۸
سیری‌درمثنوی‌مولینا	پوهاند مجددی	۳٤
قاسم کاهی	پوهاند میرحسین‌شاه	۳۸
هنر اسلامی	پوهنوال داکترعلمی	۵۱
بخش‌اشعار:		
گرشوی محرم کیفیت کار	ابوالمعانی بیدل	
آتش بیداد	پوهاند حکیم «ضیایی»	
به‌استقبال غزل محبت خان کاظم	پژواك	
نغمه ارغوان	استاد خلیلی	
مهرآسمانی	دکتور سهیل	
پرواز رنگ	نزیهی‌جلوه	
کتاب آفرینش	نوید	
شهدزندگی	طالب‌قندهاری	
عطرمهتاب	اقبال رهبر توخی	
ساختمان‌وانواع‌جمله‌درنشرمعاصردری	پوهندوی م. ن. نگهت سعیدی	۵۹
علوم‌طبیعی‌وعلوم اجتماعی	پوهندوی غلام علی آیین	۹۱
چطوربایددرتدریس ازسوالات‌استفاده‌کرد؟	پوهاند مجددی	۱۰۵
ادب دری درسرزمین‌های دیگر	مؤمن قناعت شاعرتاجکستانی	۱۱۵
بحثی انتقادی دربارهٔ دستورزبان دری	پوهندوی محمدرحیم‌الهام	۱۱۹
جنبش غزلسرایی وعصربیدل	مرحوم. م. ح ژوبل	۱۳۹
ادبیات عامیانهٔ دری	بناغلی عبدالقیوم قویم	۱٦۹
منظومهٔ هشت بهشت امیرخسرودهلوی	بناغلی جعفر افتخاری استاد	
	پوهنتون تاشکند	۱۷۷
نقدآثار:		
فلسفه‌علوم	پوهندوی آیین	۱۸۵
گزارش‌های‌پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم‌بشری	بناغلی راعی	۱۸۸

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

سال شانزدهم | عقرب ۱۳۴۷ | شمارهٔ سوم و چهارم

زبان ادبی

طوریکه دربحث های دیگرگفته شد، تباین ادبیات باهنرهای دیگردرین نکته است که ادبیات هنرزبانی است. زبان یگانه وسیله ای است که نویسنده توسط آن زندگی اجتماعی را انعکاس میدهد وچهره های را ایجادمیکند؛ که ازین نگاه زبان درادبیات ارزش کاملاً خاص ومهمی راحایز میشود. درخلال ابداعات ادبی نویسنده چهره های هنری مهیج وتازه وصحنه‌های گوناگون زندگی رابابکاربردن اشکال هنری محسوس وواقعی بیان میکند، این عمل ناگزیرباید در خلال زبان ارائه شود. اگرزبان راترك بگوییم ناممکن است که ادبیاتی داشته باشیم. اگرروی این مفهوم بیان کنیم، میتوانیم زبان رانخستین عامل ادبیات بشماریم. باهمه دقت

نظر بمطالعه وتحقیق زبان ادبی پرداختن و بطورنا گسستنی استعداداستفاده اززبان راتقویه کردن و بلند بردن، مهمترین مضمون درخلال ابداعات ادبی بشمارمیرود.

زبان ادبی وزبان عامیانه

ارتباط زبان ادبی وزبان عامیانه:

قبل از آن که دربارهٔ زبان ادبی وزبان عامیانه صحبت کنیم، نخست از همه باید مفهوم زبان ادبی راشرح نماییم. زبان ادبی دوگانه خصوصیت متضاد وسیع ومحدود را احتوامی کند. زبان ادبی وسیع زبان نگارشی است که براساس زبان مشترك ملی صیقل شده باشد، واین محتوی زبان آثار ادبی و زبان نگارشی است که درآثارعلمی، مقالات سیاسی و درهمه جراید و مجلات بکار میرودوهم زبان صیقل‌شده را احتوامیکند. مفهوم (زبان ادبی) که درزبان‌شناسی بکارمیرودمعمولاً همانازبان ادبی وسیع است. زبان ادبی محدود بطورخاص زبان آثارادبی مانند نظم، نثر، داستان، ادبیات اوپرایی وغیره راارائه‌میکند. و هم زبان صیقل شده درخلال ابداعات ادبیات عامیانه درین بخش شامل میشود.و (زبان ادبی) که درخلال تیوری ادبیات ازآن بحث میشوداکثرهمانا منظور از زبان ادبی محدوداست.

همه‌گونه زبان ادبی چه زبان ادبی وسیع ویامحدود، زبان خاص، مجزاو بیرون اززبان عامیانه مردم نیست ومحصول ایجادنویسندگان نابغه نمیباشد. همهٔ این هااززبان عامیانه منشاء می گیرد و براساس زبان عامیانه باصیقل‌شدن وتمرین مداوم درخلال دوره های متمادی تاریخی آهسته آهسته تشکل پذیرفته وغنی شده وتکامل کرده است. اینکه زبان ادبی اززبان عامیانه منشاء گرفته است، میتوان ازوجهت آن راثابت کرد:

نخست ازهمه اگرازنگاه رابطه ادبیات بازبان در خلال تکامل تاریخی

ببینیم ،ادبیات ملیت های معین، همه به اساس زبان عامیانهٔ همین ملیت ها ایجادشده است . باتکامل زندگی اجتماعی وغنی شدن مداوم زبان عامیانه، زبان ادبی نیز بطور پیگیر غنی شده وتکامل کرده است .

زبان بحیث وسیله ارتباط انسانها از زمان تشکل جامعه انسانی بوجود آمده است . آنان بمنظوراینکه بتوانند احساسات وعواطف خودراتبادله کنند وحرکات خودرا انسجام بخشند، درمرورزمان به ایجادزبان موفق شدند وادبیات هم بحیث هنرزبانی اززمان ایجادآن رابطه نزدیك وصمیمی بازبان عامیانه داشته است . در جامعهٔ ابتدایی زبان بشکل ساده آن بوجود آمد وبااستفاده ازشکل عامیانه بفعالیت های فرهنگی وتولیدی انسانهادرمیان طوایف خدمت میکرد. اینگونه ابتدایی ترین زبان عامیانه مردم، نه تنها وسیله تبادل احساسات و عواطف و انسجام بخشیدن حرکات درزندگانی عادی انسان های باستانی بشمارمی آمد، همزمان بآن عاملی بودکه آرزوهاوتخیلات وزندگانی آنان راباردیگرارائه میکرد. بعبارت دیگر ابتدایی ترین فعالیت های ادبی انسان هایعنی ادبیات شفاهی باایجادزبان شفاهی مردم آمیزش نهایت نزدیکی بهم داشت . درآن روزگارهنوزحروف بوجودنیامده بود، انسان هامستقیماً بابکار بردن اشکال زبان شفاهی به ایجاد انواع گونا گون سرودها، ضرب الامثال وحکایات وداستانهاپرداختند . زبان اینگونه ابداعات ادبی شفاهی بازبان شفاهی توده های مردم آمیخته وبعلاوه مستقیماً به ایجاد وغنی ساختن زبان شفاهی داخل بوده است .

ایجادحروف برآن شدکه زبان شکل تثبیت شده رابخودبگیردوبعلاوه توانست به پیمانهٔ وسیع انتشاریابد وامکان باقیماندن تادوره های طولانی راپیدا کند.روی این اساس بودکه انسانها به پیمانهٔ زیاداشکال زبان نگارشی رابکار بردندوبااستفاده ازآن به ثبت وشرح پدیده های گوناگون اجتماعی وطبیعی پرداختند واحساسات وعواطف وصحنه های متنوع زندگی راترسیم کردند . ازآنجابودکه به تعدادزیاد

آثارعلمی، مقالات تشریحی وآثارادبی بوجودآمد . ازآن بعد زبان نگارش نیز بخش مهم زبان ادبی گردید . زبان نگارش بحیث بخش مهم زبان‌ادبی‌وسیع نمیتواند بحیث شکل خاصی اززبان ، جدا اززبان عامیانه بطـورمجردوجود داشته باشد؛ چنانکه آهنگ لغات وساختمان دستوری آن همه اززبان عامیـا نه منشاء گرفته وباتکامل آن تکامل پذیرفته است . ازهمین بوده که درخلال زنـد گـی اجتماعی مردم آن رافهمیده وپذیرفته است .

تقاضاهای معمولی زبان ادبی

زبان ادبی هرچند براساس زبان محاوره براثرصیقل وخالص ساختن تشکل یافته است ، باآنهم اگربازبان محاوره معمولی مقایسه شود، یك سلسله تقاضا های جدی راخواهان است . زیرا، زبان واقعیت مستقیم فکراست وفکر با جدایی ا ز زبان نمیتواند وجودداشته باشد . درخلال زندگی‌واقعی زبان وفکررابطهٔ صمیمی ونزدیك باهم دارد، فعالیت های فکری وعاطفه ای معرفت انسان برجهان آفاقی همه‌بااستفاده اززبان یك سلسله‌موادرادست تهیه مید هد وبوسیله‌آن ارائه‌میشـود، بنابران خوبی وخرابی زبان ارتباط مستقیمی با ارائه کردن احساسات و عواطف دارد. درخلال زندگی عادی مکالمهٔ انسانهاعموماً باید ساده، واضح و انگیز نده باشد ومفهوم خودرابه نهج واضح بدیگری انتقال دهد . مگر اینگو نه تقا ضا ها اکثرچندان جدی نیست درخلال مکالمهٔ عادی روزانه به نسبت اختـلاف شرایـط شخص گوینده ومحیط سخن گفتن اکثرعناصرزشت ودرشت ، متشتت ومخالف دستورزبان نیزبآن مخلوط میشود. همزمان بآن چون درزمان مکالمه مردم میتوا نند بااستفاده ازحرکات دست وسروتغییرچهره‌وغیره‌نیزمفکورهٔ خودرا انتقال دهند، بنابران اکثراتفاق می افتد که عناصرناقص و کلمات نامرتبط هم درآن راه یا بد . مگر بااستفاده ازاشکال زبان نگارشی آثاری که بوجودمی‌آیداگرآثارادبی باشد ویاعلمی، اگرمقالات فلسفی باشد ویامضامینی که درجراید نشرمیشود، همه اینـها

نتیجهٔ معرفت وانعکاس انسان ازجهان آفاقی است . انسانهابه‌منظوراینکه همهٔاین نتایج رابدرستی وبطورانگیزنده ترسیم کنندوآن راثبت‌نمایند، ناگزیرباید عناصر زشت ودرشت ، متشتت ومخالف دستورزبان وحتی مبهمات و مکررات را هم بدورافگنند . درقسمت منسجم ساختن وپرورش زبان باید تقاضاهای جدی‌ارائه کرد(ودرآثارادبی بخصوص درامه هاوداستان ها درخلال سخن گفتن تنها و یا مکالمهٔ دوطرف اکثرکلمات مکرر، متشتت، ناقص ونامرتبط دیده میشود.مگرهمه آنهاتوسط نویسنده به منظورساختن چهره هاوترسیم خصوصیت های اشخاص به حیث حیله بکارمیرود.) درخلال مقالات معمولی (محتوی آثارادبی) تقاضای مشترك واساسی همانادرستی ، سلاست وانگیزنده بودن است وهمین تقاضا به زبان ادبی وسیع هم صدق میکند .

درستی ودقیق بودن زبان بیشتردرآن است که دسته های کلمات بصورت منتخب بکاررود، ساختمان‌جمله خلاف‌منطق‌نباشد وقواعد دستوری‌درآن‌مراعات شده‌باشد وبتواندبطورکامل‌احساسات وعواطف نویسنده را ارائه‌دهد وخصوصیت اشیای آفاقی ورابطهٔ متقابل آنان راشرح کند .

زبان نقاب همهٔواقعات ومفکوره‌هاست،مگردرورای‌واقعیات‌ارزش‌اجتماعی آن نهفته است . هرگونه مفکوره محتوی عللی است . چرابعضی مفکوره‌هااین گونه اند وبعضی آن گونه ؟ هدف آثارهنری این است که بطور کامل و واضح ارزش‌مهم‌زندگی‌اجتماعی‌راکه‌درخلال واقعیات‌پوشیده‌است‌ترسیم کندبنابران‌باید اززبان سلیس ودرست وکلمات منتخب استفاده کند .

زبان آثارادبی

خصوصیت‌زبان‌آثارادبی: خصوصیت زبان آثارادبی‌این است که درخلال علایم ورموززندگی راانعکاس میدهد . این عمل باید متنوع ، زنده ودارای نیروی الهامی هنری باشد وبتواند ازروی احساسات وعواطف خواننده رابحرکت

آورد. مرتبط بااینگونه خصوصیت ادبیات زبان آثارادبی نیز باخصوصیت زبان وموضوعات دیگر (مقالات سیاسی وعلمی) متفاوت است .

١ـ نخستین خصوصیت زبان آثارادبی علامه بودن ومستعاربودن است. آثار ادبی بطورواقعی اشیای آفاقی راترسیم میکند وچهره های را ایجادمیکند. نویسنده بابکاربردن آثارخودبخواننده تأثیرمی افگند، درین عمل نویسنده هرگز به مجردات اتکا، نمیکند، بلکه بااتکابازبان مستعار وعلامات، خصوصیت اشیاء ووضاحت حالات رابه طورواقعی پیش روی خواننده میگذاردطوریکه خواننده حدودآن را معین کند، اشخاص راببیند وصداهارابشنودومختصراینکه خودرادرهمان صحنه بیابد .

٢ـ دومین خصوصیت زبان آثارادبی قلیل اللفظ کثیر المعنی و عالی بوده است . باید ازمنتهای صرفه جویی، بابکاربردن کمترین کلمات، غنی ترین وزیادترین موضوعات زندگی رابیان داشت وبرعلاوه ساحهٔ وسیع تخیل راباید بخواننده مهیاساخت .

٣ـ سومین خصوصیت زبان آثارادبی تازگی وتنوع آن است . از آنجاکه زندگی غامض وپیچیده ومتنوع ومملوازتغییرات است، آثارادبی به منظوراینکه زندگی رابه نهج واقعی وانگیزنده انعکاس دهد، باید اززبان ساده استفاده بردو تازگی وتنوع را ازنظردورندارد. شاعران ونویسندگان ممتاز، ازقدیم تاحال، صبغهٔ ابداعی آثاروفروغ تازگی وتنوع رادرقسمت استفاده اززبان تبارزداده اند .

٤ـ چهارمین خصوصیت زبان آثارادبی مملوبودن ازموسیقیت است . یعنی آهنگ آن نرم وتازه ، خواندن آن سلیس، باآوازخواندن آن پرطنطنه وشنیدن آن روشن وواضح باشد؛ چنانکه درتاریخ ادب ماشعرکاملاً این خصوصیت را دربردارد. یعنی یکی ازخصوصیت های عمدهٔ شعرهمان موسیقیت آن است و در تاریخ ادبیات ممالک دیگرنیزشعرهمین خصوصیت را دارد .

نکات بالارامیتوان ازجملهٔ خصوصیت های معمولی زبان ادبی قبول کرد .

چه درخلال ادبیات جهانی ، انواع ادبی مختلف،تقاضاهای گو نا گون از زبان دارد ؛ ونویسندگان مختلف دربکاربردن زبان ادبی ، ممکن است از روش ها ی گونا گونی استفاده برند . بنابرین برای اینکه ما بصورت واقعی مشخصهٔ زبان آثارادبی رادرك بکنیم وبرآن‌تسلط یابیم ، نمیتوان تنهابابه‌حافظه سپردن‌چند قا عدهٔ مجرداکتفا کردوبه آن اتکاء نمود. بلکه باتلخیص ومقایسهٔ آثار گوناگون دوره های مختلف ونویسندگان مختلف باید به تحقیق وتحلیل وتألیف پرداخت .

ترجمه ونگارش : قیام الدین «راعی»

بیدل اگرت‌محرمی رازی‌است هرسومشتاب
زان‌انجامی‌که باهرآغازی‌هست برگیرحساب
زین‌قافله تحقیق مقاما ت هوس دانایی‌نیست
درپردهٔ سازجرس آوازی‌هست، آنرادریاب

«ابوالمعانی بیدل»

اساسات روانشناسی تحلیلی

پوهاند میرامان‌الدین انصاری

بیش از نیم قرن است که روانشناسی تحلیلی یا تحلیل روحی (Psycho analysis) بحیث یکی از روشهای خاص ایضاح کردار انسان در پهلوی روانشناسی آفاقی بمیان آمده وتوجه علمارا بخود جلب کرده است .

مؤسس وبانی این دبستان روانشناسی سگموند فـراید نام داشت که در سال (۱۸۵۶) درشهر فرایبورگ درعلاقه مورا ویا که حال جزء خاك چـکوسلواکیا میباشد، بدنیا آمد. بسن سه سالگی پدر ومادرش بهویانا کوچیدند ودران جا فراید (۷۹) سال اززندگی خودراسپری ساخت . پدرومادرش یهودی بودند .

فراید تحصیلات عالی خود را در پوهنځی طب ویانا تـکمیل ودرشق اعصاب تخصص حاصل کرده ودرموضوع اعصاب از لحاظ فـزیولـوژی بتحقیقات علمی پرداخت ودرآن باره یکعده مقالاتی که همه جنبهٔ ابتکـار را دارا بود نشر کـرد . اما شهرت مهم ونهایی فرایددرآن است که درسال (۱۸۸۵) بهپاریس سفر کرده درآنجا باشارکو (Charcot) متخصص معروف بیماری‌های روانی درتماس آمد. همین تماس کـه برای $\frac{1}{2}$ ؛ ماه دوام یافت منجر به آن گردید که دلچسپی فراید از فزیولوژی بهروانشناسی انتقال ودرین شق بهحیث بانی سیستم مخصوص روانشناسی کـه بنام روانشناسی تحلیلی یاد میشودشهرت جهانی حاصل نماید .

درپایان قرن (۱۹) نشریات فراید در بارهٔ روانشناسی تحلیلی شروع میگردد .

نخستین اثر او بنام «مطالعات درباره هیستری» بسال (۱۸۹۵) نشر گردید. درسال (۱۹۰۰) اثری دیگری بنام «تعبیر خواب» ازطبع بر آمد. از آن تاریخ به بعد تاسال (۱۹۳۹) که پایان زندگانی فرایدبدان تصادف کرد آثار متعددش یکی بعددیگری نشر گردیدو نظریاتش درمحافل علمی جهان همهمهٔ بزرگی راراه انداخت که آن همهمه تقریباً تا کنون هم دوام دارد. بعضی ازعلما فرضیه های اورا طرفدار گردیده وبتأسی از آن بسهم خودو بروش او درموضوع بتحقیقات پرداختندو عدهٔ فرضیه های اورا غیرعلمی تلقی کرده بانتقاد دست زدند.

وجه مشترك روانشناسی تحلیلی با روانشناسی معمول و آبژکتیف همان است که هردو سعی دارند کوائف وحادثات مشابهی را تفسیروتعبیر کنند اما در بدست آوردن حقایق بروش های متفاوت توسل میکنند. ازین گذشته درمفاهیم اساسی ودرنتائج حاصله اختلافات بارزی بین هردو وجوددارد باوصف این اختلافات برای کسانیکه به روانشناسی بحیث عموم دلچسپی دارند ومیخواهند بصورت مختص راجع به حادثه سازگاری وتوافق افرادمعلومات داشته باشندلازم است بار وانشناسی تحلیلی آشنایی بهم رسانند. از لحاظ انکشاف تاریخی روانشناسی تحلیلی نسبت بروانشناسی آبژکتیف ازهمه اولتر اذهان علمارا بمسایلی مربوط بشخصیت، هیجان وسازگاری معطوف ساخته اساسات روانشناسی تحلیلی را درطی یك مقالهٔ چند ورقه گنجاندن دشوار است. تحت این شرایط امکان داردنویسنده از بسیاری مسایل مربوط بصورت سطحی بگذرد ویادربارهٔ ازقضاوت های خود مرتکب یك اندازه بی انصافی شود. موضوع بذات خود وسیع وغالباً اگرروانشناسی رابحیث عموم درنظربگیریم وبمقابل آن روانشناسی تحلیلی را موردبررسی قراردهیم ازلحاظ وسعت وپهنا یکی ازدیگری کمتری نخواهدداشت. موضوع روانشناسی تحلیلی اصلاً دقیق وپیچیده بوده واز آغاز تاکنون انکشاف زیادی حاصل کرده است. مشکل دیگر آن است که فرضیه های روانشناسی تحلیلی حتی دربین خود علمای آن متنازع فیها است ومشکل است فیصله نمود

که نظریهٔ کدام یك از آنها صائب تر است. پارهٔ از نظریات اولیهٔ فرایدبا نظریات بعدی اش متناقض بنظر میخورد. اصطلاح روانشناسی تحلیلی بعضاً بفرضیه ها ، بعضاً بروش تحقیق و بعضاً بطرز معالجه بیماران روحی اطلاق میشود. شاید پارهٔ از غلطی ها وسوء تفاهمات ازین ناحیه نیز بمیان آید.

از همه مهمتر مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی بالذات مغلق ومخصوصاً تسعیر آنها بزبان دری خالی ازمشکلات نیست .

باوصف این دشواری ها سعی میشود که تااندازهٔ امکان وازهمه بیشتر اساس نظریات موسس این دبستان مختص روانشناسی بخوانندگان عرضه شود .

مفاهم اساسی روانشناسی تحلیلی :

لبیدو : (Libido) :

مفهوم مهم واساسی در روانشناسی تحلیلی شاید همین باشد که هرشخص یاهرفرد انسان یك مخزن یا ذخیره گاه نیرو یا انرژی حیاتی است که آن رابنام «لبیدو» یادمیکند قوت این انرژی حیاتی ماهیت ومجاری که نیروی مذکور از آن ها عبور میکند در تعیین شخصیت ودرتفریق هوشیاری وجنون ازجملهٔ عوامل بسیارمهم واساسی تلقی شده می تواند. لبیدو بصورت کامل ومطلق یك نیرو یا انرژی روحی است وباحادثاتی ازقبیل اشتها، سوق، محرکه ویاسائر کوائف طبیعی یافز یولوژیکی مرادف بوده نمی تواند .

این انرژی مهم حیاتی صرف یك منشأ ویك ماهیت داردو آن عبارت ازمنشأ وماهیت جنسی است به قول فراید «لبیدو قوه ایست که بوسیلهٔ آن غریزه جنسی خود را متظاهر میسازد» غریزهٔ جنسی از آنطوری که دراصطلاح روزمره استعمال میشود متفاوت است نه تنها برافزارهای جنسی ویاعملیه های توالد وتناسل بلکه برهمه گونه فعالیت های که مطلب از آن کسب تلذذ باشد اطلاق میکند. فراید میگوید که لبید ومشتمل است برتمام آنچه معمولاً ازاصطلاح «عشق» بشمول عشق بخود، عشق بوالدین ، عشق

بعالم بشریت فهمیده میشود باوصف این همه پهنایی لبیدو بمفهوم محدود آن فقط جنسی و هدف آن اتحاد جنسی است.

انرژی حیاتی یا لیبدو ازبدو تولد با انسان همراه است ونه تنها در تعیین کردار کودکان شیرخوار و اطفال بلکه در تعیین کردار اشخاص کلان نقش مهم بازی میکند امادر کودکان شیرخوار نخست بصورت پراگنده یاغیر مشخص توزیع شده است، لبیدو همیشه فعال ودینامیك ومتحرك است شاید بطرف داخل و بخود جریان ومیلان یافته «نرگسی» رابوجود آرد ویا اینکه بطرف خارج میلان پذیرفته بااشیاء و اشخاص دیگر معطوف شده «هدف ـ عشق» ویاامکان دارد به خیالات و اوهام غیرحقیقی تعلق بگیرد «درون گرایی» ویااینکه با شیاء یا هدف های عشق طفولیت بچسپد که آنرا «بستگی» یا «پیوند» گویند ویااینکه به همین اشیاء و هدف ها برگردد که آنرا «برگشت» نامند ، وهم امکان دارد و بمفکوره های عالی بشردوستی مجاری اجتماعی بشمول آرت وادبیات جریان یابد که آنرا باصطلاح روانشناسی تحلیلی «تصعید» میگویند .

در نوشته های اولیهٔ فرایدانگیزه های نفسی یاانگیزه های حفاظت نفس بالبیدو متخاصم تلقی شده بوداما بعدها این نظریه را تغییر داده اظهار نمود که غریزهٔ حفاظت نفس ازعشق بخود نشأت کرده وبنابرآن اساساً ماهیت جنسی دارد. درنظریات بعد ترخود فرایدغریزهٔ محافظت نفس را بالبیدو که در مجاری سلیم روان باشد جمعاً بنام ایروس «Eros» یاغریزهٔ حیاتی یاد کرده است. بمقابل لبیدو اکنون «غریزهٔ مرگ» ویاتباهی نفس شناخته شده وهرگاه میلانات این غریزه متوجه خود شخص گردد بمیلان مجازات نفس یاتباهی نفس وهرگاه بطرف خارج متوجه شود بانگیزه های ظالم وتعرض متظاهر میشود .

شعور ـ قبل از شعور وماتحت شعور (غیرشعور) :

بنظریهٔ فرایدتمام ساحهٔ حیات روحی به سه منطقه تقسیم شده است : ۱ ـ شعور

۲-قبل از شعور، ۳-ماتحت شعور و یا غیر شعور. منطقهٔ شعور را نمی توان به آسانی فهمید و آن عبارت از همان قسمت محتوی روحی است که شخص از آن واقف و آگاه است بمقایسهٔ سائر مناطق روحی خیلی محدود و ضیق بوده و محتویات آن وقتاً فوقتاً تغییر می یابد. یك قسمت منطقه شعور از دنیای خارجی و قسمت اعظم آن از سطوح پا یینی حیات روحی سرچشمه میگیرد قبل از شعور همـان منطقه روحی است که محتویات آن بسهولت بوسیلهٔ تداعی معانی یا تداعی افکار بمنطقهٔ شعور آورده شده می تواند. درین قسمت حافظهٔ معمول قرار دارد و بطور کلی با شعور بیشتر شبیه است تا با تحت شعور البته افکار قبل از شعور از رهگذر سهولتی که آن ها را بمنطقهٔ شعور می توان آورد از هم فرق دارند. و این فرق بیشتر مربوط بعملیهٔ تداعی معانی است و ازین گذشته تا یك اندازه مربوط بسانسوری میباشد که از طرف شعور جهت امتناع و باز داشت آن صورت میگیرد.

یکی از مهمترین مفاهیم در روانشناسی فرایدتحت الشعور است و آن از بزرگترین قسمت های منطقهٔ روحی است که بصورت فعال و موثر در عملیه های غیر شعوری روحی معروف بوده و درحالیکه جریانات آن بنزد شخص معلوم نیست برتفکر وفعالیت های ذهنی او تاثیر بسزا وارد میکند. محتویات قسمت تحت الشعور مانند محتویات قسمت شعوری بقالب الفاظ نمی دراید وکدام ترتیب منطقی بخود نمیگیرد درین ساحهٔ روح انگیزه های متخاصم بدون تصادم و برخورد پهلـوی هم وجود داشته می توانند. این قسمت روح یا ذهن را باوصاف بدویت، طفلانه وغیر متوازن یا متشتت متصف ساخته اند. درین جا عوض هیجان خواهش وغریزه حاکمیت دارد.

محتویات قسمت غیر شعوری یا تحت الشعور بردو نوع بوده می تواند:

(۱) آن محتویاتی که از قسمت شعوری بدانجا پس زده شده یا رانده شده است.

(۲) محتویاتیکـه اصلاً وبصورت قطع هیچوقت شعوری نبوده است. قسمت اخیر الذکر را که یونگ (Jung) نسبت بفراید بیشتر اهمیت داده است عبارت است

از بقایای محتویات ذهنی انسان بدوی یاانسان قبل التاریخ که بصورت ارثی بانسان های امروزه انتقال یافته و بنام تحت الشعور « نژادی » یا «نسلی» یاد میشود .

اد «Id» «خود» و «مافوق خود» : در نوشته های اولیهٔ فراید «خود» یانفس قسمت شعوری فرض شده بود و باین حساب بمقابل تحت الشعور یاغیر شعور قرار داشت . پسان ها فراید خصوصیات بیشتری رابه «خود» توجیه وادعا نمود که قسمتی از آن غیر شعوری است و برای ذهن یك نقشه یاتوپوگرافی تجویز نمود که تقسیمات آن بشرح ذیل است «شکل ملاحظه شود» :

(۱) اد = «این»

(۲) من = «خود» یا « نفسی »

(۳) مافوق «خود »

(۱) «این » « Id» قسمت کاملاً غیر شعوری است وجنبهٔ بسیار فعال شخصیت میباشد. مرکز اصلی «لبیدو» در همین جا قرار دارد و تمام انرژی هایانیروهای غریزه وی شخص از همین جانشأت میکند. برای اینکه «این» خصوصیات بدویت خود را نگهدارد کاملاً تابع اصل «لذت» میباشد یعنی تلاش برای تطمین واقناع واجتناب یا دوری جستن از درد و آرار. بادنیای واقعیت یاعالم واقعی قطعاً ارتباطی ندارد واگر دارد آنهم بوساطت «خود» یانفس است «این» غیر منطقی وغیراخلاقی است و تقریباً باطبیعت ومزاج بدوی یاحیوانی که درانسان وجود دارد مرادف تلقی شده می تواند.

(۲) «خود» جزءً شعوری وجزءً غیر شعوری است. در شیرخوارگی کوچك وضعیف بوده وبتدریج ازراه تماس باواقعیت وازطریق اتخاذ یااختیار هدف های عشق شیرخوارگی وبوسیله میکانیزم یکی دانی « Identifaction» مخصوصاً یکی دانی باوالدین نمو وانکشاف میکند . خود شخص نورمال معمولاً تابع اصل واقعیت معقول ومدرك است. «خود» در قسمت های تحتانی با «این» درتماس بوده وباوی ازچندین طریق فعالیت میکند . «خود» منبع پس زنی خواهشات است که بجانب

منطقهٔ «این» پس‌زده یارانده میشود و بصورت عموم سعی میکند غرایز بدوی یا بتدایی «این» را کنترول نماید. و در حین حال خواهشات و تمنیات «این» را در صورتیکه بی ضرر تلقی شود اجازه تطمین دهد.

(۳) مافوق خود « Super Ego » این قسمت روح بر پیچیدگی ساختمان شخصیت می افزاید و این جزء مشتمل از اخلاقیات میراثی و محرمات و جزءً مشتمل از مفکوره های اخلاقی است که کودك از محیط فامیلی مخصوصاً از والدین خود بدست آورده. وظیفه مهم «مافوق خود» انتقاد است بصورت عموم «مافوق خود» غیر شعوری است و نسبت به «خود» از انگیزه های غیر اخلاقی «این» بیشتر مستشعر است .

«مافوق خود» میکوشد که «خود» را مجبور سازد که تمایلات «این» را پس زنی کند به عبارت دیگر «مافوق خود» با «این» در جنگ بوده و میدان جنگ هر دو «خود» میباشد. باینحساب می توان (ماوق خود) را مرادف وجدان تلقی کرد .

دوجانبگی ها و تصادمات: فرضیه روانشناسی تحلیلی پر از دوجانبگی ها یا قطبیت ها است یعنی مفکوره‌های دوجانبه که یکی بتناسب دیگر در قطب مخالف قرار یافته . بعبارت دیگر زوج های که باهمدیگر بالکل متخاصم اند. با بعضی ازین دو جانبگی ها در بیانات فوق برخورده اید. مثلاً ایروس غریزهٔ حیاتی و بمقابل آن غریزهٔ مرگ شعور بمقابل آن غیر شعوری یا تحت الشعور. «خود» بمقابل آن «این» عشق بمقابل آن انزجار و نفرت، نر بمقابل آن ماده .

یکی ازین دوجانبگی های مهم اصل یا پرنسیپ «لذت» و بمقابل آن پرنسیپ واقعیت است فعالیت های شخص برای تأمین لذت آنی و گریز از درد و رنج به اصل لذت تعلق میگیرد.

این طریقهٔ تعیین فعالیت از خصوصیات « این » اطفال و اشخاص غیر طبیعی است . اعمالیکه برحسب صوابدید سر میزند یا اعمالیکه بر اثر مطالبات و مقتضیات دنیای خارجی بظهور میرسد به اصل واقعیت ربط میگیرد. در شیرخوارگی این اصل ها باهم

متصادم واقع میشوند. اما بالتدریج دراثرانکشاف یك «خـود» قوی که بتـواند مطالبات اصل«لذت» را با اصل«واقعیت» آشتی دهد تصادم رفع میگردد وشخصی باامن وآرامی زیست میکند.

اشخاص غیرطبیعی یا «نوراتیك» ها این امن وسلامت درونی را نمی تـوانند بدست آرند وطوری که بعدتر خواهیم دید همین کیفیت درفهم وضع وحالت ایشان عامـل مهمی میباشد.

مراحل انکشاف شخصیت:

مهمترین موضوع وفی الواقـع مغز سیستم روانشناسی تحلیلی مسأله انکشاف شخصیت است. طبق فرضیهٔ روانشناسی تحلیلی این انکشاف بسه مرحله صورت میگیرد. دورهٔ کودکی که تاسن ۵-۶ رادر برمیگیرد. دورهٔ پوشیده که ازسن ۵-۶ تاآوان بلوغ دوام میکند. دورهٔ بلوغ که تاسن ۱۸ یا ۲۰ رااحتواء میکنداز بین این سه دوره، دورهٔ کودکی ازهمه مهتر میباشد. ازخصوصیات مهم این دوره انکشاف دومیلان است که یکی با دیگرارتباط دارد. نخست میلان اینکه(لبیدو) یعنی مهمترین منطقه احساس لذت جای مختص خودرا احرازمیکند. میلان دوم اینست که برای الحاق «لبیدو» کدام شی دستیاب میشود. درحین حال انکشاف«خود»نیز توأم با انکشاف لبیدو ومربوط به آن انکشاف میپزیرد. نخست انکشاف محل یاجای لبیدورا از نظرمیگذرانیم. هنگام ولادت لبیدوی کودك بصورت نامشخص پهن و پراگنده است اما دیری نمی گذرد که لبیدو بسه محل به این وجه جای خود را احرازمیکند مرحلهٔ اول عبارت است ازمرحلـه جنسی فمی«Oralerotiec» که دراین مرحله تطمینات لبیدو بیشتر ازهمه ازمنطقهٔ (دهن) استحصال میشود. تظاهرات آن نخست درچوشیدن ومکیدن پستان وچوشیدن انگشت وبعد ها درگزیدن وخاییدن آشکار میشود. انگیزه های تخریبی طل بهمین مرحله اخیرالذکر تعلق میگیرد که آنراسادزم فمی «Oral Sadism» گویند، بعدازآن مرحله «جنسی مقعدی» شروع میشود. که در این مرحله، تطمین لذت درعمل اطراح وعضو

مخصوص اطراح مرکز آن قرار میگیرد .

در مراحل اولیهٔ آن عمل اخراج یا اطراح لذت بخش و در مراحل اخیر بازداشت یا نگهداری وسیلهٔ لذت است. مرحله «تناسلی» پس از مرحلهٔ «جنسی مقعدی» روی کار می آید که در این مرحله ممکنات لذت بخشی آلات تناسلی بر شخص معلوم میشود. و برای استحصال لذت از آن کار میگیرد. این مرحلهٔ اخیر احراز متمام یا موقعیت است از طرف لبیدو که هنگام بلوغ این احراز موقعیت تجدید و تقویه می پزیرد. اگر حالات غیر طبیعی و یا اوضاع انحرافی در کلان سالان به «پیوند» یا «برگشت» بیکی از مراحل اولیه کودکی نسبت داده میشود. برای مثال ظلم و تعدی برگشت است بمرحلهٔ اخیر کودکی یعنی کسب لذت از گزیدن. لجاجت و ولع بمرحله اخیر کودکی «جنسی متعدی» یعنی کسب لذت از بازداشت و نگهداری منسوب شده میتواند. باین حساب در اشخاص کلان سال خصایص دورهٔ «جنسی فمی» و دورهٔ «جنسی مقعدی» را میتوان تشخیص داد در مسیر نورمال و عادی انکشاف دورهٔ «جنسی فمی» از جدا شدن از شیر و دورهٔ «جنسی مقعدی» بواسطهٔ یادگرفتن طرز عمل معمول و مروج قضای حاجت یا دفع حاجت جلوگیری میشود. هرگاه این جلوگیری موفقانه انجام یابد طفل میتواند مطالبات واقعیت را خوبتر فهمیده و در نتیجهٔ «خود» او تقویه و استحکام پذیرد .

پیشرفت و ارتقای کودك در دریافت یا حاصل کردن شی طرف عشق بسه مرحله صورت میگیرد. مرحله اول «جنسی» «خودی» گفته میشود که اصلاً عشق بخود نبوده بلکه احساس محض جسمی است، لبیدو بکدام شی مشخصی الحاق یا پیوند پیدا نمیکند وصرف بواسطه لذایذ عضوی تطمین می پذیرد موقعیکه «خود» تشکل میابد لبید و با آن یعنی با «خود» پیوند و الحاق پیدا میکند. و مرحلهٔ دوم منتهی میشود که آن را عشق واقعی بخود یا «نرگسی» نام گذاری کرده اند .

این اصطلاح از یك افسانهٔ اساطیری یونانی گرفته شده است که در آن نرگس

عکس خودرادرآب‌دیده وبرخود عاشق‌شده است. این نـرگسی ابـتدایی بکمك قسمتی ازانرژی «این» باعث تقویهٔ «خود» گردیـده وبـرای بقیهٔ حیات با شخصی میماند وهرگاه ازاندازهٔ اعتدال تجاوزنکند مفید ومستحسن شمرده شده میتواند. خصوصیت خود بینی وخود خواهی دراشخاص‌نتیجهٔ‌پیوند یابرگشت‌است‌بمرحله «نرگسی» هنگام بلوغ یك موج تازهٔ ازنـرگسی شخص‌رااستیـلامیکنـدکه بـرای تمام دورهٔ بلوغ طبیعی وعادی‌تلقی شده است دورهٔسوم الحاق یاپیوندلبیدوعبارت است ازشی‌یامقصد منتخبه. نخستین پیوند لبیدوبیك مقصد خارجی عشقی بصورت طبیعی عبارت ازوالدین طفل‌است واین علی‌العموم بهمان مرحله تصادف میکندکه دورهٔ تناسلی احراز موقعیت لبیدوآغازمیشود پیوند بیکی از والدین موضوع عقدهٔ ادیپس را بمیان می آرد.

عقدهٔ ادیپس «Oedipus» وعقدهٔاخصاء:

مسیرپیوند بوالدین دردختروبچه فرق‌میکند بنابرآن بهتراست انکشاف هرکدام راعلیحده ازنظر بگذرانیم. پیوند لبیدودربچه نخست بمادرش معطوف‌میشود. آغاز آن‌بدورهٔ قبل ازدورهٔ «تناسلی جنسی» نظربرابطهٔ‌که دررفع‌احتیاجات فمی‌که بمادر دارد، تعقیب‌شده می تواند بعد هادرمرحله انکشاف «جنسی تناسلی»این مقصدمنتخبه مستقیماً خصوصیت جنسی راپیداکرده «وعقدادیپس» تشکیل میشود.

اصطلاح ادیپس از یك‌افسانهٔ یونانی است که درآن‌پادشاه تیبس«Thebes» بدون اینکه بفهمد پدرخود را بقتل رسانده وبامادرخود ازدواج میکند. عقدهٔ ادیپس‌ممثل آنست که‌بچه‌بصورت غیرشعوری آرزودارد که باامادرخود مجامعت‌را انجام دهد. ماهیت غیرشعوری این خواهش بایستی تاکید شود. طفل‌بصورت‌قطع ازخصوصیت جنسی این‌خواهش خود واقف نیست‌واز آن شعورندارد. این‌خـواهش بصورت طبیعی صرف بشکل‌آرزوی دلجویی ونوازش ازمادر ویامیل‌خوابیدن بامادر وامثال این کردارهای سبك وبی ضررتظاهر میکند. طبق نظریات اولیه روانشناسی تحلیلی

این عقده بشخصی والده تعلق میگیرد اماپسا ن هاچنین عقیده رفت که عقدهٔ مذکور کاملاً در تخیل غیرشعوری جریان دارد . تصویر مادر درغیرشعور بمنزلهٔ شی یاهدف عشق تلقی شده است نباید تصور کرد ادیپس ازمحبت مادر بطفل نشست میکند. بلکه عقدهٔ. مذکورجزء طبیعت ذاتی بچه بودهٔ ومیراث «غیرشعوری نژادی» است. هرگاه عشق جنسی بمادر نمو کندپدردرجلب محبت مادر حیثیت رقیب رامیگیرد وخواهشات خصمانه بشمول کشتن وزخم رساندن بوی کسب قوت میکند .

ازهمین خصومت بپدردومین عقدهٔ بزرگ دورهٔ طفولیت نشأت میکند. بچه بصورت غیرشعوری میترسد که پدر باقدامات متقابل دست زده درصدد زخمی ساختن اوبرآمده مخصوصاً اورا ازآلات تناسلی اوکه تازه ارزش آن بوی معلوم شده است محروم خواهد ساخت . این عقده را «عقدهٔ اخصاء» نامیده اند یعنی عقده خصی ساختن. در اوقات طفولیت بعضاً اتفاق می افتدکه طفل به الهٔتناسلی خود ببازی پردازد و هرگاه پدر اورا دراین حالت مشاهده کندغالباً اوراتهدید خواهدکرد که : «اوبچه همرای چیزت بازی مکن که آن را خواهم برید» وچون طفل متوجه میشود که دختران ازاینگونه افزار تناسلی عاری هستندغالباً تصور میکندکه تهدید اخصاء در مورد ایشان قبلاً عملی گردیده است . درمورد اشخاصیکه این قسم تجارب برایشان نگذشته وباز هم بعقدهٔ اخصاًمبتلابوده اند. فراید عقیده کرد که در چنین موارد عقدهٔ مذکوراز بقایای اندیشه های قبل التاریخ انسا ن است « عقدهٔ اخصاء» «عقده ادیپس» رامنفجرمیسازد ازلحاظ اثرات تهدیدآمیز این عقده که مبادا آلهٔ تناسلی خودراازدست بدهد بچه خواهشات مجامعتی خودرا بامادر ترك میکند . طریقهٔ حل یاعلاج عقده ادیپس آن است که بچه احساسات خود رانسبت بمادرخود به محبت عادی وطبیعی «تصعید» یاسوق دهد. اصطلاح «تصعید» ازلحاظ روانشناسی تحلیلی آن است که خواهشات بمجاری سوق یابد که ازلحاظ آداب وسنن جامعه عالی وافضل تلقی گردیده است. چنانچه محبت وجلب رضایت

مادر در اکثر مجامع بشری اکیداً توصیه گردیده و در بعضی مجامع رضایت مادر را با رضایت حق جل و علی شانه مرادف تلقی کرده و گفته اند :

جنت که رضای مادران است

در زیر قدوم مادران است

برعلاوهٔ «تصعید» ممکن است بچه خویشتن را با پدر خود یکی دانسته موفقیت های پدر را بحیث موفقیت های خود تصور کند .

«مافوق خود» از انحلال عقدهٔ ادیپس سرچشمه میگیرد یعنی در اثنای ترک خواهشات جنسی کودکانه . پروردن خواهشات جنسی کودکانه وجداناً مذموم تلقی میشود و هرگاه همچو خواهش از ساحهٔ غیرشعوری بساحه شعور کمترین کله کشکی بنماید شخص شیطان رالاحول گفته و همچه خواهشات قبیح را از خود میراند .

عقدهٔ ادیپس در اثر «دوجنسیت» پیچیدگی مزید می یابد هر طفل پارهٔ از خصوصیات یا خواص روحی جنسی مقابل را دارا است که درین حالات امکان دارد عقدهٔ ادیپس بصورت معکوس ظهور کند. یعنی بچه دارای خواهشات «همجنسی» با پدر را پیدا کرده و از مادر خود نفرت داشته باشد این عقده نیز از طریق «تصعید» و «یکی دانی» یا تشخیص حل شده میتواند. هرگاه عقدهٔ ادیپس معکوس کسب قوت و شدت کند شخصی تمایل شدید مجامعت با همجنس را پیدا میکند که از جملهٔ ناهنجاری های روحی تلقی گردیده و مانند خوی بدی که در طبیعت کسی بنشیند بقول سعدی تادم مرگ باوی همراه میماند . و بعبارت دیگر در ریش سفیدی هم ادامه می یابد که بنابر همین پیش آمد در اصطلاح طب قدیم این ناهنجاری را بنام «علت المشایخ» تسمیه کرده اند.

انکشاف شخصیت در دختران نسبت به بچه ها مشکلات بیشتری را متضمن است پیوند ابتدایی با مادر که در اثر مکیدن پستان مادر انکشاف می یابد بایستی نخست از همه حل گردد و صورت حل آن در نهایت خوب واضح نیست در دختران «عقده اخصاء» نسبت به «عقده ادیپس» اوتر ظهور میکند دختر که متوجه سامان تناسلی خود میشود

نسبت به بچه‌هادرخوداحساس کهتری‌یاحقارت‌میکند. مسؤول این پیش آمدمادرخود راتصور کرده ودرنتیجه بمقابل وی‌طرز تلقی خصومت آمیزی‌اختیار میکند. احساس همین خصومت بحیث عقدهٔ«اخصاءتانیث»ویا«عقدهٔ تذکیر» تعبیرشده‌می‌تو اند.

درحالیکه ازعشق بمادرروگردان است بر ای یا فتن‌شی یامقصود عشق‌خویش‌بپدر متوجه میشود ودروجود پدربرای فقدان آلات تذکیر که‌برایش اذیت دهنده‌تلقی میشود یکنوع تلافی سراغ میکند و همین‌حالت را «عقدهٔ ادیپس» دختر تسمیه کرده میتوانیم‌وعلی‌الاکثردختربصورت غیرشعوری آرزودارد که برای پدر خود طفلی پیداکند یعنی از پدربارورگردیده طفل تولد شود. انحلال‌وارتفاع «عقده ادیپس» دردخترنسبت به بچه‌آهسته‌تراست زیراغالباً کدام خوف مصیبت‌آمیزی که موجب ازبین‌رفتن آن‌شود بمیان نمی‌آید. درنهایت امکان دارد عقدهٔ مذکوراز راه «یکی دانی» یا تشخیص با مادر واحساسات تصعیدی بمقابل پدررفع‌گردیده از بین برود مثل بچه هاامکان دارد در دختران نیزتمایل رفع خواهشات جنسی‌ازراه مجامعه با همجنسی «و عقدهٔ ادیپس معکوس انکشاف حاصل کند. ظهورمجدد ویاتکرارعقده‌اخصاءدردخترموقعیکه‌برای‌نخستین‌مرتبه‌حیض‌خودرادیده‌احساس خوف وانفعال کند، امکان‌دارد بوقوع پیوندد.

اختلالات‌عصبی یاناهنجاری های عصب

انکشاف طبیعی و انکشاف غیرطبیعی: تا اینجا شخصیت را بنهجی که بصورت طبیعی صورت بگیردو تحت بررسی قراردادیم. وآنهم باساس فرضیه‌های‌فراید. همگان عقده های جنسی کودکانه دارند. امادرمسیرانکشاف طبیعی این‌عقده‌ها باندازه قابل‌اطمینان ازطریق «تصعید» و«یکی دانی» حل‌وفصل‌میگردند. موقعیکه عقده هابصورت اطمینان بخش صورت حل بخوداختیارنکنند انکشافات غیرطبیعی رخ داده وبدرجه های‌متفاوت‌شدت یافته‌اختلالات عصبی یاناهنجاری های‌عصبی رونما میگردد هرگاه عملیه تصعید منفی باشد. «پیوند»یا«بستگی» رخ نمید هد

معنی آن اینست که لبیدو بتصویرشی یامقصد عشق طفلانه «پیوند» «یا بستگی» پیدامیکند وبعبارت دیگربه آن شی یامقصدعشق چسپیده باقی میماند .این پیش آمد بدوناخوشی یابد ومصیبت که باهم ارتباط دارندمنتج میشود.اولاً لبیدوی «پیوند» شده یابسته شده میسرنیست که باواقعیت وحقیقت مقابله کند بدین ترتیب شخص که پیوند های کودکانه دارد انرژی کافی بدستش نیست که بوسیلهٔ آن با مشکلات زندگانی خود مقابله کند ودر نتیجه دستخوش تکان های هیجانی شده به ناهنجاری سوق می یابد ثانیاً لازم است که ازذخائر نیروی میسره یك مقدار زیادآن درپس زنی تمایلات مجامعت با محرمات بصرف رسیده ونگذارد این خواهشات وتمایلات بساحهٔ شعور برسد زیرااگر بساحه شعور برسد نیروهای فعال وی مزیداً بصرف میرسد بطورخلاصه طبق فرضیهٔ روانشناسی تحلیلی قدرت وتوانایی شخص درراه موفقیت مبنی برآن است که یك مقدار کافی نیرویاانرژی بدسترس خودداشته باشد که بوسیلهٔ آن بتواند بمشکلات زندگی پنجه دهد . هرگاه مقدارزیادترلبید و با خواهشات کودکانه پیوندو بستگی پیدامیکند، شخص ضعیف الحال گردیده بناسازگاری ها اختلالات عصبی روبرو میشود .تفاوت های فردی دردرجهٔ بستگی یاپیوندموقوف به ایلاسستستی لبیدووهکذامربوط به تفاوت های تجاربی است که شخص درایام طفلی بآن مواجه شده است.

ازانجا که تمام اشخاص یك اندازه عقده های طفولیت رابا خود همراه دارند بنابرآن درایام کلانی پارهٔ ازچگونگی های عجیب وغریب کردار موجوداست که به بستگی یاپیوند منسوب شمرده شده می تواند.

درعدهٔ ازاشخاص کردار بدرجهٔ مختل است که نمیتوان آنهارا باختلالات روحی وعصبی مصاب دانست. بصورت عموم برای فرق وامتیاز اشخاص طبیعی ازاشخاص غیرطبیعی عوامل ذیل رابایدد نظر گرفت (۱) آیا «این» میتواند خواهشات پس زده شده رابقدری تغیرلباس دهد که «خود» وبا «مافوق خود» آن راشناخته نتواند.(۲) آیا

یك مقدار آن کافی لبیدو بصورت نابسته میسر است که «خود» در مقابله با واقعیت از آن استفاده کند(۳) آیا مقابله باواقعیت آسان است یا مشکل . یعنی شخص کلا ن سال بمشکلات سخت و محرومیت های ناگوار مواجه است یا خیر.(٤) آیا خود قوی است یا اینکه کودکانه بوده و باتصادمات کودکانه دست و گریبان است(٥) آیا «مافوق خود» باتظاهرات خواهشات کودکانه نرمی و ملایمت دارد یا اینکه بسیار سخت گیر است .

هرگاه انکشاف و رشد اشخاص با کوائف فوق الذکر یا مربوط بفقرات فوق بصورت مناسب و شایسته باشد شخصی طبیعی و نورمال ببار می آید در غیر آن ناسازگاری ها واختلالات روحی رونما میشود .

دایناميزم ها :

تجاویز کرداری اعم از عمل و تفکر که بوسیلهٔ آن بین محتویات «این» (خواه مخفی و پس زده باشد یا نباشد) از یکطرف و مطالبات واقعیت از طرف دیگر آشتی و مصالحه صورت میگیرد در اصطلاح روانشناسی بنام دایناميزم ها یاد میشود .

این دایناميزم ها هم بحال اشخاص نورمال و طبیعی و هم بحال اشخاصی که به بیماریها یا ناهنجاری های عصبی مبتلااند صدق میکند. بعبارت دیگر داینا میزم ها تجاویزی است که توسط آن « خود » با مخالفین خویشتن که عبارت اند از «این » ، و « مافوق خود » از داخل و دنیای خارجی از بیرون پنجه نرم میکند . پاره از دایناميزم ها برای خواهشات «این» مجرا تهیه میکند و بعضی بحیث آلات تدافعی بر ضد تظاهر خواهشات پس زده شده بکار میرود . در حدود هفده یا هژده دایناميزم تشخیص داده شده که فرق بعضی از بعضی دیگر مشکل میباشد. پاره یی از مهمترین آنها را در ذیل نام میبریم .

۱- دایناميزم پس زنی «Repression» مهمترین و اساسی ترین دایناميزم « خود » پس زنی است . هنگام تحلیل روحی موقعیکه بیمار در اظهار پاره یی از تجارب و یا خواهشات خود مقاومت و بی میلی نشان داد ، مفهوم پس زنی کشف شد، پس زنی از وظایف « مافوق خود» است خواهشات دردناك یا خواهشات نامطلوب را از

ظاهرشدن بساحه شعورمانع میگردد . بعبارت دیگر خواهشات فوق‌الذکررا بساحهٔ غیرشعوری میراند یا پس میزند .

۲ـ تشکل معکوس Reversal : وآن یك تجویزتدافعی دیگر است که توسط آن برای اینکه یك خواهش پس زده شده خنثی گردد خواهش دیگری که کاملاً ضد یا مقابل خواهش ناگوار است متظاهرمیشود . برای مثال هرگاه خواهش جنسی پس‌زده شده باشد بضدآن انزجارازمجامعت ظهور کرده‌وشخص خود را باندازهٔ افراط عفیف وپاکدامن نشان میدهد . بضد این حادثه خواهش خصومت آمیز بمقابل یکی ازوالدین که ازبقایای عقدهٔ حل ناشده (ادیپس) یا (اخصاء) است امکان دارد بشکل توجه فوق‌العاده زیاد به بهبود پدریا مادرمتظاهرشود .

۳ـ دایناميزم تعقل (Rationalization) : این داینا میزم به «خود» موقع میدهد که دلایل معقول ومقبول اجتماع را جانشین اعمال وکرداری سازد که منشأ اصلی آن عشق پس‌زده شده ویاخصومت باشد وبدینترتیب «خود» ازلزوم اعتراف باصل خواهشاتی که درعقب اعمال وکرداراو قراردارد مصون بماند .

٤ـ دایناميزم پروجکشن « Projection » : طبق‌این‌دایناميزم خواهشات ردشده «این» بدنیای خارجی منسوب تلقی میگردد . مثال این دایناميزم این است که در حالات بسیارشدیدغیرطبیعی بودن شخص بواهمهٔ (زجروا ذیت) مبتلا میشود .تحت این حالت محرکه های تخریبی باطنی فرد باشخاص دوروپیش‌اومعطوف میگردد وبیمارتصورمیکندکه اطرافیانش میخواهند اورا تباه ساخته وازبین ببرند .

۵ ـ تصعید (Sublimation) : طبیعی ترین شکل دایناميزم عبارت ازدایناميزم (تصعید) است . درین عملیه خواهشات لبید وبدلچسپی ها وعلاقه های که هدف آنها بصورت قطعی جنسی نیست تعلق میگیرد . منشأبسیاری از فعالیت های عادی بشری ازقبیل دلچسپی بمسلك ، فعالیت های مدنی ، فعالیت های مذهبی واکثرذوق‌ها وباصطلاح عامیانه گرگ ها (بفتح اول وسکون دوم وسوم) به دایناميزم (تصعید)

نسبت داده شده است . اگرچه فعالیت های تصعیدی دراکثرمواقع ازخواهشات اولیه بفرسخ ها بعید معلوم میشود اما دربعضی حالات اشتقاقات جنسی آنها را میتوان تشخیص داد .

٦ ـ دایناميزم (یکی دانی)یا (تشخیص)(Identification) : ازین دایناميزم در صفحات گذشته ذکری بمیان آمده است وازجملهٔ دایناميزم های مفید بشمار میرود. تحت این عملیه یك شخص خود را با شخص دیگری یکی دانسته ویا خودرا با شخص دیگری (تشخیص) میدهد ویا کارنامه های شخص دیگری راچنان تصور میکند که او انجام داده باشد وازآن کسب محظوظیت مینماید . وبدینترتیب برای خواهشات خود مجراهای ازراه (یکی دانی) جستجو مینماید واین یکی دانی اکثراً بایکی ازوالدین همجنس اوبیشترصورت میگیرد .

۷ ـ دایناميزم برگشت یا ارتجاع(Reqression) : از جمله بدترین دایناميزم ها، دایناميزم برگشت یاارتجاع است وآن عبارت از برگشت لبیدواست بطرز تطمینات کودکانه. قبلاً اشاره رفت که دربعضی انواع اختلالات لبیدو دردهن یا مقعد احرازموقعیت میکند . برگشت به شی یا مقصدعشق کودکانه نوع دیگرآن است علت ظهور اینگونه کردارهای غیر طبیعی آن است که « خود » نمی تواند بانکشافات جدید واقعیت بصورت قناعت بخش مقابله کند یعنی درتحت این شرایط «خود» بسیار ضعیف است نتیجه این دایناميزم این است که تصادمات کودکانه مجدداً ظهوروبالنوبه باعث تشکیل یك عده تدابیرتدافعی میشود که همه آن ماهیت اختلال روحی را دارند .

خواهشات پس زده شده عموماً به بسیارآسانی درتخیلات برای خود مجراء پیدا میکند وشخص (بخیال پلو) منهمك میشود خصوصیت تمنایی خیال پلوازطرف روانشناسان تحلیلی بسیارزیاد تاکید شده است . در تخیل تحریفات زیادی صورت میگیرد . تفکرات تمنایی غیرجنسی علی الاکثرخواهشات جنسی کودکانه است که

تحریف شده وتغییر شکل اختیار کرده است . تخیل غیر شعوری یك شکل دیگر همین دایناميزم است که تطمینات تخیلی کاملاً درساحهٔ غیرشعوری بوقوع پیوسته وبساحهٔ شعورقطعاً بروزنمیکند . فرضیهٔ تخیل غیرشعوری را فراید دراوایل حیات علمی خودقایم کرد . زنان بیمار که بوی مراجعه کردندبصورت شگفت آور اکثر آنها ازتجارب طفلی شان که گویا پدربایشان بی عفتی کرده یاد آور شدند . در تحقیقات مزیدی که بعمل آمد ملاحظه شدکه اکثراین تجارب غیرواقعی وساختگی بوده است . پس فراید این قسم تجارب را به تخیل غیر شعوری کودکانه نسبت دادکه اساس آن «عقده ادیپس» است . درطول تحلیل بیقین معلوم شد که واقعاً چنین است زیرا برای طفل مشکل بودکه بین حقیقت وتخیل (وهم) فرق بنماید .

۸- دایناميزم تسعیر : دلالت برتظاهرات فزیکی خواهشات پس زده شده و یا تدابیرتدافعی علیه‌آن خواهشات میکند . واین اساس (هستری تسعیری) است که بذات خود یکنوع صورت حل تصادم روحی تلقی شده میتواند . دریـن حالت خواهشات یا تدابیرتدافعی به عوارض فزیکی تحویل یا تسعیرمیگردد . که امکان داردبانواع درد، بیهوشی ، فلج وسائر عوارض حسی یاحرکی متظاهر شود . خصوصیت مهم هستری عبارت ازاین است که خواهشات جنسی شدید گردیده وبمقابل آن مدافعهٔ بسیاری قوی قیام میکند . عوارض هستری درتعاوضات جنسی است که علی العموم بشکل برگشت تظاهرمیکند ودرتحت این شرایط عوارض بیشتر درگلو(منطقهٔ فمی یادهن) ودرامعاء (منطقهٔ مقعد) ظاهرمیشود .

۹ :- تعاوض Displacement : - یك دایناميزم دیگری که بسیار بآن برخورد میشود عبارت از(تعاوض) است وآن این است که انرژی یا نیروی هیجانی ازیك اندیشه باندیشهٔ دیگرانتقال می یابد . مفکورهٔ (تعاوض) درتحلیل روحی ومخصوصاً درتعبیروتفسیرخواب ودرفهم انواع کردارهای سمبولیك بکاربرده‌میشود خوف‌های غیر شعوری (Phobias) یك مثال طرز عمل این دایناميزم است . هرگاه یکنفر

ازچیزهای غیرمعقول وبی منطق بترسد ، مثلاً ازجاهای بسته ومسدود ، دلیل آن است که این جاها بصورت غیرشعوری سمبول کدام خوف عمیقتر قرار گرفته است. تعاوض بشخص اجازه میدهد که هیجان خود را بشکل خوف بی منطق ظاهرسازد وضرورت آن بمیان نیاید که کدام میلان یاخواهش بسیارقوی پس زده شده را اعتراف بنماید . درمراحل اولیهٔ تاریخ روانشناسی تحلیلی ترس بحیث یك خواهش جنسی انتقال یافته تلقی میگردید . بعبارت دیگر لبیدوی پس‌زده شده بشکل خوف تظاهر کرده است . بعد ها در(۱۹۳۳) فرایـد اظهارداشت که ترس های عمیق که منتج بخوف های غیرشعوری میشود ناشی ازتهدیدات دنیای خارجی است مخصوصاً از(عقدهٔ اخصاء) درینصورت فرداصلاً ازبی نصیبی ومحرومیت بخوف است نه ازخواهشات درونی خود .

۱۰ ـ خواب دیدن (رؤیا) : پس ازینکه نخستین کتاب فرایـد درسال ۱۹۰۰ نشرشد خواب دیدن حیثیت موضوع اساسی روانشناسی تحلیلی را بخود گرفت . خواب دیدن متضمن یك عده دایناميزم های است مختص به خود خواب ویك عده دایناميزم های دیگر وبنا برآن اصلاً وسائلی است برای تظاهرمحتویات پس زده شدهٔ تحت‌الشعور. اما برای روانشناسان تحلیلی سوای دایناميزم ،خواب وظیفهٔ مهم دیگری دارد وآن اینکه وسیلهٔ مهمی است برای فهمیدن طرزکار وشیوهٔ عمل تحت الشعورخصوصیت کودکانه وغیرمنطقی تحت الشعورمصروفیت آن به‌تطمین مستقیم خواهشات، نخست ازهمه‌ازمطالعهٔ خواب استنباط گردید . باساس فرضیهٔ روانشناسی تحلیلی ، خواب‌ها همه دارای مفهوم ومعنی میباشند. یعنی خواب بی معنی ولغووجود ندارد، نه تنها خواب بحیث مجموعی بلکه اجزای بسیار کوچك وناچیز آن دارای معنی ومفهوم است. وازروی آن میتوان بشخصیت وعقده‌های شخص پی برد . معنی ومفهوم خواب درشکل ظاهری آن پدیدار نیست . واین را محتویات ظاهری خواب میگویند وبیشترمشتمل است ازتصاویربصری که

معنی اصلی خواب ویا محتوی واقعی آن را پنهان ساخته است وباین حساب خواب دارای دونوع محتویات است . یکی (محتوی پنهان) خواب ویکی (محتوی ظاهری) خواب ،معنی اصلی خواب را ازمحتوی پنهان آن (ازروی محتوی ظاهری) میتوان فهمید . (محتوی پنهان) خواب مشتمل است ازخواهشات واضطرابات تحت الشعور که قبل از تظاهر بتجارب واقعی خواب شکل آن به کلی تغییر پذیرفته است.

عقده های تحت الشعور سعی میکنند که بطرف بالاراه برای خود پیدا کرده و بمنطقهٔ شعور برسند . هنگام بیداری، (خود) مانند یك پهره دار یا پاسبان ازظهور یا رسیدن عقده ها به منطقهٔ شعور ممانعت میکند . هنگام خواب (خود) تایك اندازه غافل میشود ومحتوی غیرشعوری فرصت می یابد که خود را ظاهرسازد . اما باید بخاطرداشت که (خود) کاملاً بخواب غفلت نمی رود وهنگام خواب هم تایك اندازه به پهره داری خود ادامه داده وبمقابل ظهورخواهشات غیر شعوری بمقابله می پردازد واین عمل راکه هنگام خواب رخ میدهد سانسورخواب نامند . سانسور (این) را مجبورمیسازد که خواب را تغییرداده وبشکلی آن را درآرد که (خود) از شناختن آن عاجز بماند . هرگاه خواهشات (این) بسیار قوی ظاهر گردد ویااینکه تغییر لباس آنقدرها مؤثر وکامل نباشد (خود) بتشویش زیادی مواجه گردیده وبرای جلوگیری لازمه امکان دارد خواب برهم خورده شخص جتکه خورده بیدار شود که تحت این حالات میگویند شخص را (سیاهی پخش کرده). زحمتی راکه(این) درراه تعدیل خواهشاتش متحمل میشود، تاخواهشات شکل محتوی ظاهری خواب را اختیار کند، بنام(دایناميزم عمل خواب) یاد میشود .

اساساً همه خواب ها یکنوع تجاویزیا خواهشات تمنایی میباشند . اما (محتوی ظاهری) خود را ازچندین منبع اخذ می دارند . قسمتی ازآن ازما قبل شعورمی آید وباین صورت تجارب اوقات بیداری دروقت خواب تکرارمیشود . قسمتی ازمحتوی خواب از(تعاوض) پیدا میشود . یعنی یك مفکوره ارزش هیجانی را بخود میگیرد

که اصلاً آن هیجان بکدام فکر یا اندیشهٔ دیگری تعلق داشته بـوده است . یکنوع مخصوص (تعاوض) را سمبولایزیشن Symbolization گویند یعنی عوض یك فکر یا اندیشه ، کدام رمزیا علامتی جانشین میشود . بعضی سمبول ها ازتجارب شخص خواب بیننده ظهورمیکند . اما بعضی ها آفاتی بـوده‌ودرمورد هرشخص همان یك مفهوم یا معنی را میرساند . دربین علایم یا سمبول های ثـابت که از طرف فراید تشخیص یافته سمبول های ذیل را میتوان نام گرفت .

هرشی درازیانوك دارازقبیل شمشیر ، قمچین ، منار ، درخت وامثال آن‌ممثل آلهٔ تناسلی نارینه است بمقابل آن اتاق ، آخذه ها ، خریطه ها ، ظـروف وامثال آن سمبول آلهٔ تناسلی مادینه است . بالاشدن بزینه ها ، پایین شدن اززینه ها ، عمل مجامعت را تمثیل میکندبیرون شدن ازآب سمبول‌ولادت‌است این‌ها صرف یکعده مثال های سمبول های ثابت است که درمورد هرشخص که این چیزها رابخواب به‌بیند همان‌یك تعبیرازآن مستفاد میشود، نظیراین ، شاید یکعدهٔ زیاد سمبول های ثابت دیگرباشد . اکثرروانشناسان تحلیلی درموردسمبولیزم بافراید اختلاف نظر دارند . عقیدهٔ مخالفین این است که تمام سمبول ها نتیجهٔ تجارب شخصی خواب بیننده است وضرورنیست که درمورد هرشخص مفهوم ثابت آن صدق کند .

عوارض اختلالات عصبی : قرار نظریهٔ روانشناسان تحلیلی عوارض اختلال عصبی تعاوضاتی‌است برای تطمین واقناع خواهشات‌پس‌زده‌شده .این عـوارض‌در حقیقت نوعی‌از مصالحه‌وآشتی است‌بین مطالبات (این) و میلان پس زنی (خود) هرعارضه‌ازتطمین کدام‌خواهش‌نمایندگی میکند که‌خواهش‌مذکوردرعالم‌واقعیت بدست‌آمده نمی‌تواند واین کیفیت‌درموردبیماری هایی‌ازقبیل‌هستری، ترس‌های بی‌منطق‌واضطرارات(اجبارها)بوضاحت مشاهده‌شده‌می‌تواند. (خود)این‌عوارض راقبول‌میکند زیرانسبت بتطمین‌مستقیم‌خواهش مطـلوبه ، تکان آن کمتر است . وبرعلاوه‌زحمت عملیهٔ(پس‌زنی) راکمترمی‌سازد .یکی‌ازاجبارات شمردن قـدم‌از

وصول یك خواهش پس زده نمایندگی میکند و بنابر آن باارزش است . تشویش بحیث یك اختلال عصبی از عقده اخصاء نشأت میکند و آن عبارت از خوف یك (خود) ضعیف و کودکانه است که برای مقابله با دنیای خارجی از رهگذر استقرار بستگی های جنسی کودکانه رونما شده است . دیده شده است که تشویش در مردان نسبت بزنان بیشتر است . زیرا عقدهٔ اخصاء در مردان بیشتر عمومیت دارد. از طرف دیگر بیماری هستری نسبت بمردان در بین زنان بیشتر بوقوع می پیوندد .

یکی از خصوصیات عمدهٔ اختلال عصبی موجودیت کیفیتی است که آن را حالت دوطاقتی هیجان (Ambivalance) گویند . درین حالت دو هیجان متضاد مثلاً عشق و نفرت در یك زمان بمقابل یکنفر معطوف میگردد. و این از خصوصیات معمول کودکان است در مرحلهٔ عقدهٔ ادیپس که بعدها بصورت طبیعی در اثر رشد و انکشاف از بین میرود و هرگاه از بین نرفته ادامه یابد عقدهٔ مطلوبه لاینحل میماند و بیمار همچنان بهیجان دوطاقتی ادامه میدهد . متصادم واقع شدن عشق و نفرت یکی از مهمترین مشکلات اختلال عصبی را بمیان می آورد. درین حالت (خود) ضعیف میکوشد تصادم مذکور را بطرز مناسبی حل کند و سعی میکند یکی ازین تمایلات متناقض و متصادم را پس زنی کند . و در نتیجه برای تشکیل عوارض اختلال عصبی راه صاف میگردد .

هدف های تداوی روحی در روانشناسی تحلیلی : روش تداوی در روانشناسی تحلیلی متکی باین اصل است که بیمار بقلت نیروی داخلی مواجه است و این ضعف او را از مقابله با (این) بوسیله های مناسب و شایسته باز میدارد . فقدان قوه مربوط به پیوند یا بستگی لبیدو است به (شی) یا (هدف عشق) کودکانه که در نتیجه ضمناً (خود) نیز با تشوشات کودکانه مواجه میماند .

پس هدف اساسی معالجه و تداوی این است که لبیدو از بستگی و پیوند آزاد و (خود) قوی ساخته شود تا بتواند بامشکلات حیاتی بصورت شایسته و معقول پنجه نرم کند . روش تداوی در روانشناسی تحلیلی بطور مشخص روی دو اصل بنا یافته : ۱ - مقاومت،

۲-انتقال، بی میلی وناتوانی. بیمار بر اینکه عقده های اصلی خودرا آفتابی بساز دمقاومت گفته میشود. واین کیفیت البته به میلان اودر (پس زنی) تعلق میگیرد. بیمار از اینکه اساس مشکلات اوپیوند هایابستگی هاوخوف های طفلانه میباشد کاملاً نـاآگاه وبی خبر است وبنابر آن نمی تواندآن هارابـرای پزشك یـا تحلیل کنده حـالی سازد. روش هـای تحلیلی این مقـاومت هارا درهم شکسته وبیمـاراز تصادمات اساسی خود مستشعر میشود. موقعیـکه مشکلات کـودکانه بسـاحهٔ شعـورآورده شود، قوت کامل (خود) برآن مشکلات زوریافته وراه حل مناسبی پیدا میشود. عقـده ادیپس که درزمان کودکی حل نگشته بساحهٔ تحت الشعور رانده شده وبآن دسترس نباشد بروشنی آمده وبذریعهٔ استعدادرشد یافتهٔ بیمارراه حلی را اختیار میکند.

اصل (انتقال) درتحلیل روحی ازین کرده هم مهمتر واساسی تر است. فرایددر اوایل، ملاحظه کرد که بیمار بنحو متبارز باتحلیل کنده پیوند هیجانی پیدا کرد. بعبارت دیگر بیمار باپزشك خودبعشق افتاد. فرایدفیصله کرد که این عشق شخصی نبوده بلکه احساسات پس زده شدهٔ بیمار بیکی ازوالدین جنس مقابل وی به پزشك انتقال یافته است. علت آن این بوده است که پزشك بیك وضع باسیطره وصلاحیت قراردارد و ازرهگذر اینکه محتوی پس زده شدهٔ غیر شعوری را بروشنایی میآورد حیثیت یکی ازوالدین را میگیرد. این انتقال راپزشك تشویق میدهد وچون بامعالجه وتداوی ادامه می یابدونزدیك باکمال میرسد بیمارمی تواند طرزتلقیات دوره های اول کودکی راتجدیدنماید. باین ترتیب بیمار وپزشك درامای رومانتیك دوره های اولیه حیات کودك رادرفامیلش تمثیل مینمایند. وهم امکان دارد انتقال بصورت منفی واقع شود. بدین معنی که بیمار بمقابل پزشك مدتی کاملاً بی اعتنا بماندو بعضاً امکان دارد اورا به نـگاه نفرت وانزجاربه بیند این پیش آمد رابحیث تظاهری ازجنبه تخریبی طرزتلقی حالت دوطاقتی بطرف یکی از والدین می تواند تعبیر کرد که برای قیام مجدد طرزتلقیات کودکانه بکار برده میشود هرگاه اجازه داده شود که انتقال ادامه یابدبیمار مثلیکه قبلاً بیکی ازوالدین پیوست شده بود

خود را بیش از پیش به پزشك پیوست میسازد. این پیش آمد نیز نامناسب میباشد. پس حتمی است که انتقال حل گردد و علی العموم از راه ایضاح اصل کیفیت به بیمار می توان بحل آن پرداخت. وقتیکه بیمار متوجه گردد که تحلیل کننده را نه بحیث یك شخص بلکه بحیث جانشین یا قایم مقام یکی از والدین دوست داشته است، انتقال حل شده می تواند بتعبیر دینامیك های روانشناسی لبیدو از تصویر والدینی به تحلیل کننده منتقل میشود و تحلیل کننده بالنوبه آن را واپس به بیمار میدهد. هرگاه بدینترتیب لبید و منتقل شود دوباره بمقصد عشقی کودکان رفته نمی تواند و اختیار آن بدست (خود) می افتد. که آن را با واقعیت مصالحه و آشتی دهد. تحت این شرایط گفته میتوانیم که بیمار شفاء یافته است.

روش های معالجه در روانشناسی تحلیلی: برای دریافت محتویات تحت الشعور، روش های مختصی بکار برده میشود. دریافت محتویات تحت الشعور برای غلبه بر (مقاومت) و برای روی کار آوردن انتقال مفید ثابت میشود. از جمله دو طریقه خیلی مهم بوده و بوفرت مورد استفاده قرار میگیرد:

۱ - روش تداعی آزاد ۲ - تجزیه و تحلیل محتویات خواب: علی العموم هردو طریقه یکجا بکار برده میشود تا یکی باعث تقویهٔ دیگر گردیده و نتیجهٔ قناعت بخش بدست آید. ازین جهت هر دو طریقه را درین جا یکجا شرح میدهیم.

در تداعی آزاد به بیمار توصیه می شود که آرام و مستریح دراز کشیده و بعد هرچه بخاطرش خطور میکند، به تحلیل کننده راپور دهد. فایده دراز کشیدن یا آرام تکیه کردن آن است که تأثیر تمایلات پس زنی تقلیل یابد، زیرا تحت این شرایط وضع و حالت بیمار حتی الامکان بحالت خواب قریب تر میشود. کار تحلیل و تجزیه با کدام اندیشه مربوط بمشکلات بیمار آغاز می یابد. بیمار وادار میشود که هرچه بخاطرش خطور کند و لو بسیار جزئی و ظاهراً بی ربط و بی معنی باشد اظهار کند. اگرچه اظهار بعضی از خاطرات و اندیشه ها برای بیمار دردناك و مشکل ثابت شود از گفتن آن خودداری نکند. تحلیل کنندگان روحی دقت تام بخرج می برند که شرایط برای تداعی آزاد حتی الامکان آماده شود. حتمی است که همه

چیز و هر چیزی که بخاطرش میگذرد بگوید، زیرا همه چیز و هر چیزیکه بخاطر بگذرد از لحاظ روانشناسی تحلیلی مهم و معنی دار است . تداعیات بذات خود محتوی تحت الشعور نمی باشند بلکه تنها تظاهرات خواهشات پس زده شده اند که بتغییر شکل و بتغییر لباس در خاطر خطور میکنند . خود تحلیل کننده نیز خود را آرام و مستریح نگهمیدارد و به تخیل و اندیشه اش اجازه میدهد که تداعیات بیمار را آزادانه بررسی کند . پزشك از راه معلومات وسیع خود در تحلیل روحی باعماق خاطره های تغییر یافتهٔ بیمار متوجه میشود و خواهشات پس زدهٔ بیمار را که بخود بیمار بی ربط و بی معنی معلوم میشود ، میشناسد . هرگاه بیمار در تداعیات خود دچار تذبذب میشود و یا اعتراض میکند که تخطر او بسیار خصوصی و یا اینکه بسیار چتی و بی معنی است ، تحلیل کننده فوراً دریافت مینماید که بمقاومت و پس زنی روبرو شده است ؛ چون عملیه انتقال ادامه می یابد مقاومت ها برهم خورده از هم می پاشد و بیمار تمام چیز ها را برای تحلیل کننده بیان میکند.

خواب های بیمار بدو صورت تعبیر میگردد. در بعضی حالات محتوی خواب مشتمل است از سمبول های ثابت که فوری از طرف تحلیل کننده شناخته می شود. اکثر اوقات محتوی خواب بحیث یك نقطه آغاز برای پیشرفت و ادامه تداعی آزاد بکار برده میشود . بیمار تداعیات آزاد خود را مربوط به محتوی خواب کاملاً و بتفصیل بیان میکند. محتوای خواب و تداعیات مربوط آن بصورت تحت اللفظی پذیرفته نمی شود، زیرا این محتویات بوضع ظاهر آن تغییر پذیرفته یعنی صرف تظاهرات است و اصل کیفیت را تحلیل کننده از شکل این محتویات استخراج میکند . اصل مطلبی که تحلیل کننده در صدد دریافت آن است عبارت است از (محتوای پنهان خواب و تداعی) . در مراحل اخیر تحلیل پزشك یا تحلیل کننده مفهوم تداعیات محتویات خواب را باساس فرضیه های روانشناسی تحلیلی برای بیمار تفسیر و تعبیر میکند . و این تفسیر و تعبیر در اصل تداوی نقش بزرگی دارد و می توان آن را روش یا طریقه سومین تحلیل روانی تلقی کرد. مطلب تداوی آن است که به بیمار تفهیم گردد که منشاء مقاومت های وی عقده های ایام کودکی بوده است . و چون

بیمار این مطلب را درك بنماید مقاومت های او درهم شکسته و براه بهبود و شفاء رهنمون میشود . در طریقه های معالجوی تحلیلی نبایستی چنین پنداشت که تحلیل کننده به بیمار بگوید که چنین کن و چنان مکن و یا اینکه بوی هدایت دهد که خاصیت های کرداری خود را ترك کند .

درین مورد توصیه و هدایت دادن بصورت قطع درست نیست . مطلب اساسی این است که لبید و آزاد شود و (خود) تقویه یابد . هرگاه این دو مامول بر آورده شود بیمار مشکلات خود را خود حل میکند بدون اینکه تحلیل کننده بوی مزیداً معاونتی کند .

بشرح فوق خلاصهٔ از فرضیه های تحلیل روحی بخوانندگان محترم عرضه شد . ناگفته نماند که راجع بفرضیه های روانشناسی تحلیلی از طرف روانشناسان آبژکتیف انتقادات زیاد است که فعلاً از تذکار آن صرف نظر میشود . باوصف این انتقادات روانشناسی تحلیلی بعلم روانشناسی بحیث عموم خدمات قابل قدری را انجام داده و یك مجرای نوینی را برای تحقیق و بررسی پیچیدگی های جنبهٔ روانی کشوده است .

نیرنگ محبت چه بلا افسون بود
کانجانه من و تو نه کم و افزون بود
سر تا قدم یار همین ما بودیم
لیلی آئینه خانهٔ مجنون بود
«بیدل»

سیری در مثنوی مولینا

پوهاند مجددی

مثنوی

«نی حدیث راه پرخون میکند»

«قصه‌های عشق مجنون میکند»

شرح: ذاتی که کامل وعارف است راه عشق ومحبت راکه پرازخون جگر است بیان میکند ومناقب انبیای ذیشان واولیای کرام راکه درطریق عشق مستغرق اند حکایه مینماید. احوالی راکه متعلق به‌عشق‌است درنظم یا نثر ،مؤثرانه بیان کردن وسرگذشت اشخاص بزرگ را بابلاغت تامه شرح نمودن ، برای انسانها حایز تأثیرات بزرگ وفوایدگرانبهامیباشد .

مثنوی

«محرم اینهوش جز بیهوش نیست»

«مرزبان رامشتری جز گوش نیست»

شرح: کمالات معقوله ،افکار وخیالات عاشقانه راغیراز کسانی که‌به کمال صنع وقدرت ربانیه جناب واجب‌الوجود حیران وبیهوش گشته‌اند ، که‌میتواند بفهمد ؟ جهت‌فهم وادراك افاده های‌زبان به‌سامعه یی ضرورت‌است که‌قابل سمع وفهم باشد گرنه‌مثلاً دست وپاگرچه‌دارای قدرت وتوان هم باشند،سخنی راکه اززبان‌صادر گشته است نمیتوانند ادراك کنند .بلکه‌عضوخاصی میتواند این کاررا انجام دهد؛ بنابرین کسانی میتوانندبه‌اقوال عارف پی برند که‌ازادعاهای نفسی فارغ گشته‌وخویشتن را مستعد باستماع نموده باشند .

مثنوی

«درغم ماروزها بیگاه شد»

«روزها باسو ز ها همراه شد»

شرح: انسان درزندان‌دنیا گرفتار غم‌واندوه گشته‌مضطرب‌میشود . وازین‌سبب روزهای او درمیگذرد وبیگاه میشود .غم‌ها و کدورت‌ها بکسانی که‌دنیا وزمانه‌را تجربه نکرده‌اندوهدف صدمات ظالمانهٔدنیا وزمانه قرار نگرفته‌اند، وبه‌جناب حق تعالی‌دل نبسته‌اند خیلی‌شدید مینماید .اما باشخاصی که بمشکلات زیادی مواجه گردیده ، ودرمدت‌حیات خویش به‌مصیبت‌های گرفتارشده اند ، وباستاد مرحمت ربانی اطمنان دارندکه‌عاقبت مردمان نیکو کار سلامت و سعادت است ، به چنین اشخاص‌غم‌های دنیا بی‌تأثیر وناپایدارمینماید .

بعضی انسانهای نیزوجود دارندکه‌مکدر نگشته بلکه ازکدرمتلذذمیشوند.

شاعرشهیر ترك «فضولی»مصراعی‌داردکه‌مفهومش‌چنین است:

«چون بلامرادوست دارد من‌هم آنرادوست دارم» .

مثنوی

«روزهاگررفت‌گوروباك‌نیست »

«توبمان‌ای آنکه‌چون‌توپاك نیست»

شرح: دربیت‌گذشته بیان شده که‌روز ها با سوز ها همراه شد و درگذشت ودرآن بیت اشاره یی بودکه‌اززبان بعضی اشخاص‌با یك نوع تأسف اظهار شده است. ولی‌بنابر تأسف‌مذکور ،چون مرحمت ومحبت جناب واجب‌الوجود بخاطر آورده‌شود ،درین حالت به‌غم ها وگذشت روزها، اهمیتی داده نمیشود وبکسانیکه استعداد پذیرش نصیحت را دارند چنین میفرماید : اگر روزهای ما باکدرو ملال درگذشته باشد ،جای خوف واضطراب نیست ،زیراکدروملال دنیا مانند ایام ولیالی درگذرنده‌وناپایدار است . ودرمصراع ثانی‌این بیت به‌جناب

ار حم الراحمین رجوع کرده میفرمایند: الهی! اگرروز ها ی ما با غم و کدر درگذرد باکی نیست، درحالیکه مایک مولای پاك وقادر مطلق داریم، ازچه سبب درخوف وهراس باشیم؟ واین افاده، مبنی برحال عاشقانه یی است که بطور عارفانه و کمال صمیمیت واخلاص برمعشوق خطاب مینماید: تو بمان یعنی رحمت وعشق تو بماند.

شارح میگوید: این دوبیتی را که باعبارات (درغم ما) و (روز هاگر رفت) آغاز یافته اند، هروقتی میخوانم وحقیقت آنهارا تحت ملاحظه وتأمل قرار میدهم قلباً خیلی مستریح میشوم. بکسانی که مثنوی شریف را مطالعه میکنند، توصیه مینمایم که اینگونه ابیات را ازبرنموده بمعانی وحقایق آنها تعمق وتأمل بیشتری بنمایند.

مثنوی

«هر که جزماهی زآبش سیر شد»

«هر که بی روزیست روزش دیر شد»

شرح: هر که درخلقت ماهی نبود واسیت با آب کمی سیراب شد. واین ایمایی است به صاحبان عقل وسط که فاقد استعداد روحانی بوده وراجع به اسرار وحقایق معنویه اطلاعات جزئی داشته وبان اکتفاً میورزند. ولی طوری که یك ماهی بدون اینکه شب وروز دربین آب باشد، امرار حیات نمیتواند، اولیاءالله که دارای قابلیت کافی درروحانیت میباشند، اگر بطور متمادی مظهر اسرار وحالات روحانیه قرارنگیرند مضطروبی قرار میشوند. هرکسی که فاقد رزق باشد روز های وی ازسبب آلام واضطرابات جسمیه وشبهات ذهنیه طولانی مینماید. زیرا در حالیکه اوقات مسرت بدون اینکه احساس شود بسرعت در میگذرد ایام کدر و ملال چنان محسوس میشود که دیر گذر باشد.

مثنوی

«در نیابد حال پخته هیچ خام»

«پس سخن کوتاه باید والسلام»

شرح: کسی که خام و نارسیده است نمیتواند بحال پخته عارف معنوی واحوال حقیقیه پی برد. کسانیکه میخواهند بحقایق واقف گردند باید از گرم وسرد عالم فرار نکنند وبرای احراز ترقی معناً ومادتاً بکوشند. طوریکه درمقدمه مذکوراست همواره بخاطر حسام الدین چلبی میگذشت که ای کاش حضرت مولینا با تألیف کتابی، حقایق روحانیه رابه مستعدین ایضاح وقلوب طالبین را احیاء فرمایند. در آن زمان حضرت مولینا این چندابیاتی را که تااینجا ذکرشده است، برشتهٔ نظم درآورده بودند. چنانکه برحسام الدین چلبی فرمودند: «این ابیات را نوشته ام مطالعه کن!» بناً علیه حسام الدین به مطالعهٔ آن ابیات پرداخته واز آنها به غایت محظوظ گشت وازحضرت مولیاالتماس نمود که مثنوی شریف را تکمیل فرمایند.

وبنابران حضرت مولینا این کتاب مستطاب را تکمیل نموده وبجهان انسانیت هدیهٔ گرانبهایی ارزانی فرمودند.

مأخذ: کتاب (ترجمه وشرح مثنوی شریف) نگارش مرحوم عابدین پاشا.

نویسنده: مرحوم داکتر هادی حسن

قاسم کاهی

مترجم: پوهاند میر حسین شاه

نسخهٔ منحصر به‌فرد دیوان قاسم کاهی که اوراقی ازسران افتاده وچندان شهرت ندارد مربوط بکتابخانه استاد مسعود حسن رضوی از پوهنتون لکنهو است. اشعار این شاعر درزمان حیات او یعنی استیلا وغلبه مغول درتالار های سلطنتی و مجامع دراویش خوانده میشد (۱). این دیوان معیوب وناقص وبیدخورده است وطوری خراب شده که کاهی شاید درسرودن اشعار آنقدر وقت صرف نکرده باشد که من درخواندن آن صرف نمودم. معذالك این دیوان تنها نسخه‌ای ازغزل های (۲) ازدست رفتهٔ کاهی است وکلاً شامل ۳۰۵ بیت میباشد. باین اشعار توانستم ۴۲۵ بیت دیگری بیفزایم. چنانچه نسخه ای که باهتمام من به‌چاپ رسید (۳) به ۱۷۳۰ شعر بالغ شد وآن مشتمل است بر: قصاید ومثنویها، غزلیات وقطعات ورباعیات. یکی ازمأخذ اشعار اضافی من مناقب مرتضویه میرمحمد صالح مشکین قلم بود. که به‌سال ۱۰۵۴ هجری تدوین شده و کرامات ومناقب علی کرم الله وجه رابیان میکند ومنتخبی است ازاشعار شعرای دری زبان. متأسفانه نسخهٔ چاپی مناقب هم مغلوط است وهم ناقص: کاهی

۱- بدیوانی. منتخب التواریخ. کلکته. چاپ ۱۸۶۹ متن. ج۳ ص ۱۷۴:

در عالم شهرت یافته - در مجالس میخوانند وبزم سلوك واهل سلرك بدان ارایش میابد.

۲- دیوان مشتمل بر قصاید و مثنوی های کاهی نیست.

۳- استاد محمد اسحق در سال ۱۹۵۶ از طرف انجمن ایران نشر شد.

رابعضاً کوهی نوشته ،مثلاً صفحهٔ ۵۹ کذا لك کا هی د یگر ی که بهمین املا است (میرعلی)درصفحهٔ ۲۰٤ آمده .این نام اخیر درنسخه بانکی پورشماره ٤۹۵ورق ۲٤۹ میرسید علی قابلی ثبت است. به تعبیر دیگر تخلص کاهی، راشاعردیگری جز قاسم کاهی نداشت .

مآخذ معاصر

برای معلوم کردن تاریخ های درزندگی قاسم کاهی و کار های مهم وی، مواد بسیارخوبی موجود است یعنی موادیکه خودشاعرتهیه نموده یااشخاص معتبری که آن (وقایع) را بچشم دیده اند .مثلاً علاءالدوله که نفائس الماثر اوبین سالهای ۹۷۳و۹۸۲ تألیف شدبزرگترین ماخذمنتخب التواریخ بدایونی است . ثانیاً نظام الدین احمد که طبقات اکبری اوشرح مفصلی از ۳۸ سال اول سلطنت اکبررادارد ودر ۱۰۰۱ هجری تألیف یافته . ثالثاً امین احمد رازی است که پسرعم اعتماد الدوله پدر ملکه نورجهان بود ودرزمان سلطنت ا کبر به هند آمد و هفت اقلیم خودرا در۱۰۰۲نوشت رابعاً شیخ بدیوانی مورخ دربار اکبر که منتخب التواریخ خودرادر ۱۰۰٤ تکمیل کرد.. خامساً دو ملك الشعرای دربار اکبر غزالی وفیضی که بالترتیب در۹۸۰و۱۰۰٤هجری وفات یافتند.سادساً ابوالفضل وزیردربارا کبر که آیین اکبری خودرادر۱۰۰۵تألیف نمود و بدیهی است اشخاصی که واقعه‌ای رابه چشم دیده باشند،اگرواقعهٔ مزبور راجداجدا به یك صورت بیان کنند، باو جود آنکه گفتارشان تعجب آور وغیر معمول باشد بایدقبول گردد .

تاریخ تولد ووفات قاسم کاهی

دیوان فیضی تاریخ وفات کاهی را ۲ ربیع الثانی ۸۸۹ هجری می نویسد.(۱) .

---

۱) دیوان فیضی نسخه کتابخانه بانکی پور. شماره ۲٦۱ ورق ۳۵٤ :

افسون که شد قاسم کاهی فانی — در گلشن دهر کرد پر افشانی

تاریخ مه وسال وفاتش جستند — گفتم: «دویم ازماه ربیع الثانی»

وطبقات اکبری ج ۲ . ص ٤٨٥ چاپ کلکته (۱۹۳۱) گفته است : (مدت صدو بیست سال عمر یافت هفت اقلیم می نویسد : «عمرش آنچه شهرت دارد صدوده سال بوده چنانچه ازروی ظرفگی میگفته که من از خداده سال خوردترم . اگرچه از هر سه نسخه هفت اقلیم (نسخه دیوان هند شماره ٩٤/اته ٧٢٤ ورق ٥٠٢ ب ، نسخه کتابخانه دولتی آصفیهٔ حیدر آباد ، شماره ٤٦٥ ورق ٣٨٥ ونسخه انجمن آسیایی بنگال) عبارت از یك نوع خوانده می شود اما شوخی از شاعری پیر بدوراست که بگویدسنم بسن خدا نزدیك شده ولی از شطحیات صوفیه این گفتار بعید نیست. تصادفاً منتخب التواریخ می نویسد :

«سلطان سپلکی روزیکه ملاقاسم کاهی رادیده پرسیده که سن شریف چند باشد قاسم گفته که ازخدادوسال خردم. سلطان گفته. که مخدوم ماشمارا دوسال زیاد میدانستیم طولیت عمر خود را کم میفرمایید ، ملاقاسم خنده زده گفته توقابل صحبت مایی مخفی نماند که چون روش ملاقاسم همه جا اخذوجر بود این سخن را از شیخ بایزید بسطامی قدس سره گرفته که انا اقل من ربی بسنتن. واین ازجمله سطحیات (کذا) صوفیه است وبعضی عرفا چنین تحویل آن نموده اند که من ازخدای عزوجل بدو سال یعنی بدوصفت خردم که وجوب وقدرت باشد چه بنده مظهرهمه صفات ربانی واخلاقی خدایی میتواند بود غیراین درصفت ازآنکه داغ حدوث و عجز هرگز ازپیشانی خلقت اوزایل نمی تواند شد » .

معذالك بادلایل مقنع کاهی ۱۲۰ یا ۱۱۰ سال عمر کرد وبنابران باید به سال ۸٦۸ یا ۸۷۸ هجری بدنیا آمده باشد. اما باین نمی توان اکتفا کرد زیرا هفت اقلیم مینویسد: «درپانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی رادریافت»(۱) ومنتخب میگوید : اگرچه صحبت مشایخ متقدمین وزمان مخدومی مولوی جامی قدس سره وغیر ایشانرا

---

۱ ـ نسخه دیوان هند شماره ١٥٤ ته ٧٢٤ ورق ٥٠٢ ج .

دریافته همه عمر بالحادو وزندقه صرف کرده ».

حالا اگر این ملاقات‌درسال آخر زندگی جامی ۸۹۸ صورت گرفته باشد وکاهی درآنوقت پانزده ساله‌باشد به‌سال مرگ خود(۹۸۸) لااقل ۱۰۵ساله‌میشود .پس این دوقول که کاهی ۱۲۰یا۱۱۰ ساله‌بوده وجامی رادرپانزده سالگی‌دیده موئدیك دیگرنیست . پس بایـد بگویم که کاهی دردو ربیـع الثانـی ۹۸۸هجری وفـات نمود ودر۸٦۸ هجری یا ۸۷۸ هجری بدنـیاآمد، وجامـی رادر ۸۸۳یـا۸۹۳دید ونیز از دو تاریخ تولد ۸٦۸ یا۸۷۸ هجری‌ارجح قدیمی تر آن است ،نه ازانجهت که کاهی پیررا پیر ترمیسازد بلکه باین نسبت که نظام الدین احمد که ازدربار یا ن اکبر بود راجع به وی نسبت به امین احمد رازی که درهند جزمسافری بیش نبود معلومات بیشتری دارد .بالاخره هیچکس نمی تواند ۱۲۰ساله شود مگرآنکه هیکل قوی داشته باشد وراجع بان اشارتی درهفت اقلیم هست :

«باوفور علوم‌ظاهری از ابطال رجال بود چه مکر ریك تنه باده و بیست‌مجادله کرده فایق آمدی در دویدن بربسیا ری از جلدان زمان سبقت جستی[1] .

دورهٔ اول زندگانی کاهی

سید نجم‌الدین‌محمدابوالقاسم کاهی (۱)حوالی ۸٦۸ درمیان کال (۲)ولایت سمرقند ، یاکوفین (۳) درسغد بدنیا آمد .در۸۸۳ باجامي ملاقات نمود وبنابر آن باید به‌هرات آمده‌باشد . زیراجامی درآنوقت درهرات بود وبعد ازآن بکابل‌آمد ودر آنجامدت زیادی باحتمال پنجاه‌سال اقامت کردوی خودرا کابلی‌میخواهند:

کاهـی توبلبل چمن آرای کابلـی زاغ وزغن نه‌ای که به هندوستان شوی.

---

(۱) هفتاقلیم نسخهٔ دیوان‌هند شماره ۹٤ اته ۷۲٤ ورق ۵۰۲ :

مولاناقاسم کاهی سیـد است نامش نجم‌الدین محمد وکنیتش ابوالقاسم بوده

(۲) آیین اکبری‌ص ۳۰٤ : قاسم کاهی عرف‌میان کابلی

(۳)رجوع کنیدبه تقی کاشی‌درخلاصه الاثار .

هفت اقلیم میگوید مرزا عسکری دربدخشان به کاهی خزانه ای داد مشتمل برهژده کرور ، همه آنرا بین فقراو محتاجان تقسیم کرد . اما دلیلی نیست عسکری که‌در ۹۲۱ درخانه بابر بدنیا آمده دربدخشان حکومت‌نموده باشدیاخزانه ای‌داشته باشدکه قارون برآن رشك‌برد.

کاهی همه‌عمر مجرد زیست :

عروس دهر کاهی رانزیبد از آنرو همچو عیسی گشته فردم

اگرچه درهوس ازدواج نبود درطمع سفر هند افتاد . زیرا د ر اوایل سلطنت مر زا شاه‌حسن ارغون. ازامرای سد (۹۳۰-۹٦۲ هجری) (۱) صوفی‌و الامقام میرهاشم کرمانی معروف‌به‌شاه‌جهانگیر، که‌ازطرف‌پدربه شاه‌قاسم‌انوار وازطرف مادربه‌شاه نعمت‌الله‌ولی نسب میرساند به‌سندآمدو کاهی به‌دیدارمیرهاشم‌به‌بکررفت پس این واقعات به ترتیب آتی‌صو رت میگیرد : شاه حسین در سند به سال ۹۳۰ هجری پادشاه‌می‌شود(۲) وبعد از آ ن کرمانی دراوایل سلطنت شاه‌حسین به سند میاید (۳) .

«میرهاشم کرمانی معروف بشاه جهانگیر دراوایل سلطنت میرزاشاه حسن (٤) ازخراسان بسند آمده رحل‌اقامت انداخت» (٥)

«کاهی دربکریه صحبت هاشمی کرمانی که‌شاه جهانگیرنام داشته رسیده‌منفعت بسیاریافته» و از ینجاه معلوم میشود که کاهی درحوالی ۹۳٥ در بکر بوده . کاهی و کرمانی تاچه‌وقت دربکرباهم بودند؟معلوم‌نیست .در ۹٤۰ کرمانی تتهه‌بودودرآن جامنازل الا ثارش راتمام کرد وآنرا به‌شاه‌حسن تقدیم نمود.(٦)

---

(۱) طبقات‌اکبری‌ص ۷۸۲ و ۷۸۹. (۲) همان کتاب ص ۷۸۲ (۳) تاریخ معصومی ص ۲۰٥
(٤) درطبقات‌اکبری‌ج ۳ جزو(۲) کلکته ۱۹۳۹ ترجمه B,De این نام‌حسین‌آمده امابه‌استنادتاریخ معصومی و معاصروی‌کرمانی باید حسن‌باشد (٥) هفت‌اقلیم نسخه دیوان هند شماره ٤۹ اتا ۷۲٤ ورق ٥۰۲ (٦) منازل الاثار نسخه موزه بریتانیا Add٦٦۳۱ به‌نقل از ریو. کتلاك نسخ خطی موزهٔ بریتانیا ۸۰۲ ب۸۰۳

ودر ۹۴۶ جانب حجاز حرکت کرد ودر کج مکران بدست دزدان کشته شد (۱) پس اگر کاهی در ۹۳۵ به سند آمده باشد ومنظور او دراین کار تکمیل معلومات عرفانی (۲) درخدمت پیرعالی مقداری بوده باشد باید چندسالی در آن جا اقامت کند. در ۹۴۰ کاهی درسومنات بود. خودگوید: بردرسومنات پیر مرد هندورا دیدم که این شعر رامیخواند ومن ازاو آنرایاد گرفتم:

هندوی پیری بدر سومنات خواند یکی بیت و من آموختم
حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم پخته شدم سوختم (۳)

این هندو باید این شعررا از [جلال الدین] رومی نقل کرده باشد که در آثار او به سه صورت آمده اول عبارت کاهی که شبه عبارت شبلی است (۴) ودوم باین ترتیب (۵)

چند قبا برقددل دوختم چند چراغ خردافروختم
پیرفلک راکه قراریش نیست گردش بس بوالعجب آموختم
گنج کرم آمده مهمان من وام فقیران زکرم توختم
حاصل ازاین سه سخن بیش نیست خام بدم پخته شدم سوختم

وبالاخره: (۶)

حاصل ازین این سه سخن بیش نیست سوختم وسوختم وسوختم.

شاه حسن خسرو شیرین سخن انبته الله نبا تاء حسن
دربنه تنه حریم المثال حرسه الله من الاختلال
نهصد وچهل بود که این نظم پاك نقش بقا یافت از این لوح پاك

درینجا می بینیم که نام پادشاه حسن است نه شاه حسین که در طبقات اکبری ترجمه B.De آمده ج ۳ جزء ۲ ص ۷۸۳ کلکته ۱۹۳۹

(۱) تاریخ معصومی ص ۲۰۶: دز اواسط شهور سنه سته و اربعین تسعمائه عزیمت سفر حجاز از راه کج ومکران نمود ودر اثنای راه از دست قطاع الطریق شربت شهادت چشید.

(۲) بدیوانی منتخب. متن. ح ۳. ص ۱۷۳ میگوید: در تصوف (کاهی) بیقرینه روزگار است.

(۳) دیوان کاهی (۴) سوانح مولانای روم ص ۵۶. (۵) دیوان مولانای روم پوهنتون علیگر مجموعه نسخ سبحان الله $\frac{۵۵۱۱-۸۹۱}{۷۴}$ ورق ۱۰۳ ب. (۶) دیوان مولانا رومی. پوهنتون علیگر. مجموعه نسخ سبحان الله $\frac{۵۵۱۱-۸۹۱}{۷۵}$ ونیز کلیات شمس تبریز چاپ نولکشور ص ۵۷۵.

برگردیم بکاهی . باوجود آنکه‌تذکره نویسان‌درین مورد چیزی نمیگویند کاهی ظاهراً از ٩٤٠ تاحوالی ٩٥٦ هجری درگجرات بوده زیرا اشعاری خطاب به‌دوامیر گجرات دارد: اول سلطان بهادرغازی که از٩٣٢ تا٩٤٣ سلطنت داشت دوم سلطان محمدخان‌غازی ظل‌الله که‌از٩٤٣تا٩٦١ حکومت نمود .

فلک تاکشتی بختم کشد برساحل شادی
کسی دربحروبرسرگشته‌دارد همچوخاشاکم

سپهر مکومت‌سلطان بهادرخسروغازی مبادا آفتاب دولت او ازسر ماکم
یارب همیشه بادا دراوج سر فرازی سلطان‌ملک‌معنی‌محمودخان‌غازی
گویند اهل معنی ظل الله است سلطان بعنی‌حقیقت‌آمددرصورت مجازی
خالی‌مباد بزمت یک دم زخوبرویان تاهست‌جلوهٔ‌حسن‌تاهست عشقبازی

کاهی وقتی به‌گجرات آمدبرای اولین‌بار دریا را دید طبعاً از کشتی بخت‌خود که‌برساحل نیکبختی رسیده‌است سخن میگوید :

کشتی‌بختم زدریای‌غم آیدبرکنار کوکب طالع اگرگردد شبی رهبرمرا
همچو کشتی مروبه هرسویی گردخودگرد آسیا کردار

وشاید این‌اشعار نیز درگجرات گفته‌شده باشد . ازنظر روحی به هرحال قابل ملاحظه است که کاهی درقصیده‌ای که‌درمدح سلطان بهادر«پادشاهی که‌درکشور بحری حکومت داشت» سروده ازبحر متأثر شده ونیزلقب غازی مبالغه‌نیست زیرا سلطان بهادر درین ایام مکرراً علیه‌راجپوت ها می‌جنگید :

در١٥٣٢ پس‌ازانکه ٧٠٠ زن به‌شمول دورگه‌ویدی‌زیباخودرا آتش زد (١) وخرمن گلی به‌خاکستر مبدل شد ریزن Raisin را ازسلهدی Silahdi بدست آورد. ونیزدر٨ مارچ ١٥٣٥ سلطان بهادر چیتورا متصرف شد وزنان زیادی به‌پیوی

---

(١) Cambidge Histoty of India ج ٣ص٣٢٨ و Commissarit در History of yaj rat ج١. ص ٣٢٨، ١٩٣٨ .

از کرناوتی Karnavati رسم‌جوهر را بجاآوردند .(۱)

ازقصاید کاهی معلوم‌میشود که کلمهٔ سلطان‌راهمه جاوزیاد استعمال نموده اما ازحامیان‌خود تنهاسه‌پادشاه راغازی‌خوانده . سلطان بهادر و اکبر مستحق این لقب بودند. سلطان‌محمود ثالث‌نیز که‌در۹۵۳ تا۹۵۵- ۱۵٤٦ - ۱۵٤۸ علیه پرتگالی ها جنگیدحق‌داشت به‌این‌لقب‌یادشود. وی سعی‌مینمود قلعه‌دیورا دوباره بدست دارد امادرحمله اول بروز۲٤ جون ۱۵٤۸ جنرال اوصفرخان با۲۰۰۰ نفربه قتل رسید ودرحملهٔدوم درده نومبر، رومی‌خان با۱۵۰۰ نفرکشته‌شد و٤۰ توپ ثقیل و۱٦۰ توپ‌خفیف ازتصرف اوبیرون‌رفت. وچون جودی کاستروJoao de castro فاتحانه به‌گواداخل گردید، اسیران‌مسلمانان‌وی درغل‌وزنجیر به‌دنبال اوروان بودند، وبنابرآن کاترین‌ملکه پرتگال گفت : وی‌چون مسیحی فتح‌نمود وچون کافرین [درین فتح] شادمانی کرد . در۱۵٤۷ جودی کاسترو سعی کرد در نزدیکی بروج پیاده‌شود اماسلطان‌محمود ۱۵۰۰۰۰ نفر رابه هشتادتوپ آماده نگهداشته بود کاستروی‌مزبورپس‌ازتاراج بعضی‌ازبنادربجانب گوارفت‌ودر۱۵٤۸/۹۵۵قرارداد صلحی منعقدگردید . (۲)

مایه‌تأسف‌است که‌شاعرعژوات‌سه‌غازی‌حامی‌خودراذکرننموده: دراکثرقصایدی که‌درمدح اکبرسروده‌شده ذکری ازفتوحات وی نیست . گاهی بیشتر به‌جنبه‌های فرهنگی فتوحات متوجه‌بود وبنابرآن‌علاقه اکبررابه فیل وعشق‌سلطان محمودرا به‌زن‌فراموش‌ننموده: (تاعشق وحسن باقی‌است-بزم‌توازمهرویان‌خالی‌مبادا) چه‌دعای مناسبی برای امیری که‌در۱۵٤۹/۹۵٦ پایتخت خودرابه‌محمود آبادبرد ودرآنجا باغی‌به پهنای٦میل ساخت. درهرگوشهٔباغ‌عمارتی‌بودودرپهلوی‌هرعمارت‌بازاری ودرهردکان بازار پریرویی مشغول فروختن داروی مسکرومقوی درگوشه‌های

(۱) همان کتاب ج ۳ ص . ۳۳.

(۲) کذا ص ۳٤۰ -۳٤۱.

خلوت باغ درخت کاری های ساخته شده بود که تنه درختان را باز ربفت وشاخه های آنرا باپارچه های ابریشم آراسته بودند درین خلوت گاها امیر چون امرای دیگر شرقی باغزال چشمان خود مشغول خوشگذرانی بود . (۱)

اگر کاهی از ۹٤۰ تا ۹۵٦ در گجرات بوده باشد (واین تاریخ تاحدی صحیح است زیرا ازیک طرف بایدمدتی گذشته باشد تا کاهی سایه نشین وپروردهٔ سلطان بهادر (وفات ۹٤۳) شده باشد علاوتاً اگر افتتاح باغ، در ۹۵٦ نمی بود خوشگذرانی سلطان محمود ذکر نمی شد) چرا به جلمهٔ همایون بر آن جا که از ۲۱ شوال ۹٤۱ آغاز وبه ۳ ذی الحجه ۹٤۲ (۲۵ اپریل ۱۵۳۵ تا ۲٤ می ۱۹٦۳) انجام یافت اشاره نه شده؟ شاید علت آن این باشد که کاهی به جنگ وفعالیتهای عسکری توجه نداشت وحتی این [قول] در مورد واقعات فتنه انگیزی که از ۹٤۲ تا ۹٤۳ دوام داشت ودران درمدت سیزده ماه وسیزده روز امپراتوری را بدست آورد وازدست داد صدق میکند. ولی انعکاسی از حملهٔ همایون رادر قصیده‌ای کلمه درمدح عسکری داردمیتوان؟ پیدا کرد. (۲)

شاهنشه زمانه وخاقان روز گار سلطان عصر خسرودین شاه عسکری
بادا دعای جان تو ورد سخنوران تادرجهان بود سخن ازشعر وشاعری

زیرا کاهی عسکری راکه در ۹٤۲ نائب السلطنه همایون درگجرات مقرر شد ومرکز او احمدآباد بود، امپراتور میخواند وراستی عسکری در ادعای پادشاهی گجرات وسیله فراهم میکرد (۳)

باوجود آن کاهی پس از آنکه از ۹٤۲ تا ۹۵٦ در گجرات اقامت داشت به کابل آمد. هفت اقلیم می نویسد :

---

(۱) کومی سارت ، تاریخ گجرات ، ص ٤۲۷ (بانگلیسی)

(۲) دیوان کاهی .

(۳) کمرج بیستری اف اند یاج ۳ ص ۳۳۳

درزمان ابد مقرون شاهنشاهی ، اکبرازراه بکربه‌هندآمد (۱) امااین قول صحیح نیست زیراکه‌بایزیدبیات که‌معاصر کاهی‌بوده در کتاب تاریخ همایون واکبر (سال تألیف۹۹۹) صورت نام‌اشخاصی رامی‌نویسد که‌به‌سال ۹۶۱ (۲) درخدمت اکبر ازکابل به‌هندآمدند. ودرآن‌صورت اسامی‌نام‌ملاقاسم کاهی‌وخواهرزادهٔ‌اومیرقاسم دیوانه نیز بود:

«ملازمان‌شاهزاده عالمیان جلال‌الدین محمداکبر میرزا دررکاب ظفرقرین بود بدین‌تفصیل ... ملاقاسم کاهی، میرقاسم‌دیوانه.خواهرزادهٔ‌مشاورالیه».

آیا امیران گجرات ولی نعمت های کاهی بودند؟

طوریکه خواهم دید قسمت برجسته سفر **کاهی** به **هند** اقامت اودرگجرات بوده . باکمال تعجب بایدگفت که شواهد خارجی در**تائید** اقامت کاهی درگجرات موجود نیست واگرامرای گجرات حامیان کاهی ثابت نشوند استدلال من به جایی نمیرسد . پس‌تشخیص‌من دراینکه‌امرای گجرات حامیان کاهی‌بودند تحقیق بیشتری میخواهد .

ازلحاظ زمان این اشخاص را باید انتخاب نمود :

۱ـ بهادرخان‌نوهانی پادشاه‌بهاردرسه‌سال‌آخرسلطنت خودرامحمودشاه‌خواند.

۲ـ سلطان بهادر.که بربنگال مسلط شد، ۹۶۵ (منتخب . متن ۳۰ص ۲۵)

۳ـ سلطان بهادر، ازگجرات ۹۳۲ـ۹۴۳ هجری .

۴ـ بهادرخان جاگیرداربنارس ۹۶۴ـ۹۷۴ برادرخان زمان .

محمود های ذیل :

۱ـ سلطان‌محمودملتان،۹۰۴ـ۹۳۱هجری، طبقات اکبری.ترجمه‌انگلیسی۸۰۶

---

(۱) هفت‌اقلیم نسخه دیوان هندشماره ۴۹ ورق ۵۰۲ب

(۲) این‌تاریخ ازروی‌ماده تاریخ (نهصدوشصت ویکی) معلوم می‌شود. واین ماده تاریخ هم‌ازروی عدد وهم حساب ابجد همان ۹۶۱است

٢- محمودخان نوهانی . که‌بامر عسکری بسال ٩٣٦ در گهاگره جنگیدوجا گیری بارزش ٢٥٠ الك روپیه‌در بنگال باوداده شد. بزجی ، همایون‌پادشاه . ج ٢ ص ٢٠٨.

٣- سلطان محمودشاه غیاث الدین که بر بنگال مسلط شد و ٠٠٠ و ١٠ زن صیغه داشت وبسال ٩٤٤ در کهل گون Kahalgoan در گذشت (بزجی. همایون پادشاه . ج ٢ . ص ٢٠٨) .

٤- سلطان محمود ثالث از گجرات . ٩٤٣-٩٦١ ه .

٥- سلطان محمود پادشاه بکر ٩٦٢-٩٨٢ (طبقات اکبری . ترجمه انگلیسی ص ٧٨٤-٧٨٦) .

جهت تطبیق نهایی‌سه علامت موجود است: (١) کاهی اوایل سلطنت شاه‌حسن ارغون دربکربود (هفت اقلیم) وسلطنت او از ٩٣٠ هجری آغازمیگردد (طبقات اکبری، ترجمه انگلیسی . ص ٧٨٢ شماره ٣) (ب) کاهی بسومنات در گجرات رفت (ج) کاهی در ٩٦١ هجری باشهزاده اکبراز کابل حرکت نمود .

اکنون چون‌دلیلی در دست نیست که کاهی قبل از رفتن‌به بکردراوایل‌سلطنت شاه حسن به پنجاب رفته‌باشد، زیراخود گوید: (زاغ وزغن‌نه ای که‌به‌هندوستان شوی) ونیزمعلوم‌نیست که کاهی درطول زندگی‌اش به‌بهار وبنگال‌رفته‌باشد بنابران موضوع سلطان محمود امیر ملتان که در ٩٣١ و ٩٣١ وفات نمود وبها دران ومحمودان بهار وبنگال اصلاً ازمیان میرود . پس مجبوریم ازیك طرف سلطان بهادر گجرات وبهادرخان را انتخاب نماییم وازطرف دیگرسلطان محمود ثالث گجراتی وسلطان محمود بکررا.

خان‌زمان که‌تخلص‌اوسلطان‌بودوبرادرش‌بهادرخان‌متخلص به‌بهادر بدون‌شبه‌ازمربیان کاهی بودند: ایشان در دیوان کاهی چهارمرتبه به وضاحت بنام‌خان‌زمان‌وبهادرخان یاد شده اند . (١)

١- در اصل بکسر(ن)

سلطان عصر خان زمان خسرو زمین باشد همه زمین وزمان در وفای او

خان بن خان زمان شاه بهادر سلطان که تماشای جمالش گل و گلزار من است

خسرو عادل بهادر خان شهٔ جمشید فر انکه دوران وی از دور سلیمان خوشتر است

سپهر کرم خان اعظم بهادر بدورانش از کان و دریا که گوید

اگرچه درین چهار ماخذ واضح از دو خان (که باهم برادر بودند) مدح فراوانی شده ولیکن [یك مطلب] قابل توجه است . که [شاعر] کلمهٔ غازی را هیچ جا استعمال ننموده . چون غازی لقب مهمی است و گاهی در قصاید زیاد خود آنرا در مورد عسکری ، همایون، و گاهی حتی اکبر استعمال نمی نماید، معلوم است که بیت زیر :

سپهر مکرمت سلطان بهادر و خسرو غازی

مبادا آفتاب دولت او از سر ما کم

با تأکیدی که در کلمهٔ غازی است ولی نعمت او نباید سلطان یعنی خان زمان یا بهادر خان باشد بلکه شخص کاملاً دیگری (یعنی سلطان بهادر غازی) است . وچون کاهی قطعاً در سومنات بوده این سلطان بهادر غازی نمیتواند جز سلطان بهادر امیر گجرات امیر دیگری باشد .

تا جاییکه به دو محمود مربوط است : کاهی در اوایل سلطنت شاه حسن شاه ارغون وحدود ۹۳۵ هجری در گجرات بود، در حالیکه در ۹٦۱ در کابل اقامت داشت بنابر آن اگر این حامی محمود خان غازی باشد :

یارب همیشه بادا در اوج سرفرازی سلطان ملك معنی محمود خان غازی

گویند اهل معنی ظل الله است سلطان یعنی حقیقت آمد در صورت مجازی

خالی مباد بزمت یکدم زخوبرویان تا هست جلوه حسن تا هست عشق بازی

باید با امیر بکر تطبیق شود. که سلطنت او در ۹٦۲ (طبقات اکبری، ترجمه انگلیسی ص ۷۸٤) آغاز گردید وازاین جامعلوم میشود که کاهی پس از آمدن بهند در ٦٦۱ دوباره بآن جا سفر کرد. وآن بسیار بعید معلوم میشود زیرا دورهٔ دوم زندگی کاهی را

در هند میتوان به تفصیل مطالعه کرد وتمام شواهد داخلی وخارجی دلالت میکند که گاهی بین سالهای ۹۶۱ تا ۹۸۸ در اگره، دهلی، جواتیور، بنارس وپشاور بود. ازطرف دیگر اگر سلطان محمود را با امیر گجرات تطبیق دهیم، موضوع اصلی ثابت می‌شود. باین معنی که لقب غازی وظل‌الله علی الارض برای امیر گجرات نسبت به حاکم کوچك بکر بیشتر مناسب است.

(ب) ایکه اورا عاشق خوانده اگرچه اکثر امیران شرقی زنان را دوست‌دارند امامحمود ثالث از ۹۵۶ به‌بعد مردی بود خیلی عاشق پیشه و (ج) تسلسل تاریخها زیرا بهادر از ۹۳۲ تا ۹۴۲ در گجرات حکومت داشت ومحمود ثالث از ۹۴۳ تا ۹۶۱ هجری.

«باقی دارد»

کر طالب صادقی زنا یافت منال　　پیدا گردد
این عقده که بسته‌است وهمت به خیال　　هم واگردد
گر آبله بسته است پای طلبت　　زنهار مخسپ
شاید که ازین بیضه برآید پروبال　　عنقا گردد

«بیدل»

هنر اسلامی

دورهٔ اموی

پوهنوال داکتر علمی

(۳)

حضرت محمد (صلعم) درسفر شبانهٔ معراج از مسجد الحرام وارد مسجد اقصی شدند. چنانکه درقرآن مجید آمده است :

«سبحان الذی اسری بعبده لیلامن المسجدالحرام الی المسجدالاقصی الخ (۱) یعنی منزه است آنکه بندهٔ خود را شبانه از مسجد الحرام بمسجداقصی که پیرامونش را مبارك ساخته ایم برد تاآیات خود را باو نشان دهیم . هر آیینه خداوند شنوا وبینا است . »

از همان روز گار این جا یگاه متبرك شده و همگی خلفا و سلاطین اسلام از عبدالملك خلیفهٔ اموی (۲) تاسلطان سلیمان قانونی جهت گنبد ، مقابر ، زاویه ها و تالابهای عمومی وتزیین آن کوششهای فراوان بکار برده اند . چنانچه روزبروز بوسعت وپهناوری آن بیفزود وساحهٔ سی وچار ایکرزمین را دربرگرفت (۳) .

طاقهای مسجداقصی بشکل جناقی است و محراب آن تزیینات عالی دارد . از نوشتهٔ کتیبهٔ آن برمی آید، که محراب مذکور در عصر صلاح الدین ایوبی در سال

---

(۱) قران مجید . سوره اسری آیه ۱ .

(۲) Islamic Art .T.Rice , P.11

(۳) History of theArabs'Hitti , P.265.

۵۸۳ هجری ۱۱۸۷ میلادی ساخته شده است . (۱) منبر مسجد اقصی چوبی است ولی باعاج وصدف منبت کاری‌شده وآنهم درسال ٦٥٤ هجری =۱۱۱۷ میلادی ساخته‌شده بود . (۲) در دو طرف راست و چپ مسجد اقصی دو مصلای قدیمی موجود است که‌دارای ستون‌های مارپیچ وجناقی است وبمقام حضرت‌عمر (رض) مشهور است. بعلاوهٔ آن‌مصلای‌حضرت زکریا هم درهمین‌محل‌واقع‌شده‌است .(۳)

امویان‌مرکز خلافت‌رابدمشق انتقال‌دادند . دمشق آفتاب مشرق(٤) وفردوس زمین گردید(۵)ودرفرصت کوتاه براثرتشویق خلفای اموی، مرکزبزرگ هنری و معماری گردید ونام‌شکوهمند گذشته را احیا نمود . امویان با اعمار مسجد ها ، کوشکها ، لشکرگاهها‌وشهرهابلند آوازه‌گردیدند ونام‌خویش را در دفتر تاریخ هنر اسلامی جاودانه ساختند .

خلیفه ولید ۸٦-۹٦ هجری = ۷۰۵-۷۱۵ میلادی یکی از دوستداران بنام فن معماری بود . چنانکه‌درطول دورهٔ خلافت‌ده‌سال‌او، همگی مردم‌پیوسته‌ازعمارات زیباگپ میزدند .(٦) به‌اثر ازدیادشمار مسلمانان ، خلیفه ولید اقدام مهمی بکار بست‌ودردمشق مسجدشکوهمندی بنا کرد که ازحیث زیبایی و نقاشی ها تا به امروز آثار زیبای هنری بشمار میرود .

خلیفه ولید درسال ۸۱هجری = ۷۰٦ میلادی‌محلی راکه‌درطول‌سالیان‌پیشین بتکده بت‌پرستان بود،وبوسیلهٔ تودیوسیوس(۳۷۹ ــ ۳۹۵ میلادی) که خود آیین مسیحی داشت‌وآنرابه کلیسای درآورده بود،به‌مسجد جامع‌دمشق تبدیل کرد. (۷)

---

(۱) تمدن اسلام وعرب ، گوستاو لوبون ،ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ،ص ۱۹٦.
(۲) ایضاً ص ۱۹٦ . (۳) ایضاً ص ۱۹٦ .
(٤) تمدن اسلام وعرت ،گوستاو لوبون ،فخرداعی گیلانی ص ۲۰۰ .
(5) Orient under the Caliphs'Kramer, P.139.
(٦) الفخری‌صفحه ۱۷۳ .
(7) Early Muslim Architecture'A·Cres Well'P·50 'Islamic Art And Architecture'E·Kuhnel'P.35·

مسجد جامع دمشق ساحهٔ وسیعی را احتوا میکند . صحن مسجد بشکل مثمن بنا گردیده است وازمشرق بمغرب ۱۲۲ ونیم متر (۴۰۲فت) مشرق آن ۵۰متر (۱۶۴ فت)ومغرب آن ۴۷،۸۷متر (۱۵۷فت)است . و هم مسجد در قسمت جنوبی آن واقع شده و۱۳۶ متر(۴۴۶فت) طول دارد وعمق آن متجاوز از۳۷متر(۱۲۱فت) می باشد. حرم مسجد ازسه ردیف طاق هاکه بادیوارشمالی متوازی است، تشکیل یافته و یك محوط عریض از شمال بجنوب امتداد دارد وتاقها را بدو حصه مساوی تقسیم میکند . چنانکه هرقسمت آن یازده اتاق دارد . (۱)

دربنای مسجد جامع دمشق هنرمندان ممالك مختلف استخدام گردید . چنانکه بوسیلهٔ یك معمار خراسانی طرح ریزی گردید و کاشی سازان سوریه در تزیین آن کار نمودند . (۲) وموزائیك کاران بیزانسی بر اثر خواهش خلیفه ، ازجانب امپراتوران بیزانس به دمشق فرستاده شدند و در امر تعمیر این مسجد سهم فعال گرفتند .(۳) مواد تعمیرات وهنرمندان از مصروارد میگردید . (۴)

مسجد جامع دمشق از حیث تاریخ هنر نقاشی اهمیت فراوان دارد . متأسفانه شمار زیاد از موزائیك آن براثر زلزله ها وحریق ها نابود گردیده که فعلا یك قسمت محدود آن در صحن مسجد و بسیار محدود آن درداخل مسجد باقی مانده است وشماری از موزائیك آن درطول قرون وسطی تازه به آن اضافه گردیده است . از خلال آثار محدودیکه بدست افتاده بخوبی

---

(1) Early Muslim Architecture'A.Creswell.P.51.

(۲) راهنمای هنر اسلامی ، دیماند ، ص ۲۷ .

(3) Arab Painting, R.Ettinghausen, P.22 .

(4) History of The Arabs, Hitti, P.265 .

میتوان بعظمت و شکوهمندی هنری آن بنای عظیم پی برد (۱) بازیبایی های که در ساختمان مسجد جامع دمشق بکاررفته، الحق موزائیك‌های آن ازهمگی آثارروی وهلن وبیزانسی برتری‌دارد ونه تنهاازشاهکارهای دنیای اسلام بشمار میرود، بلکه اززیباترین تزئینات موزائیك درسراسرجهان محسوب میشود. (۲)

نمایش‌های معماری ازخصوصیات تازه مسجدجامع بشمارمیرود. (۳) تصاویر عمارات بصورت دسته‌های کوچك ودرداخل‌مناظرمشاهده‌میشود ومخصوصاً مناظر دلنشین قسمت غربی ایوان ازبقایای درخشان تزئینی آن بشمارمیرود. درین قسمت عمارات‌مختلفی که میان هشت درخت‌تنومندورودخانه‌پهناورقراردارددیده‌میشود. رودخانه بحال طبیعی‌جریان‌دارد وگاهی براثرآبهای معاونین‌آن آرامش رودخانه برهم میخورد وسپس آرامترمیگردد وبانیرومندی تمام زمین های ساحلی‌خودرا می ساید. (٤)

درین‌جاوسائرنقاط مسجدنقاشی های‌ابنیه مختلف دیده میشود. این‌بناهاعبارت است ازکوشکها، اتاقها، دهکده‌ها-اودروازه‌های سرکشاده. این‌هاهمگی استادی هنرمند راارائه می کند. بعقیده (Marguerite van Berchem) یکی ازنقادان‌هنر، درین عمارت بیست‌ونه رنگ مختلف بضمیمه سیزده رنگ سبز، چاررنگ آبی طلایی وسه رنگ نقره ای استعمال‌گردیده است. (۵)

درتزیینات‌دیواری مسجد جامع دمشق‌ازنفوذ ساسانی هیچ آثاری دیده نمیشود بلکه بیشترتحت تاثیرهنری بیزانس قرارگرفته است. زیرابااستناد تمام مورخان عرب‌علی‌الرغم‌جنگهای‌پیگیرمیان‌بیزانس وعرب‌بازهم روابطنیك‌فرهنگی‌وتجارتی

---

(1) Arab Painting, R.Ettinghausen, P.22.
(2) Islamic Art, T. Rice, P. 16.
(3) Arab painting, R Ettinghausen, P. 23.
(4) Arab painting, R. Ettidghausen, P. P24, 25.
(5) Ibid, P. 26.

میان آنها برقرار بود و هنرمندان و موزایک کاران پیشرفته بیزانس بدمشق استخدام میگردیدند. (۱)

ستونهای مسجد جامع دمشق بر قاعده های مربعی بنا یافته و سرستونهای کرونیتی آن در ادوار مختلفه ساخته شده و تغییرات گوناگون را تجربه نموده است. یکی از خصوصیات برجسته این مسجد بکاربردن تاقهای نعل اسپ است. (۲) در بالای تاقها یك سلسله تاقهای دیگر اعمار گردیده و همگی آنها سقف مسجد را استوار نگاه میدارد و به بلندی ایوان مسجد می افزاید. در تاریخ هنر معماری استعمال تاق نعل اسپ برای اولین مرتبه در مسجد جامع دمشق بکار رفته است.

خصوصیت دیگر معماری در ساختن مصلی آن است بدین معنی که در مصلی مسجد دمشق محلی برای آذان نیز مد نظر گرفته شده است بعلاوه منار آذان دو منار دیگر نیز بصورت ساده تعمیر گردیده، ولی منار آذانگاه خیلی زیبا است و آنرا منار العروس میگفتند. این منار بر قاعده مربعی استوار گردیده و دو طبقه ایست و بر بالای آن گنبد کوچکی قرار دارد و بوسیله پله کانها میتوان بر آن بر آمد. منار جنوب غربی تا اینندم سلامت مانده و بالای مناری استوار است که در سال ۱۴۸۸ میلادی بوسیله قایت بای تعمیر گردیده بود. منارهای شمال غربی، جنوب غربی و جنوب شرقی بکلی منهدم درجای آنها در سال ۱۳۴۰ منارتازهٔ بنا گردیده است. (۳)

ایوان مرکزی دارای سه رهروی است که باستونهای مرکزی قطع میگردد وگنبد در وسط آن قرار دارد. ستون مرکزی چار ستون طولانی دارد که با تاقهای بزرگ

---

(1) Arab Painting, R. Ettinghausen, P. 26.

(2) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 55. History of the Arabs Hitti, 267.

(3) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 58.

خودگنبدمرکزی را استوار میدارد و قطر گنبدمرکزی ٤٣ فت است . قسمت بالایی گنبدبشکل مثمن ساخته شده و بر کلکین ها محکم گردیده و در پایان گرداگرد آن را هروی باریك بنا یافته است. مقصوره یکی دیگر از خصوصیات این مسجد بشمار میرود. امیر معاویه بانی مقصوره است . (١) زیرا امیرمعاویه هنگامیکه ولایت شام را داشت مورد سوء قصد خارجی قرار گرفت ولی جان بسلامت برد . بنابران جهت نگهداری حیات خود حین برگزاری نماز در مسجد، مقصوره را بنیاد گذاشت .

در صحن مرمرین مسجد جامع دمشق ،سه بنای گنبدی دیده میشود، ولی از نگاه هنر معماری اسلامی تنها گنبد غربی آن درخور اهمیت است زیرا که دو عمارت دیگر آن تازه تعمیر گردیده و کدام خصوصیت عالی هنری ندارد . بنای گنبدی مثمن از سنگ وخشت پخته بغرض بیت المال تعمیر گردیده و شش ستون کرونتی دارد . روی گنبد آن بافلز سرب پوشیده شده و دروازه مستطیل آن درقسمت شمال مشرق واقع و از سطح زمین درحدود شش متر بلندی دارد . (٢)

مسلمانان مسجدجامع دمشق را چهارمین اعجوبهٔ عالم تصور میکردند (٣) وپس از مکه و مدینه و بیت المقدس چارمین بنای مقدس در جهان اسلام محسوب میشود . (٤)

طرح، پلان وسبک معماری مسجد جامع دمشق ، بر فن معماری اسلام تاثیرات دامنه دار وارد کرده است، چنانکه درطول قرون وسطی درسرتاسر دنیای اسلام در ساختن مساجد از طرح وساختمان این مسجد پیروی گردیده است . بر سبیل مثال مسجد جامع حلب که بوسیلهٔ خلیفه سلیمان اموی آباد گردیده بود از همین مسجد

---

(1)History of Syria; Hitti,P.440.

(2) Early Muslim Architecture,A.Creswell,P.58.Ibid.P.60,Islamic Art,T. Rice,P.18.

(3) History Of the Arabs,Hitti,P.267.Early Muslim Architeeture,P.80.

(4) Ibid.P.267.

تقلید نموده بود . هم‌چنان خصوصیات معماری قصرالحیر ، مسجد جامع حماة و مسجدجامع‌قرطبه ازمسجدجامع امویان نقل واقتباس گردیده است . (۱)

خصوصیات هنر معماری مسجدجامع دمشق که‌سالیان‌طولانی درساختمان مسجد اسلامی تاثیرات‌دوامدار وارد کرده‌واز آن‌تقلید واقتباس شده، بصورت‌اختصارازین قرار بود :

۱ ــ مدخلهای سه محوری.

۲ ــ محوط .

۳ ــ استعمال واستخدام ستونهای مرمری وعادی بصورت متناوب .

٤ ــ مسجدیکه سه رهروی ازقسمت بیرونی فاصله دارد . (۲)

خصوصیات‌چارگانه فوق‌در اکثر مساجدوعبادتگاهای‌مسلمانان مشاهده‌میشود برسبیل‌مثال خصوصیت‌مدخلهای‌سه محوری درمسجد جامع قصرالحیرالشرقی (۳) مسجد حران وحماة ومسجدالحاکم درقاهره (۹۹۰- ۱۰۱۳ میلادی) ... ملاحظه میشود .

خصوصیت‌دوم رامیتوان درمسجد جامع قصرالحیرالشرقی ، مسجد جامع‌دیار بکر (پایان قرن یازدهم میلادی) ومسجدجامع از هر (۹۱۰-۹۷۲ میلادی) و مسجد الحکم (۹۹۰-۱۰۱۳میلادی) مشاهده کرد .

خصوصیت‌سوم معماری‌رادر مسجد جامع قصرالحیرالشرقی و حماة وقرطبه باید جستجوی نمود .

و خصوصیت چهارم فن معماری در مسجد جامع قصرالحیر ودیاربکر (پایان

---

(1) Early Muslim Architecture,P.80.

(2) Ibid,P. 80

(۳) قصرالحیرالشرقی درسال (۷۲۸)میلادی‌بوسیله خلیفه هشام آباد گردیده . این بنادر شست میلی شمال مشرق تدمرو چهل میلی جنوب رصافه واقع گردیده است .

قرن یازدهم میلادی) دیده میشود . (۱)

سوای مسجد جامع حران که در شام واقع شده وبدوره خلیفه مروان دوم (۱۲۷-۱۳۲ هجری = ۷۴۴-۷۵۰ میلادی) ارتباط دارد، دیگر اکثر مساجد یکه در بالا از آنها نام بردیم خراب شده واز بین رفته است . سائر مساجد دوره اموی عبارت بود ازمسجد بصره، کوفه و بغداد . مسجد کوفه درسال ۶۳۹ میلادی آباد شده و با موزائیک های زیبا تزیین گردیده بود وامیر معاویه دوباره آنرا بنا کرد . مسجد مدینه که درسال ۷۰۸ میلادی بوسیله خلیفه ولید اول، معمار زبردست اموی ، بنا گردید به مساجد شام بیشتر شباهت داشت ، مساجد تونس، قیروان وقرطبه نیز از معماری دوره اموی بشمار میرود . ولی باگذشت زمان تحولات وتغییرات گوناگون را تجربه کرده ،وشکل اصلی خودرا ازدست بداد .　　(باقیدارد)

با ساز تعلق اگرت کار نماند　　از شغل تك وتاز هم آثار نماند
درعالم قیدحکم سوزن جاریست　　چون رشته بپا نماند رفتار نماند

«بیدل»

(1) Early Muslim Architecture , PP.80,81.

گر شوی محرم کیفیت کار
هیچ کسبت نشود مایهٔ عار

ای کباب هوای افسردن — مردنت در تخیل مردن
نفسی بیخروش میسوزی — شمعی اما خموش می‌سوزی
گشته برقت ودیعت خرمن — عبرتی ای چراغ ننگ لگن
نیست معجون هستیت بی بنگ — که ز کسب معاش داری ننگ
زندگی نیم جلوه پیدا ییست — نازاین جلوه صنعت آرا ییست
فرصت عرض ناز پرتنگ است — تاشرر بال میزند سنگ است
مفت فرصت شمار کاری کن — نقد کم میشود نثاری کن
گر چنین خواهی از تلاش گریخت — بعدم رفته خاك خواهی بیخت
ای بسازورقی که شیوهٔ ننگ — داد افسردگی بکام نهنگ
کاروانها بر هنمونی عار — رفت ازین دشت همعنان غبار
گرخرامی زگردننگ برون — روغن آری ز طبع سنگ برون
نه براهن زنو نه سنگ شکن — گر تو مردی طلسم ننگ شکن
هر کرا طینت اززمین باشد — سجده سرمایهٔ جبین باشد
مشت خاکی چراست آتش وار — در مزاجت هوای استکبار
خاك را طینت فضولی نیست — جرأت ردی وقبولی نیست
خواه غم خواه عشرتست اینجا — هرچه روید غنیمت است اینجا
جای شرم است از تو ای بیباك — طبع خاك ورعونت افلاك

چه فسون آ بیار غفلت تست — کز زمین تو غیر ننگ نرست

آنکه این جمله تخم صنعت کاشت — از وضیع و شریف ننگ نداشت

فارغ از ننگ دان که نیر پاك — آبرو ریزدا زفروغ بخاك

فیض محض است اگر سحاب بهار — کرد بر خار و خس عرق ایثار

بود داؤد از تو صد جابه — نزدش چشمکی ز ننگ زره

پی کسب معاش تحصیلش — بر سلیمان چه یافت زنبیلش

نه تو از جد خود بزرگتری — که نشد منفعل ز برزگری

از شبانی چه عار داشت کلیم — وز عمارت چه ریخت ابراهیم

زین چمن هر گلی بهاری داشت — هر کرا دست بود کاری داشت

تو چه ساغر درین چمن زده یی — که چو گل زنده بر کفن زده یی

تا چه مقدار دشمن خویشی — که تو در خانه رهزن خویشی

چند ازین پیشه ها تبر ایت — ای ز دست تو تیشه بر پایت

«ابو المعانی بیدل»

آتش بیداد

کاری مکن که آتش دل تیزتر کنم
شمع ترا بسوزم و شب مختصر کنم

روزترا سیه کنم از آه نیم شب
عیش شبت تبه بد عای سحر کنم

در دل زبسکه عقدهٔ پرواز شد گره
ازخود رمیده پرورش بال و پر کنم

ابنای روزگار همه سفله پرورانند
عنقاست ارزشی بجهان تا نظر کنم

دارتوقعی بکس اند رزمانه نیست
راه دیگر بجویم وفکر دیگر کنم

صد بار اگر آتش بیداد سردهی
از صبر رو نتابم و دفع شرر کنم

منت خدا یرا که بتوفیق رحمتش
صد عقده واکشوده زیك چشم تر کنم

طبعم بسی گداخت که فارغ شدم زخویش
کارم بدان رسید که ازخود گذر کنم

چند انکه خاك من بهوا بال و پر فشاند
هفت آسمان بگیرم وخاکی بسر کنم

با طل کنم فسانهٔ دورود را زرا
ابلاغ حق نموده زخوابت بدر کنم

ازبسکه درد بی بصری عام شد (حکیم)
اهل نظر نماند که جلب نظر کنم

پوهاندحکیم «ضیایی»

صیدعشقم بسمل تیغ نگاه کیستم — دل بغارت دادهٔ طرف کلاه کیستم

این غزل باستقبال از ان انشاد گردید: « محبت خان کاظم »

مست ازمیخانهٔ چشم سیاه کیستم
گرمتر ازآتشم یارب نگاه کیستم
خیمه برمه سایبان برمهر بر افراشتم
باچنین گردن فرازی گردراه کیستم
مدتی شد سربدردفکر توبه مبتلاست
من نمیدانم پشیمان ازگناه کیستم
آنچه رامردم نمیدانند خود رسواکنم
برگناه خویش یاران من گواه کیستم
منزلم چون نیست درجاییکه انجامیرسم
گم نکرده راه خودگم کرده راه کیستم
درنهادم نیست استعدادزاری بهرخود
جزستمگرکس نداند داد خواه کیستم
باهمه نومیدی ازانجام عمرانتظار
چشم امیدم نمیدانم براه کیستم
هربلا ره یافت برمن جزبلای بندگی
زین بلا «پژواك» دررهن پناه کیستم

«پژواك»

نغمهٔ ارغوان

صبح بکوهسار شو جلوه ارغوان نگر — در دل کوه جابجا آتش کاروان نگر
در دل لاله داغها برلب وی ایاغ ها — بر کف وی چراغها مشعل باغبان نگر
جلوهٔ نوبهار بین منظر کوهسار بین — گریهٔ آبشار بین خندهٔ آسمان نگر
آب روان بجستجو گاه فراز و گه فرو — راز نهفته مو بمو برلب وی عیان نگر
شاخ چو کهکشان شده دختر بوستان شده — مست شده جوان شده طوق گهر نشان نگر
از سر سنگها عقاب چرخ زنان به پیچ و تاب — راه برد بآفتاب آرزوی جوان نگر
خاك بنفشه بو شده باد فرشته خو شده — مرغ لطیفه گو شده شاعر بوستان نگر
بو چو به غنچه شد نهان باد شد از پیش روان — آب بهر طرف دوان بازی کودکان نگر
نرگس نیم خفته را فتنه بچشم شوخ بین — سنبل نورسیده را تاب به گیسوان نگر
نیست پدید جز جلال نیست بدیده جز جمال — خواه از ین کنار بین خواه از آن کران نگر

عقل زبون عشق کن پرده فگن زچشم دل
جلوه زمان زمان بین حسن جهان جهان نگر

«استاد خلیلی»

مهر آسمانی

من پخته سوزعشقم دارم شرار دیگر
گرچرخ آزماید مارا بکـار دیگـر
امروز اگر نکردیم کاری بسازدلها
شاید بساز آییم در روزگـار دیگر
یکبار آزمودیم تاب و تب توان را
شاید که بهتر آییم در کار زار دیگر
مارابه بزم خوبان دیدی مگیر بر ما
جانا بدل نباشد غیر ازتو یار دیگـر
برخیز در شبستان جام شراب در ده
تاساغری نگیریم ما از نگارد یگـر
سازاست ورقص ومستی مارازمابدرآر
ساقی که برنخیـزم تانو بهاردیـگر
باصید پرشکسته‌دور است ازمروت
گرمیتپـی نگارا بهـرشکار دیگـر
مهتاب ونوبهار است‌ایماه آسما نی
بازآ که‌دربگیرد بوس وکناردیگر
ای مهر آسمانی صد بار بـردهٔ دل
باشد که با«سهیلت»بازی قمار دیگر

«دکتور سهیل»

(از کتاب آوازه‌ها)

پرواز رنگ

پریرو بیکه از تار نگه کردم حجابش را
زمان اکنون بیکسو افگند از رخ نقابش را
خموشی میدمد از ناله امشب سخت حیرانم
که داد از روز تارم سرمه چشم نیمخوابش را
مگر امشب بزخم دل نمک پاشیدنی دارد
که دیدم باتبسم آشنا لعل خوشابش را
دل بیتاب چون بوی گل از باد خزان دارد
که هر پرواز رنگم ترجمانشد اضطرابش را
بودتعبیر هستی آنمیان بشنو زمن غافل
که از عمریست میدانم رموز پیچ و تابش را
توای فارغ زدرد حال دل سوزان چه میپرسی
شنید از دود آه من توان بوی کبابش را
گرو کردی بیك پیمانه دلق ومسبحه را(جلوه)
گلی دادی به‌آب اکنون که میگوید جوابش را

«نزیهی جلوه»

کتاب آفرینش

کس درین محفل دریغا محرم اسرار نیست
شکوه ها داریم اما جرئت گفتار نیست
گوش توسوزد مبادا گرمی مضمون من
ورنه اظهار حقایق نزدمن دشوار نیست
یك قلم محواست در دیوان هستی حرف حشو
در کتاب آفرینش نقطه تکرار نیست
شش جهت پیوسته ازنور حقایق روشن است
چشم بکشایید درآفاق شام تار نیست
ناله تاخیز دزدل صد جاتوقف می کند
سینه دارد رخنه هاراه نفس هموار نیست
گاه بخون خویش غلتد گه بیادش می تپد
از فراغ دل چه میپرسی دلی بیکار نیست
حرف چربی شیخ اگر گوید ازآن غافل مباش
مرهمی بهرجراحت هازبان مار نیست
جذ به (بیدل) کشد مارا بسوی خود (نوید)
(تانباشد ازدو سر محکم صدادرتار نیست)

«نوید»

شهد زندگی

کیم من؟ چون دل شیدایی خود آرزومندی نه آبادی نه ویرانی نه آزادی نه دربندی
نزاده ما در ایام چون من طفل بد خویی ندیده پیر گردون همچو من نااهل فرزندی
بصحرای جنونم نیست همراهی و همدردی بشهر حسن خوبانم نه دلخواهی نه دلبندی
چو زلف دلبران باشد پریشانی خوش آیندم که دارد در پریشانی بجز من طبع خورسندی
چو جوهردار شمشیرم ولی در چنگ نامردی توانا نامه ام اما بدست نا خرد مندی
چو من از آب چشم و آتش دل کی دیگر یابی غریق رود هلمندی شهید دشت میوندی
ز شیخ پارسا عمری است در دبیدو ادارم بشوخ پارسی خواهم دهم دل بعد ازین چندی
ز هول حشر میترسانندم واعظ نمیداند که پیش رحمت عامش چه کاهی و چه الوندی
مرا گر در گنه کاری نه مانندی و نی مثلی است ندارد یار هم در لطف و خوبی مثل و مانندی
ز عشق شعلهٔ رخسار شوخ آتشین خویی منه بیهوده ناصح زخم دل را پنبه پندی
چه پرسی حال من بی روی او در پیش بدبینان بروی مجمر سوزان چه باشد حال اسپندی
نمی شد تلخ شهد زندگی در کام من «طالب» اگر آن لعل نوشین داشتی با من شکرخندی

«طالب قندهاری»

عطر مهتاب

به آتش نگاهی مقابل شدم
که نقش سیه دیده از یاد برد
میان چمن زار چشمان او
نگاهش مرا مست و آزاد برد

لبانش بگرمی تنور بلور
تنش آتشین پیکر مرمرین
شب جامه‌اش عطر مهتاب داشت
که بویش گرفته سراپا زمین

به آتش نگاهی مقابل شدم
که مویش برویش طلا ریخته
میان چمن زار چشمان او
هزاران گل لاله آویخته

دل بی شماری زلبخند او
چو کودی چشمش بنفش و کبود
گروگان نازش جهان در جهان
مسلمان هندو و گبر و یهود

۳ر۱۲ر۴۶ ننگرهار

«اقبال رهبر توخی»

از مباحث «دستور زبان معاصر دری»

ساختمان و انواع جمله در نثر معاصر دری

تعریف جمله

جمله در همه زبانها ، مجموعه یی از کلمه هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد — یعنی یک فکر کامل و مستقل را بیان کند . به بیان دیگر ، مجموعه یی از کلمه ها که به یکدیگر رابطهٔ نحوی و تمامیت یا استقلال داشته باشد ، جمله نام دارد. و به تعبیر دیگر «جمله چنان ساختمان گرامری است که جزو ساختمان گرامری بزرگتری نباشد». (۱)

قسمتها یا ارکان جمله

در همه زبانها ، جملهٔ سادهٔ مستقل (صورت اصلی و صورت منکشف یا منشعب)، دارای دو قسمت اصلی یا دورکن است :

یکی قسمت نخست که در باب آن، چیزی گفته میشود ؛ دیگر قسمت دوم یا آنچه دربارهٔ قسمت نخست گفته میشود .

قسمت نخست ، مسندالیه یا نهاد(۲) است .

قسمت دوم ، مسند یا گزاره (۳) نام دارد .

---

(۱) «راهنما و دستور عمل در نحو انگلیسی » ، هیراالد و. کینگ استاد گرامر معاصر انگلیسی در پوهنتون مشیگن ایالات متحد امریکا ، ۱۹۶۱، ص ۳۹ .

(۲) subject

(۳) predicate

«نهاد» و «گزاره» دو اصطلاحی است که نخستین بار داکتر پرویز خانلری استاد پوهنځی ادبیات پوهنتون تهران ، آنها را وضع کرده و به کار برده است .

به‌حیث‌مثال ، درجمله‌های‌سادهٔ اصلی‌زیر :

کریم | به‌مکتب رفت .

کریمه | کتاب‌را آورد .

او | خندید .

آسمان | صاف است .

دلسوزی بر ظالمان | ستمگری بر مظلومان است .

دانستن | توانستن است .

ودر این جملهٔ سادهٔ منکشف :

یکی از دوستان | بالوازم مربوط به‌درس و وسایلی برای حفاظت از باران ، قبل از من ، اینجا آمده بود .

این دو قسمت . در جمله های اخباری ، تعجبی و پرسشی (۱) عموماً به‌صورت بارز مشاهده‌میشود ؛ ولی در جملهٔ امری ، قسمت نخست محذوف میباشد و تنها قسمت دوم ذکر میشود که آنهم بیشتر اوقات یك کلمه است (با آهنگ خاصی که جزء کلمه میباشد) و این یك کلمه همان جزء اصلی جمله ، یعنی فعل ، است ؛ مانند :

. . . | بیا . . . | گوش کن . . . . | برو .

. . . | بنشین . . . . | مکن . . . . | مرو . (۲)

گاهی در جمله‌های اخباری ، تعجبی و پرسشی نیز قسمت نخست (اسم ، ضمیر در حالت فاعلی) بنابر وجود پسوند ضمیری فاعلی در آخر ریشهٔ فعل ، حذف میشود .

نهاد و گزاره در جمله‌های مرکب و مختلط

---

(۱) رجوع شود به بخش (اقسام جمله از نظر معنی) .

(۲) نشانهٔ نهی (امر بر نکردن کاری) در گفتار دری (نه-) است : نرو ، نگو ، نیا ، و برخی از فعلهای نهیی در گفتگو ، به گونهٔ دیگری غیر از صورت نگارشی ، به‌کار میرود : نکو (مکن) ، نخو (مخور) ، نشی (منشین) .

فعل نهی با پیشوند (نه-) در نگارش امروزی ، زیاد استعمال میشود

آنچه گفتیم درباب جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی وصورت منکشف (۱)، بود. درمورد جمله های مرکب ومختلط (۲)، باید گفت که این جمله‌ها به دو قسمت یا دو رکن تقسیم شده نمیتواند. نخست باید کلمه های ربط رایکسو بگذاریم و (در بعض جمله‌ها) کلمه های محذوف به قرینه را در جای شان قرار دهیم (ودر برخی از جمله ها، وجه وصفی والتزامی فعل را به وجه اخباری تبدیل کنیم) تافقره ها (۳) به شکل جمله های سادهٔ مستقل درآید؛ آنگاه دو قسمت اصلی جمله در آنها به درستی تشخیص شده میتواند؛ مثلاً دراین جمله‌ها:

جملهٔ مختلط: اگر باران نبارد، کشتهای للمی خواهد سوخت.

اگر ــ کلمهٔ ربط شرطی.

باران نبارد (نبارد: وجه التزامی منفی).

باران | نمیبارد. (جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی) [تابع شرطی].

کشتهای للمی | خواهد سوخت. (جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی) [عمده].

جملهٔ مختلط دیگر: وقتی که به ایستگاه رسیدم سرویس رفته بود.

وقت + ی + که ــ مجموعاً کلمهٔ ربط مرکب زمانی.

یا: { - ام (= من) | به ایستگاه رسید ــ. (من) | به ایستگاه رسیدم. } (تابع زمانی)

سرویس | رفته بود (عمده).

جملهٔ مختلط دیگر: «هر صبح وقتی که سر از بالین می برداشتم احساس میکردم که هنوز هم خسته هستم. ــ اکرم عثمان».

---

(۱) صورت منکشف یا منشعب جملهٔ ساده، آن است که جمله دارای چندین عبارت (یا گروه کلمه ها، یعنی چند کلمهٔ به هم مرتبط بدون معنای کامل) باشد.

(۲) رجوع کنید به بخش (انواع جمله از نگاه ساختمان).

(۳) فقره: clause ــ مجموعه یی از کلمه ها به شمول فعل که تمامیت یا استقلال نداشته باشد؛ یعنی جزو ساختمان گرامری بزرگتری باشد. جمله های مرکب ومختلط، از فقره ها وکلمه‌های ربط ساخته میشود.

وقت + ی + که : ———

که : کلمهٔ ربط دیگر .

(من) | هر صبح سر از بالین می برداشتم . - تابع زمانی .

(من) | احساس میکردم . - عمده .

(من) | هنوز هم خسته هستم . - تابع مفعولی .

اقسام جمله از نظر معنی

جمله از نگاه معنی ، چار نوع است :

١ - جملهٔ اخباری ، (خبری ، بیانی) ، از کردن یا نکردن و شدن یا نشدن کاری ، داشتن یا نداشتن و پذیرفتن یا نپذیرفتن حالت و صفتی ، خبر میدهد : محمود به شهر رفت . غیاث الدین را در امتحان نپذیرفتند . هوا بسیار گرم است . رحیمه در خانه نیست .

٢ - جملهٔ امری ، به کردن یا نکردن کاری فرمان میدهد یا آن را به طریق دعا و خواهش بیان می کند : شما نیکی بکنید و به پاداش آن چشم مدارید . بدمکن که بد خواهی دید . (خدایا !) رحم کن . کمك کنید . فراموشم مکن . به فریادم برسید (در فعل امر مرکب چون برای مفرد مخاطب ، خود ریشهٔ فعل و برای جمع مخاطب ، ریشه با پسوند تصریفی استعمال میشود ؛ غالباً به آوردن ضمیر های (تو ، شما) ضرورت نیست و پسوند تصریفی در آخر صیغهٔ جمع مخاطب فعل ، خود نهاد و فاعل نیز است : - ید | کمك کن - ، یا این طور نیز دو قسمت جمله را میتوان نمایش داد: (شما) | کمك کنید) .

٣ - جملهٔ تعجبی ، مانند کلمه های صوت ، حالت هیجانی و پرشور و غیر عادی را بیان میکند و گاهی یکی از کلمه های صوت هم با اینگونه جمله می آید . کلمه های نشان دهندهٔ حالت تعجبی (چه ، چقدر) و نیز آهنگ خاص جمله (١) است . در نوشته علامت ندا (!)

---

(١) آهنگ جملهٔ تعجبی ، مرکب از فشار شدید کمله (بر کلمهٔ یك هجایی چه و بر هجای اول چقدر) و طنین و امتداد صوت است. البته سخنان ما در بارهٔ آهنگ ، تخمینی است؛ آن سان که در مورد فعل و صفی اشاره شد ، این مطلب هنگامی یقینی خواهد بود که آهنگ در لابراتوار آزمایش شود .

نمایشگر آهنگ جمله است . اگر کلمهٔ صوت هم در جمله به کار رفته باشد پس از آن کامه(،)و در آخر جمله ، ندائیه گذاشته میشود . کلمه های(چه، چقدر) یا به حیث صفت یاشدت دهندهٔ صفت وقید، در جملهٔ تعجبی استعمال میشود.

(تو)چقدر شیرین زبان هستی ! واه واه،خانهٔ شماچقدر خوب رنگ شده است ! آه ، چه خوش روزگاری بود ! (او)امشب چه زیباشده است ! (تو)چقدر پر گفته میروی ! چه مردم نادرستکاری هستند ! چه ستمها که کشیدم ! (۱)(پیش از فعل ،استعمال کلمهٔ ربط (که)،عده یی پس از این کلمهٔ ربط ، فعل را منفی می آورند .)

(٤)جملهٔ پرسشی ،سوال و پرسش مستقیم را دربارهٔ کسی یاچیزی ، در بردارد ومقتضی جواب و پاسخ است .مشخصهٔ برجستهٔ جمله های پرسشی ، آهنگ خاص آنهاست که این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه، شدت و ارتفاع صوت میباشد(۲) ودر نوشته باعلامت سوال (؟) نشان داده میشود. برخی ازجمله های پرسشی ، ازجمله های اخباری ، ازرهگذر ساختمان فرق ندارد واختلاف آنها صرف از نگاه آهنگ است : اورهبر آرکستر است .اورهبر آرکستر است ؟

درآغاز برخی ازجمله ها که ساختمان آنها از جمله های خبری تفاوت ندارد ادات پرسشی (آیا — هجای اول دارای فشار)می آید،ولی بازهم آهنگ جمله،ممیزهٔ اساسی است : او به سینما میرود .آیا او به سینما میرود ؟

---

(۱)چه دستی بود دست ناز نینش ! [که بیرون کرد انگشتان ز چادر] (مایل هروی) ای بی نیاز من چقدر ناز میکنی ! [درآسمان دلبری پرواز میکنی] آواز میرمن زلیخا « هلن » را دیو : گفته + جملهٔ تعجبی + جملهٔ خبری ، هرسه دار ای پیوند معنوی)این چه چشم است و این چه مژگان است ! (یك مصراع شعر متشکل از دو فقرهٔ متوازن یعنی یك جملهٔ مرکب است.)

(۲)خانم آرزومانیان در رسالهٔ دکتورای خود به عنوان «آهنگ جمله های سوالی فارسی »که خلاصهٔ آن در مسکو به سال ۱۹٦٥ نشر شده ، به اثبات رسانده که آهنگ در جملهٔ سوالی متشکل از فشار کلمه و شدت و ارتفاع صوت است .

درجمله های پرسشی دیگر، کلمه های پرسشی (کی؟ چی؟ کجا؟ کی؟ چه‌وقت چرا؟ چند؟ کدام؟ چگونه؟) به‌حیث اسم یا ضمیر، صفت، متمم فعل، مفعول و قید پرسشی در نهاد یا گزاره می آید: کی آمد (که آمد)؟ او چی گفت (چه گفت)؟ کجا رفت؟ کی می آید؟ چه‌وقت برمیگردد؟ چرا (برای چه) نیامد؟ کدام آدم؟ چگونه انجام یافت؟...

درجمله‌های پرسشی با کلمه های (مگر، هیچ)، پرسنده منتظر شنیدن پاسخ نیست؛ زیرا جواب آشکار است و پرسش به‌غرض تأکید صورت میگیرد: مگر عقلت زایل شده‌است؟ هیچ نمیدانی که‌این وضع تو پسندیده نیست؟ «مگر شما آغا بنویس‌ها هستید؟»

جمله یی که پرسش غیرمستقیم را برساند، باوجود کلمه های پرسشی، آهنگ جمله های پرسشی مستقیم راندارد و بنابرین درآخر آن نقطه گذاشته میشود نه‌سوالیه: ازدوستم پرسیدم که‌چه‌وقت به اروپا میرود. البته پرسش غیر مستقیم مانند گفتار غیرمستقیم (indirect speech)، درنگارش و محاورهٔ دری خیلی کم به‌کار میرود.

گفتار دری همیشه به شکل مستقیم (direct speech) بوده است، خواه کلمهٔ ربط (که) درجملهٔ مختلط بیایدخواه‌حذف شود: او گفت «فردامی آیم.»، او گفت که «فردامی آیم.»، از دوستم پرسیدم: «چه‌وقت به‌اروپا میروی؟» ولی در سالهای اخیر، گفتار غیرمستقیم درنتیجهٔ تاثیرزبانهای اروپایی، کم‌وبیش به‌کارمیرود: او گفت: «فردا می آیم.» (مستقیم) او گفت که‌فردامی آید (غیرمستقیم).

انواع جمله ازرهگذر ساختمان

جمله ازنظرساختمان، سه‌گونه‌است:

(۱) جملهٔ ساده، (۲) جملهٔ مرکب، (۳) جملهٔ مختلط.

هریك ازاین انواع سه‌گانه، دوصورت دارد:

(۱) نخست جملهٔ ساده، صورت اصلی (کاملاً ساده.) (rudimentary form)

دوم جملهٔ ساده، صورت منکشف (دارای چند عبارت، (developed form)

(۲) نخست جملهٔ مرکب، صورت اصلی (دارای دو فقرهٔ سادهٔ متوازن)

دوم جملهٔ مرکب، صورت منکشف (دارای دو فقرهٔ متوازن، یك فقره یا هر دو دارای چند عبارت)

(۳) نخست جملهٔ مختلط، صورت اصلی (دارای دو فقرهٔ ساده، یکی عمده دیگری تابع)

دوم جملهٔ مختلط، صورت منکشف (یکی دو تا یا همه فقره‌های آن دارای چند عبارت)

(۱) جملهٔ ساده (Simple Sentence)

در آغاز کتاب گفتیم که جمله مجموعه‌یی از کلمه‌هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد. آشکار است که هر مجموعهٔ کلمه‌های پراگنده و بی ربط، دارای معنای تام شده نمیتواند و بنابر آن جمله بوده نمیتواند؛ تنها آن مجموعهٔ کلمه‌ها که به یکدیگر رابطهٔ نحوی داشته باشد، میتواند جمله یی را به وجود آرد. اکنون بحث خود را دربارهٔ رابطهٔ باهمی کلمه های جمله، ادامه میدهیم.

تشریح و مطالعهٔ انواع عبارتهای زبان دری، که قبلاً صورت گرفت، در این مبحث آسانیهای زیاد پیش میکند (۱).

(۱) نخستین و عمده ترین رابطهٔ نحوی کلمه های جمله، مطابقت فاعل و فعل در (شخص) و (مفرد و جمع) است. مطابقت (agreement) در زبان دری، به صورتهای ذیل است:

(الف) اگر فاعل جمله انسان باشد، مطابقت کامل است؛ یعنی فاعل با فعل در شخص و مفرد و جمع، هردو، مطابق است: محصل میخندد. محصلان میخندند.

هرگاه دو فاعل مفرد به هم معطوف شود، شکل جمع را پیدا میکند و فعل آن به صیغهٔ جمع می آید: صفورا میخواند. عذرا و روح افزا میخوانند.

---

(۱) مبحث «عبارت در زبان دری» در شمارهٔ آینده چاپ خواهد شد.

(ب) اگر فاعل جمله ذیروح (غیر انسان) یاغیر ذیروح باشد، مطابقت دوگانه‌یی (گاهی کامل وزمانی ناتمام - هم در نگارش کلاسیك، هم در معاصر وهم در محاوره) دیده میشود. گاهی مطابقت ناتمام است؛ یعنی فاعل بافعل، تنها در شخص مطابق است: اسپ ها گریخت. کبوترها پرید. سبزه‌ها روییدند. درختان شگوفه کرد. وزمانی مطابقت کامل است: اسپ دوید. اسپها دویدند. درخت شگوفه کرد. درختان شگوفه کردند.

برای فاعل مفرد، در دو مورد فعل جمع استعمال میشود. ومطابقت ناتمامی به‌وجود می‌آید. نخست درزبان متعارف وبرای احترام: اعلیحضرت فرمودند. وزیر صاحب امر کردند. ودوم برای اسم جمع که شکل آن مفرد ولی مدلول آن جمع وانسان باشد: مردم میگویند. خلق فریاد میکنند. ملت اعتماد نمیکنند. جمعیت غفیری آنجا ایستاده بودند.

باید گفت در مورد اسم جمع، مطابقت کامل نیز وجود دارد وعده یی از نویسندگان قدیم ومعاصر ونیز در محاوره، برای فاعلی که بشکل اسم جمع باشد، فعل را به‌صورت مفرد آورده‌اند ومی‌آورند.

(٢) دومین رابطهٔ نحوی کلمه‌ها، نفوذ (government) است. نفوذ به وسیلهٔ پیشینه‌ها و پسینهٔ (را) به‌میان می‌آید ومتمم فعل ومفعول معرفه را به گزارهٔ جمله پیوست میکند وبه‌فعل مرتبط میسازد.

(٣) سومین رابطه، مجاورت یاتماس (contiguity) است که برای ارتباط کلمه های ذیل به‌کار میرود:

(الف) مفعول نکره یانامعین (بدون پسینهٔ را)، پیش ازفعل و پیوست به‌آن می‌آید: زن گرفت، پول داد، زمین خرید، آب آورد، چوب جمع میکرد.

(ب) قید، به‌استثنای قیدزمان، پیش ازفعل ومعمولاً مجاور آن می‌آید: خوب میخواند، دامن کشان رفت، شیرین میخندد، بسیار خورد، پر گفت، اداره میرود، آنجا بود.

ج) نخست، عدد اصلی، درست پیش از معدود؛ یا پیش از ادات عددی و کلمهٔ متناسب با معدود و نام واحد پیمایش معدود، می آید: دو کتاب، چار تا نان، شش دانه سیب، سه دست دریشی، پنج کیلو بوره. دوم، معین کننده‌های عادی و پرسشی، عدد مبهم و صفت پرسشی نیز درست پیش از اسم می آید: این پسر، هر خردمند، هیچ نادان، کدام روز؟ چند کس؟ چگونه انسان؟

د) صفت عالی، صفت تفضیلی همراه پیشینهٔ (از)، عدد ترتیبی یا وصفی با پسوندهای (ـ ین) و (ـ امین)، درست پیش از اسم استعمال میشود: بزرگترین نقاش، سیاه تر از شب، نخستین کار، سومین مرحله.

ه) بدل و عطف بیان، درست پس از اسم و ضمیر می آید.

مجاورت در عبارتهای توصیفی ـ اضافی، اهمیت ثانوی دارد؛ زیرا نخستین وسیلهٔ ارتباط در آنها، نشانهٔ افزایش است.

(٤) آهنگ و توقف (intonation and pause) (در گفتار و زبان ملفوظ)، برای مجزا کردن گروه های نحوی یك جمله (عبارتها و فقره‌ها)، و هم برای جدا نمودن یك جمله از جملهٔ دیگر، به کار میرود. آهنگ بلند شوندهٔ توام با توقف کوتاه در پی آن، پایان یک گروه نحوی داخل یك جمله را نشان میدهد؛ آهنگ پایین شوندهٔ یکجا با توقف طولانی تر در پی آن، انجام یك جملهٔ اخباری را مینمایاند.

(٥) ترتیب کلمه ها در جمله (word order)

ترتیب عادی کلمه ها در جملهٔ کاملاً سادهٔ دری چنین است:

فاعل + فعل (لازم) ← اسم یا ضمیر | فعل

فاعل + مفعول + فعل (متعدی) ← اسم یا ضمیر | اسم یا ضمیر + فعل

و در جملهٔ سادهٔ مکشف:

فاعل (با معین کننده یا عدد یا بدل یا صفت یا مضاف الیه یا مجموعهٔ چند تا از اینها) | مفعول (با ...) + متمم فعل (با ...) + قید + فعل

امکان تقدیم و تاخیر کلمه ها و عبارتهای جمله

البته این یك طرح کلی ترتیب کلمه هاست و جمله بندی غالباً به همین اساس صورت میگیرد؛ اما هرگاه نثر دری به دقت مطاله شود و نمونه های بیشتری مورد تحلیل و تشریح قرار گیرد ، آشکار میشود که کلمه ها ترتیب ثابت و عبارتها محل معین ندارد؛ بدین جهت که کلمه ها و عبارتها ، یا حالت خاصی دارد یا با کلمه یی به کار میرود که در هر جا باشد وظیفهٔ نحوی آنها آشکار است . کلمه یا عبارت در حالت فاعلی (مانند زبانهای دیگر) از روی مطابقت و اسناد فعل به آن ، شناخته میشود ، مفعول معرفه همیشه با پسینهٔ (را) و متمم فعل همیشه با پیشینه ها و مفعول نکره ، قید و صفت بازبسته ، درست پیش از فعل به کار میرود .

فعل همیشه در آخر جمله می آید . تغییر محل آن به وسط یا آغاز جمله ، تنها در شعر صورت میگیرد . فعل در نگارش و محاوره ، به ندرت (آنهم به غرض تاکید) در آغاز جمله قرار میگیرد : نداشتم از پول و دارایی هیچ .

محل موصوف و مضاف و معدود ، نظر به صفت و مضاف الیه و عدد ، معین است ؛ البته معین کننده ها پیش از موصوف و عدد ، آمده میتواند .

فاعل ، مفعول ، متمم فعل و قید زمان ، جای ثابت و معینی در جمله ندارد . فاعل هم در آغاز جمله هم پس از قید زمان و مفعول معرفه و متمم فعل ، به کار رفته میتواند؛ مفعول و متمم در آغاز جمله و پیش از فاعل ، و همچنان متمم پیش از مفعول ، استعمال شده میتواند.

باید گفت آهنگ جمله یا تاکید بر یکی از اجزای جمله ، یا هر دو ، سبب تقدیم و تأخیر کلمه ها و عبارتهای جمله میشود.

اکنون برخی از جمله هایی را که ترتیب عادی و منظم ندارد به حیث مثال ذکر میکنیم(۱):

---

(۱) اکثر قسمت های این مبحث ، با توجه به «طرح مختصر گرامر تاجیکی» رستورگویوه ص ۹۳-۹۴ نگاشته شده است.

«روزها خورشید و شبها مهتاب بهار برغژدیهای پراگنده روشنی خودرا نثارمیکنند (قیدزمان+فاعل+قیدزمان+فاعل[معطوف]+متمم‌فعل+مفعول+فعل). آتشهای افروختهٔ آنها هنوز درقلب من میدرخشد (فاعل + قید زمان + متمم فعل + فعل) . پژواك » «درمقابل پله‌گان معبدجمع‌غفیری به‌خاموشی انتظار میکشیدند(متمم‌فعل+فاعل+متمم‌فعل +فعل) . توروایانا » ، « درافغانستان پادشاه‌حاکمیت‌ملی‌راتمثیل‌میکند (متمم‌فعل+ فاعل+مفعول+فعل)-. قانون‌اساسی‌جدید» «درخودباغ‌رشید بیل‌میزد(متمم+فاعل+ فعل)شام‌بامادرآیدن‌هرسه‌شان‌دوردسترخوان شالکی‌می نشستند (قیدزمان + متمم + فاعل+متمم+فعل) .حبیب» ، «صدای‌یکنواخت‌وخواب‌آور ماشین‌رافرازو نشیب‌راه ناهموار و کم عرض اخلال‌میکرد(مفعول + فاعل +فعل) - الهام » «قسمتی‌ازاوراق راآب دیدگان‌اوشسته ومرطوب کرده بود(مفعول+ فاعل+فعل + فعل[معطوف]). راه‌آشتی وبازگذشت‌راخود به‌روی خودم‌بسته‌ام (مفعول+ فاعل +متمم + فعل-). رهگذر » ، « درسال ۱۲۹۷ روز نهم حوت استقلال‌عام وتام افغانستان اعلام گردید (متمم فعل + قیدزمان + نایب فاعل+فعل‌مجهول)

نخست جملهٔ‌ساده،صورت‌اصلی : صبح | مـی خندد . من | می‌گریم.

باد | وزید . باد | درختان | را | جنباند . او | شما | را | می‌بیند .

کعب | دختری‌مه‌پیکر وپریوش داشت (کعب: اسم خاص‌درحـالت‌فاعلی ، (دختر + ی) : مفعول‌نکره وموصوف، مه‌پیکرپریوش: دوصفت معطوف، داشت فعل) . کودك | مخلوق اسرار آلودی است (کودك : اسم عام درحالت فاعلی ، مخلوق‌اسرارآلودی: موصوف وصفت ونشانهٔ نکره‌مجموعاًعبارت توصیفی واسمی به‌حیث صفت‌باز بسته ومتعلق به‌کودك،است : فعل) .ـحبیبی

دوم‌جملهٔ ساده ، صورت‌منکشف : درین‌موردهم، دیاگرام‌یك‌جمله راارائه‌و اجزای‌آن‌رامختصراًتحلیل‌میکنیم‌ومابقی‌رابه‌حیث نمونه‌هایی برای‌تمرین‌وامیگذاریم.

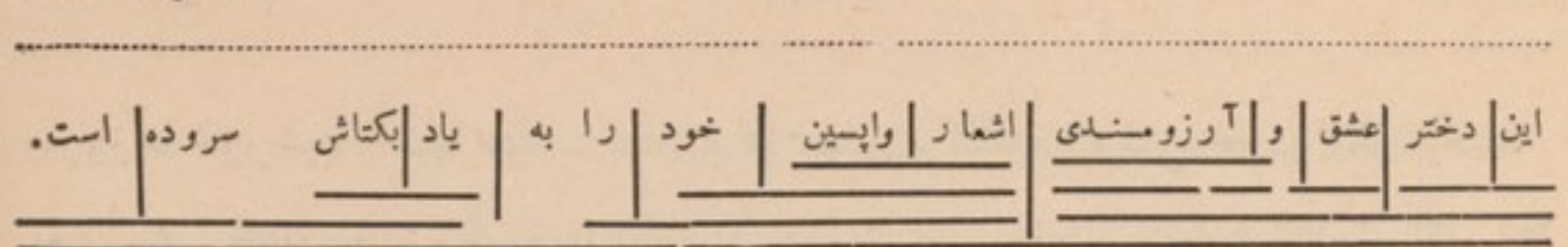

فاعل ، مفعول ومتمم ، هریك به‌شکل عبارتی است که‌اجزای آن نیزعبارت دیگری میباشد وفعل هم‌به شکل یك عبارت کوچك است .(این دختر - د ختر عشق - دختر آرزومندی ، اشعارواپسین -اشعار خود- اشعار را ، به یاد -یادبکتاش ، سروده است). — حبیبی

۱)دیدن این گونه ده | برای چشم انسان ، جزاد باروافسردگی چه خواهد داشت ؟ — پژواك

۲) دخت کعب | از کوچکی ، در انگورستانهای قصبهٔ قصدار ،میگشت . — حبیبی

۳) جلادان بارگاه | این‌فرمان زشت ظالمانه را، به‌عمل‌آوردند. — حبیبی

٤) داستان عشق رابعه | شهرت یافته بود . — حبیبی

٥) داس کوچك‌خیشاوه گرپیر | هنوزبوی بهارپارینه‌رامیداد. — عبدالاحمدادا

٦) عقاب های پولادین چنگال وتندپرواز | گرد اگرد حصار کهن و برفراز دشتهای هیجا دیده وتپه های‌پراسرار [بلخ] ،مستانه چرخ میزدند . — الهام

۷) وطن محبوب‌ما افغانستان | تاریخ کهن ، سنن پرافتخار ، نیروهای انسانی وثروتهای‌طبیعی فراوان دارد .

۸) امروزنهم حوت | درتاریخ افغانستان عزیزیکی از روزهای بزرگی است .

۹)مامردم‌افغانستان | ...این‌قانون‌اساسی‌رابرای خودونسلهای‌آینده‌وضع کردیم. — مقدمهٔقانون اساسی جدید.

۱۰) نسیم‌ملایمی | ازسوی خانه‌ها به‌وزیدن آغ ز کرد. — حبیب

۱۱)ده پانزده پرنده| چون نقطه های سیاه، به‌دور هم میچرخیدند. — حبیب

۱۲) اشکهای ناشکیبا | در گوشه های چشم آسمانی وروشن آیدن ، خشك شدند. — حبیب

۱۳)غوغایی | ازعشق هنوزدرصخره های کوههای پرمهابت غوربرپاست. — مایل هروی

۱٤) گل‌خوشبویی | روزی‌درحمام ازدست محبوبی بدستم رسید.

۱۵) نسیم خوشایندبهار | ازمیان گلهاودرختان ، آهسته وخرامان میگذشت.

۱٦) دختری‌باریك اندام، خوش‌سیما وشیرین‌زبان | درشب جشن بامن آشناشد.

۱۷) من شکستهٔ سیاه روزگار| ازدست توسنگدل جفاپیشه، چه‌ستمها که کشیدم!

۱۸) رابعه،دختر کعب قزداری، شاعرهٔ نامدار قرن چارم افغانستان | در جوانی به دست برادرش‌حارث، بیرحمانه کشته شد.

۱۹) من بیچاره | درعشق بی‌سروسامان تودچار بسی رنجها وآلام شده ام.

آخرین‌وطولانی‌ترین جملهٔ سادهٔ منکشف ازمقدمهٔ قانون‌اساسی جدید کشور:

۲۰)(مامردم افغانستان) | به‌منظورتنظیم‌حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصروبراساس‌واقعیات تاریخ وفرهنگ ملی، به‌منظورتأمین عدالت ومساوات ، به‌منظور تطبیق دیموکراسی‌سیاسی ،اقتصادی واجتماعی، به منظورتنظیم شؤون وارکان‌دولت‌برای‌تأمین آزادی ورفاه افراد وحفظ نظم‌عمومی، به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان ، ودرنهایت، به منظور تشکیل یك‌جامعهٔ مرفه ومترقی براساس‌تعاون اجتماعی وحفظ کرامت انسانی،بادرك تحولات تاریخی ... به‌قیادت اعلیحضرت محمدظاهرشاه، پادشاه و پیشوای زندگانی ملی افغانستان، این‌قانون اساسی‌را برای خود ونسلهای‌آینده وضع کردیم. (دراصل، فاعل‌باعطف بیان، پس‌از«کرامت انسانی» ذکرشده وازجایی که‌سه‌نقطه‌است دوفقرهٔ تابع‌جمله دارای تابعیت وصفی‌وزمانی ،حذف‌گردیده است وبه‌این اساس،جملهٔ مختلط است

ودرجای خود، ازاین نگاه هم مورد مطالعه قرار میگیرد. تمام اجزایی که دراینجا ذکرشده جزء فقرهٔ عمدهٔ جمله است که به شکل جملهٔ سادهٔ کاملاً منکشف درآورده شده. عبارتهایی که با «به منظور» شروع شده، همه «پیشینه یی» است و به‌غرض تأکید، پیش از فعل آورده شده و به‌شمول عبارتهای بعدی، هریك متشکل ازچندین عبارت ضمنی است.)

(۲) جملهٔ مرکب (Compound Sentence)

جملهٔ مرکب عموماً ازدوفقره، وگاهی بیش ازدوفقره، ساخته‌میشودواین فقره‌ها برخلاف فقره‌های جملهٔ مختلط، نسبت به‌یکدیگر متوازن است؛ یعنی رابطهٔ فقره‌ها توازن (۱) است. به‌عبارت دیگر، اهمیت معنوی فقره‌ها یکسان ومساوی است.

نشانه‌های دستوری توازن فقره‌ها: به‌کار بردن سمی کولن (یاپوان و یرگیول) دربین فقره‌ها، یااستعمال کلمهٔ عطف (و wa)، نخستین نشانهٔ متوازن بودن فقره‌های جملهٔ مرکب است. نشانهٔ دوم این است که برخی ازکلمه‌های ربط، دوبار درآغاز هرفقره ذکرمیشود.

دویاچندفقره توسط کلمهٔ عطف (و) به‌هم پیوست شده جملهٔ مرکب رامیسازد (۲). اینك مثالهایی ازنگارش قدیم ومعاصردری: «یزدان آفریدگار جهان است ودانندهٔ

---

(۱) توازن یاموازنه: Parallelism یا co-ordination، فقره‌های متوازن یاموازن: co-ordinate clauses

(۲) خانم رستورگویوه نیز جملهٔ دارای کلمهٔ عطف (و wa) یا کلمهٔ عطف (و u) را جملهٔ مرکب خوانده است وآقای پاول رابرتس (جمله‌های انگلیسی، نیویارك ۱۹٦۲، ص ص ۹۵، ۱۰-۱۰۷، ۱۹٦، ۱۷-۲۱۳) استاد انگلیسی درکالج دولتی سن‌جوزکالیفورنیا، هم‌جمله‌های دارای کلمه‌های ربط نمودار توازن وکلمهٔ عطف (and) رادرمبحث‌های توازن «Co-ordination» وساختمانهای متوازن «parallel structures» تشریح کرده است؛ علاوه براین، Conjunction را به‌معنای کلمهٔ ربطی که‌دوکلمه، دو عبارت یا دوقسمت جمله‌را به‌هم مربوط میسازد و Sentence connector را به معنای کلمهٔ ربطی که دویا چند فقرهٔ تابع وعمدهٔ جملهٔ مختلط را به‌هم ارتباط میدهد به‌کار برده است.

آشکار و نهان است و گردانندهٔ چرخ وزمان است وآورندهٔ بهارو خزان است.- مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری، قرن‌چهارم هجری»،«عشق هردو، مانند طبلهٔ عطار، ازتاق افتادوبوی آن به همه رسید. - مایل هروی» «من‌درجهان تخیلاتم سیرمیکردم و گاهی به آیندهٔ خیره ومبهم این سفربی سروسامان می اندیشیدم. -از نگارنده» «چشمان‌آسمانیش‌میان لرزش اشک‌گرم درخشید وباگردن کمی خمیده‌گریبانش رادودسته گرفت. - حبیب»

گاهی به عوض کلمهٔ عطف، دربین فقره های جملهٔ مرکب، سمی کولن به‌کاربرده‌میشود. میتوان گفت که درچنین موارد، دویا چند فقرهٔ جملهٔ مرکب بدون ذکر کلمهٔ ربط، دارای توازن میباشد:

«دنیابه ننگ‌ونام است؛ به نیم نان تمام است. -متل»، «رابعهٔ دلباخته نیز اکنون طوردیگرمی اندیشید؛ ازجهان دیگرحرف میزد؛ باحریف دیو هیکل عشق پنجه داده بودوعمری‌رابه یادبکتاش‌به‌سرمیبرد. - حبیبی»،«دیگران «نسترادامو‌س» نمی شناختند؛ دیگران ازوحشت میدان «گریگوار» برخود نمی‌لرزیدند؛دیگران ازعملیات فجیع«کاترین دومدیسی»اطلاعی نداشتند. رقیه ابوبکر» (دراین جمله تکرارکلمهٔ«دیگران» نشانهٔ دوم توازن فقره‌هاست)، «چیزی به خاطرش گذشت؛ دزدیده دست خود را به‌روی سینه‌اش گذاشت؛ لرزش‌خفیفی بر تمام وجودش چیره شد وبی‌اراده آه سردی درحنجره اش دوید. - حبیب»

درجمله‌های مرکب دیگر، کلمه‌های ربط نمودارتوازن، عموماً دوبار درآغاز هرفقره می آید. (یا ...یا،چه...چه، خواه...خواه،خواهی...خواهی) درفقره‌های متضادمتوازن‌می آید ویکی ازدوکاری که درفقره‌ها بیان شده، انجام‌شدنی‌میباشد.

(نه ... نه) نمودارنفی و(هم... هم) نمودارجمع، درفقره‌های مشابه متوازن می آیدوهردوامر،یایکسان‌انجام‌نشدنی‌است‌یایک‌سان‌انجام‌شدنی؛ فقره‌هاهمیشه یادر تضادیا درتشابه،همسنگ وموازن میباشد.

ساختمان فقره ها ورابطهٔ نحوی اجزا یا کلمه ها وعبارتهای آنها، عیناً مانند جملهٔ سادهٔ مستقل است. البته در برخی ازجمله هـای مرکب و بیشتر درجمله های مختلط دارای تابعیت شرطی ،فعل در وجه التزامی به کار میرود و نیز حذف اجزای درجملهٔ جمله مرکب(ومختلط) زیادتر صورت میگیرد. بنابراین، در تحلیل جمله های مرکب و نیز مختلط صرف فقره ها و کلمه های ربط را نشان میدهیم و درعین حال، اجزای حذف شده را درجای شان گذاشته فعل وجه التزامی و وجه وصفی را به فعل وجه اخباری تبدیل میکنیم وبدین صورت فقره هارا به شکل جمله های سادهٔ مستقل، نمایش میدهیم.

یا وفا به کلی درعالم نیست یا کسی دراین زمانه نمیکند.

یا ... یا

وفا | به کلی درعالم نیست .

کسی | دراین زمانه (وفا) نمیکند .

اوازخوشی هم میخندید وهم میگریست .

هم... وهم

او | ازخوشی میخندید .

(او)| (ازخوشی) میگریست.

دیاگرام این نوع جملهٔ مرکب چنین است :

نهاد	گزاره	...	نهاد	گزاره
کلمهٔ ربط	فقرهٔ متوازن	کلمهٔ ربط	فقرهٔ متوازن	

برخی ازاین کلمه های ربط ،درجملهٔ مرکب صرف یکبارهم به کاررفته میتوانـد وتوازن رانشان میدهد. (یا) و(نـه)درآغاز فقرهٔ دوم،(هـم) پس ازفاعل فقرهٔ دوم استعمال میشود:

شمامیخوانید یامن بخوانم؟ احمد را خواستم نه شمارا (خواستم) .

دوستم دیروزبه جلال آباد رفت، من هم (به جلال آباد) میروم .

دستهٔ کلمه‌های ربط (اما، ولیکن، وایك، ولی، لیك) که همه یك معنی دارد ودر یك مورد به کارمیرود، باآنکه صرف یکباردرآغازفقرهٔ دوم جملهٔ مرکب استعمال میشود، نمودارتوازن درتضاد است: «آیدن بادیدن او، باهمه زورنآید اماآوازش بسیاربلندنبود. زنان آرایش غلیظ ودلگزایی کرده بودندولی دختران جوان باروی بی‌سرخی‌وسفیدهٔ شان، یگان یگان، نظرهارا به سوی خود میکشیدند. — حبیب»

این دسته کلمه‌های ربط رانیزمانند کلمهٔ عطف گاهی میتوان حذف کرد وبه‌عوض آن، سمی کولن به کاربرد: خانوادهٔ ما رادعوت کرد؛ مانرفتیم.

جملهٔ مرکب، مانند جمله‌های ساده ومختلط، هم صورت اصلی یعنی کاملاً ساده وهم صورت منشعب یعنی کاملاً انکشاف یافته را میتواند داشت.

(۳) جملهٔ مختلط (Complex Sentence)

رابطهٔ اصلی واساسی فقره های جملهٔ مختلط، تابعیت (subordination) است؛ یعنی یك فقره تابع (subordinate clause) وفقرهٔ دیگر عمده (main clause) میباشد. فرق جمله‌های مرکب ومختلط، صرف نظرازشمارهٔ فقره های جمله ها، از همین رهگذراست.

جملهٔ مختلط ازدویاچند فقره تشکیل میشود وازنگاه محل وموقع فقره های تابع وعمده، سه شکل راکه دردیاگرام های ذیل نشان داده شده است داشته میتواند:

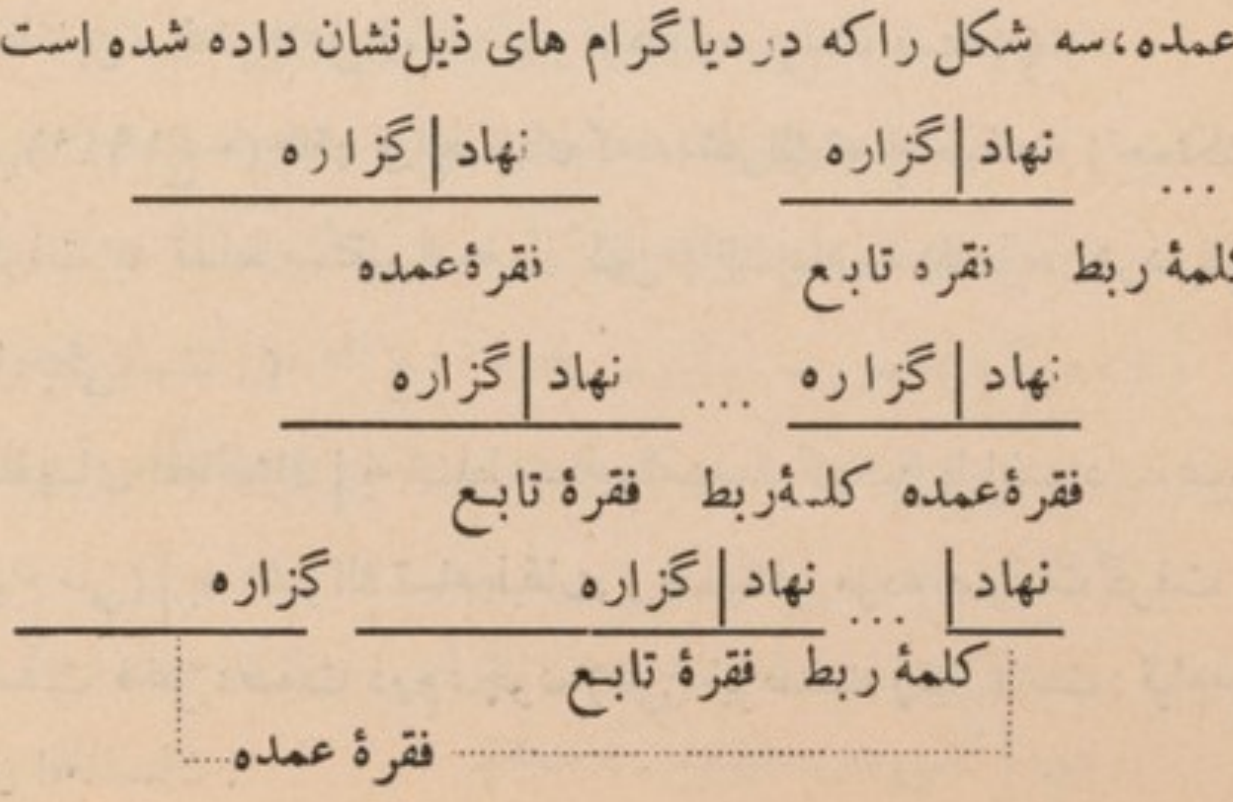

ازروی شکلها، آشکار میشود که فقرهٔ تابع درهرحال پس از کلمهٔ ربط می آید؛ خواه فقرهٔ عمده درآخر، خواه درآغاز جمله باشد وخواه فقرهٔ تابع درمیان فقرهٔ عمده، آمده باشد.

باید گفت فقرهٔ عمده، مطلب اساسی واصلی وفقرهٔ تابع، مطلب فرعی وضمنی را بیان میکند.

تابعیت انواع گوناگون دارد ومادرذیل هریك را جداگانه شرح میکنیم.

۱) تابعیت وصفی: باکلمهٔ ربط (که) صورت میپذیرد وفقرهٔ تابع، فاعل، مفعول یامتمم فعل فقرهٔ عمده را وصف میکند؛ یعنی جانشین صفت فاعل، مفعول یا متمم فعل میشود.

فقرهٔ تابع وصفی درمیان فقرهٔ عمده ومستقیماً پس ازاسمی که توسط فقره توصیف میشود می آید واسم دراین حال عموماً بانشانهٔ نکره (ی) به کارمیرود. اگر فقرهٔ تابع، مفعول را وصف کند، پسینهٔ مفعول معرفه (را)، درمیان نشانهٔ نکره و کلمهٔ ربط (که) استعمال میشود.

(۱) پیرمردی که بارسنگینی را باریسمان درپشت بسته بود ازمقابلش گذشت ـ حسن قسیم

پیرمرد | ازمقابلش گذشت. ـ عمده

(او) | بارسنگینی را باریسمان درپشت بسته بود. ـ تابع (فقرهٔ تابع، فاعل را وصف میکند؛ جانشین صفت فاعل است: پیرمرد بار درپشت بسته.)

(۲) قیام ملی (۱۹۱۹ع.) خلقهای افغانستان که به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. ـ (فاعل درهردوفقرهٔ اینگونه جمله ها، یکی است.)

قیام ملی خلقهای افغانستان | به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. ـ عمده

(آن) (= قیام ملی) | به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت. ـ تابع (جانشین صفت فاعل، صفت دوم، چون (ملی) نیز صفت (قیام) است: قیام ملی همه گانی خلقهای افغانستان.

(۳) پسری را که در کتابخانه ظاهراً مطالعه میکرد زیر نظر گرفتم .

(من) | پسری را زیر نظر گرفتم .- عمده

(پسر) | در کتابخانه ظاهراً مطالعه میکرد . - تابع (جا نشین صفت مفعول : پسر مطالعه کننده در کتابخانه)

(٤)صدای سازوسرود از خانه یی که به تازه گی ساخته شده بود به گوش آنان رسید.

صدای سازوسرود | ازخانه به گوش آنان رسید . - عمده

(خانه) | به تازه گی ساخته شده بود . - تابع (جانشین صفت متمم فعل : خانهٔ تازه ساخته شده)

نوع دیگری ازتابعیت وصفی ، بدون ذکر کلمهٔ ربط وبه وسیلهٔ فقرهٔ وصفی دارای فعل وصفی ، بیان میشود . طوری که دربخش وجه وصفی فعل گفته شد، فعل وصفی وفقرهٔ وصفی ، چگونه گی وقوع فعل اصلی جمله یا حالت فاعل جمله را بیان میکند . فاعل درهردوفقرهٔ ایگونه جمله ها نیزیکی است .

گوشهٔ دسترخوان را قات کرده جلوتر نشست .

(او) | جلوتر نشست . - عمده

(او) | گوشهٔ دسترخوان را قات کرد(کرده : فعل وصفی ، کرد : ماضی اخباری).- تابع (فقرهٔ تابع وصفکنندهٔ چگونه گی وقوع فعل (نشست) ، یعنی جانشین قید فعل : قات کنان جلوتر نشست ، جلوتر نیز قید فعل است ؛ یا : اودرحال قات کردن)

۲) تابعیت شرطی : باکلمهٔ ربط شرطی (اگر) وکلمه های ربط قید زمان وشرطی (تا ، هرگاه) صورت میگیرد . فقرهٔ تابع که نعل آن ، شرط وقوع فعل فقرهٔ عمده است پیش ازفقرهٔ عمده وکلمه های ربط شرطی غالباً درآغاز فقرهٔ تابع می آید .

اگرباران ببارد هوا کمی سرد میشود .

باران | می بارد (ببارد : حال التزامی ، میبارد ، حال اخباری) . - تابع

هوا | کمی سرد میشود . - عمده

تابه‌دقت وتوجه درس نخوانید از کامیابی بهره نمیگیرید .

(شما) | به دقت و توجه درس نمیخوانید . - تابع

(شما) | از کامیابی بهره نمیگیرید . - عمده

هرگاه وظیفه‌اش را به‌درستی انجام‌نداده باشد مسؤولیتش به‌دوش خوداوست .

(او) | وظیفه‌اش را به درستی انجام نداده است. - تابع

مسؤولیتش | به دوش خوداوست .- عمده

۳) تابعیت مفعولی : اینگونه تابعیت نیز با کلمهٔ ربط (که) صورت میگیرد . فقرهٔ عمده‌عموماً به‌شکل‌فعل، کلمهٔ‌ربط درست‌پس‌از آن، وفقرهٔ تابع به‌حیث‌مفعول فقرهٔ‌عمده‌در آخر می آید. نقل‌قول‌غیر مستقیم، همیشه شکل تابعیت مفعولی رادارد: گفت که فردابسفر میرود.(او) | گفت . - عمده، (او) | فردا به سفرمیرود . - تابع؛ امر کرد که جواب مکتوب را به زودی بنویسند . (او) | امر کرد. - عمده، (آنان) | جواب مکتوب رابه زودی‌مینویسند . - تابع ؛ به‌دوستم گفتم که«بینوایان» را به دقت بخواند .

جمله های دیگردارای تابعیت مفعولی ازین قراراست:

خوب است که انسان هنری داشته باشد . اجازه بدهید که‌من سخنم رابه‌پایان برسانم . قول میدهم که‌ازاو بپرسم .«دیری‌نگذشت که درعقب میزمحکمه، دربرابر قاضی ، دست هم را فشردند . »

دربعضی موارد ممکن است کلمهٔ ربط حذف شود: «هوش کن یك حرف‌هم به کسی چیزی نگویی . » حاضرهستید به جواب سوالها بپردازید ؟ یقین داریم مطالبی دراین باره شنیده اید (رادیو ، ۱۳ حوت ٤٥) . امید است معذرتم را بپذیرید . میخواهم کتاب را به خانه ببرم . آرزودارم خدمتی به وطن‌وهموطنانم بکنم . میل دارد نمایشگاهی از نقاشیهایش به زودی باز کند . خواهش میکنم‌این نامه رابه‌اوبرسانید . . . .

درنقل قول مستقیم نیز کلمهٔ ربط حذف میشود: پرسید : « چه وقت بمن

احوال میدهی ؟ » ، سلیمان گفت: « راستی به حق آیدن بیچاره ستم کرد. » . . .

٤) تابعیت زمانی: باکلمه های ربط نمود ارزمان صورت میگیرد. کلمه‌های چون (چو) و کلمه های ربط مرکب (قیدزمان + که): چونکه، وقتیکه، هنگامیکه هروقت که، هرگاه که، همین که . . . عموماً درآغازفقرهٔ تابع می آید وفقرهٔ تابع پیش ازعمده قرارمیگیرد:

همینکه چشم خانم به‌آن پارچه افتاد قهرخودرافراموش کرد.

چشم خانم | به‌آن پارچه افتاد. - تابع، (وی) | قهرخودرافراموش کرد. -عمده

هروقت که ازآنجا میگذرم به یاد عشق برباد رفتهٔ خویش می افتم.

(من) | ازآنجا میگذرم. - تابع، (من) | به یاد عشق بـرباد رفتهٔ خـویش می افتم. - عمده

هرگاه که‌آن واقعه بیادش می آمدبی اختیارمیگریست. - عمده

آن واقعه | به یادش می آمد. - تابع، (وی) | بی اختیارمیگریست.

« پس ازآنکه وادی‌خیال را پیمود دچارکوفته گی شد.» ، « هنگامیکه‌به صنف می درآمد چوکیش را نزدیک ارسی مینهاد. نخستین روزیکه به‌صنف‌ماآمد هیچ سخنی نزد. » (۱)

فقرهٔ تابع زمانی باکلمه های ربط (که، تا، تاکه، تاآنکه) پس ازفقـرهٔ عمده می آید؛ فقرهٔ تابع همراه (تا)، پیش ازفقرهٔ عمده نیزمیتواند بیاید: ده بجهٔ شب بود که‌آوازدهل وسرنا ازخانهٔ همسایه درفضای حصهٔ دوم کارتهٔ پـروان طنیـن انداخت. «آوازقدمهای شان درخم وپیچ کوچه شنیده میشد. تاآنکه‌به کلی خاموش

---

(۱) روزی که‌روی رود خروشان جنگلی
افـتـاده بـود سـایهٔ سبـزدرخـتهـا } (تابع)

من باهمه شراروشکنجی (که‌داشتم)
بـا او میان خـرمن گل گشتم آشنا } (عمده) - خانم ژاله، مجموعهٔ «زنده رود»

روزی که داد دل به‌گل روی‌تورهی (تابع) مسکین نبود باخبرازخوی‌توهنوز (عمده) - رهی معیری‌دود
ازدماغ سینه‌فگاران برآوری (عمده) آندم که چاك پیرهنت باز میکنی (تابع)

گردید . » تا به چشم خودم نبینم باورنمیکنم . تا که مرا دید خود را در میان جمعیت پنهان کرد .

ممکن است کلمهٔ ربط (که) درمیان فقرهٔ تابع بیاید ودراینصورت فقرهٔ تابع پیش ازعمده، واین گونه جمله بیشتردرمحاوره استعمال میشود: کارتان راکه تمام کردید به سینما میرویم . ازاداره که برآمدند به رستوران خیبررفتند . من که آمدم اورفته بود .

٥) تابعیت امتیازی (الحاق یا تفریق) ، باکلمه های ربط (اگرچه، گرچه، هرچند، گذشته ازینکه،علاوه برآنکه، باوجود اینکه (آنکه) ،بااینکه (آنکه)...) صورت میگیرد .

« اگرچه ترابت خانوادگی نداشتند دوستی شان آنها رابهم فوق العاده نزدیك ساخته بود.»

(آنان) | قرابت خانوادگی نداشتند . ـ تابع

دوستی شان | آنها را بهم فوق العاده نزدیک ساخته بود .ـ عمده

هرچند بیوفاستی ترا فراموش کرده نمیتوانم .

(تو) | بیوفاستی . ـ تابع　　(من) | ترا فراموش کرده نمیتوانم . ـ عمده

٦) تابعیت علت: فقره های تابع باکلمه های ربط (چون، چونکه ، ازآنجا که . . .) پیش ازفقرهٔ عمده وفقره های تابع باکلمه های ربط (که،چه، تا، تاکه، زیرا، زیراکه، چرا ، چراکه ، بنابراین ،بنابرآن ...) پس ازفقرهٔ عمده می آید.

چون راه درازی را پیموده بود خیلی مانده وکوفته به نظرمیرسید .

(او) | راه درازی را پیموده بود . ـ تابع

(او) | خیلی مانده وکوفته به نظرمیرسید . ـ عمده

« ازمن چنین خواهشی نکنید که بد خواهد شد؛ (بد ،خیلی بد خواهد شد). »

(شما) | ازمن چنین خواهشی نکنید . ـ عمده ، (این) | بد خواهد شد . ـ تابع

مانمیتوانیم رفت زیرا که باران به شدت میبارد .

ما | نمیتوانیم رفت . ـ عمده ، باران | به شدت میبارد . ـ تابع

« آیدن هرگز به فکر پاسخ مادرش نبود زیرا میدانست که مادرش جوابی نداشت . سلیمان بالای من حق فراوان داشت بنابر آن دخترم آیدن نامزد اوست.»

۷) تابعیت غرض ومقصود، باکلمه های ربط (که، تا، تاکه، برای اینکه، برای آنکه . . .) صورت میگیرد وفقرهٔ تابع عموماً پس ازفقرهٔ عمده می آید .

دوستم دراوایل حوت ازجلال آباد به کابل آمد که پسرش را به مکتب شامل کند.

دوستم | دراوایل حوت ازجلال آباد به کابل آمد . ـ عمده

(وی) | پسرش را به مکتب شامل میکند . ـ تابع

« دخترك کوچك خودش را به اوچسپانیده بود تا از باران درامان باشد . »

دخترك کوچك | خودش را به اوچسپانیده بود . ـ عمده

(وی) | ازباران درامان میباشد . ـ تابع

آن دودلباخته ، دریکی از اپارتمانهای جادهٔ میوند ، چراغ اتاق راخاموش کرده بودند تاکه راهگذران متوجه آنان نشوند .

۸) تابعیت نتیجه ، عموماً باکلمهٔ ربط (که) وکمتر باکلمه های ربط دیگر ، صورت میگیرد وفقرهٔ عمده پیش ازفقرهٔ تابع می آید .

«کالای سیاه پوشیده بود که سپیدی چهره اش باآن جلوهٔ خاص داشت . »

(او) | کالای سیاه پوشیده بود . ـ عمده

سپیدی چهره اش | باآن جلوهٔ خاص داشت . ـ تابع

آنقدرگریه کرد که چشمانش بکلی سرخ گشت . (یا : که ازحال رفت)

(وی) | گریه کرد . - عمده ، چشمانش | به کلی سرخ گشت . - تابع

«آن وقت کلانتر تیافهٔ وحشتناکی داشت که آیدن با دیدنش بدون اراده حرکت کسل ومایوسی کرد .»

کلانتر | آنوقت تیافهٔ وحشتناکی داشت . - عمده

آیدن | با دیدنش بدون اراده حرکت کسل ومایوسی کرد. - تابع

توازن در جملهٔ مختلط

گفتیم که رابطهٔ اصلی فقره های جملهٔ مختلط ، تابعیت است . در اینجا باید افزود که در برخی از جمله های مختلط ، دوفقرهٔ تابع که نسبت به یکدیگر متوازن اما هردو نسبت به فقرهٔ عمده ، تابع میباشد می آید؛ یا برعکس دو فقرهٔ عمدهٔ متوازن ویک فقرهٔ تابع که به هردوی آن یکسان تابع میباشد، یا چند فقرهٔ تابع که یکی دوتا به یک عمده ویکی دوتای دیگر به عمدهٔ دیگری تابع میباشد ، به کار میرود . درهرصورت ، عموماً رابطهٔ اصلی واساسی فقره ها ، تابعیت است ورابطهٔ فرعی وضمنی آنها توازن ، اینک مثالهای مورد اول :

اگر هوا ابر آلود وبارانی باشد واگر دوستانم آماده باشند فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت .

اگر . . . واگر (تکرار کلمهٔ ربط شرطی با کلمهٔ عطف ، علامت توازن دوفقرهٔ تابع : دوفقرهٔ نخست ، نسبت به یکدیگر متوازن ونسبت به فقرهٔ سوم تابع است .)

هوا | ابر آلود وبارانی است .

دوستانم | آماده هستند .

(ما) | فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت .

تا ازروی دلدادگان نشان برگل زرد است وتا ازچهرهٔ دلبران نشان بر ارغوان ، اززیبایی وپاکدامنی برخوردار باشی .

تا . . . وتا (تکرار کلمهٔ ربط نمودار زمان همراه کلمهٔ عطف ، علامت توازن دو فقرهٔ تابع)

نشان | ازروی دلدادگان برگل زرد است .

نشان | ازچهرهٔ دلبران برارغوان (است) .

(تـو) | اززیبایی وپاکدامنی برخوردار باشی .

دیاگرام دوجملهٔ بالاچنین است:

ربط	نهاد	گزاره	عطف	نهاد	گزاره	ربط	نهاد	گزاره
	تابع			تابع			عمده	

. . . . متوازن . . . .

مثال مورد دوم (دوفقرهٔ عمده ویك فقرهٔ تابع) درنثرمعاصرتا کنون به نظر نگارنده نرسیده است؛ بنابراین ، جمله یی ازنثرخواجه عبدالله انصاری هروی ، دراینجا به حیث نمونه آورده میشود .

خواهی به کرم عزیزدارخواهی خوار(دار) که من خجلم وشرمسار.

دیاگرام این جمله،برعکس دیاگرام پیشتراست وضرورتی به ترسیم آن نیست.

مثال مورد سوم: « متأسفم که دریکدوره ازشاعریم ، اشعاری سروده ام که امروزه به کارسرگرمی عده یی میرود که به‌درد مردم نمیخورند ؛ ولی امیدوارم درآینده‌چنین نشود . [پس از(امید وارم) کلمهٔ ربط (کـه) محذوف است .] »

(من) | متأسفم . ـ عمدهٔ اول

(من) | در...اشعاری سروده ام . ـ تابع به عمدهٔ اول، وخود عمدهٔ دوم .

(اشعار) | امروزه به کارسرگرمی عده یی میرود. ـ تابع وصفی (برای مفعول) به عمدهٔ دوم .

(عده یی) | به‌دردمردم‌نمیخورند. ـ تابع وصفی(برای‌متمم‌فعل)به‌عمدهٔ‌دوم.

(من) | امیدوارم . - عمدهٔ سوم .

(این) | درآینده چنین نمیشود. - تابع مفعولی به عمدهٔ سوم .

فقره های عمدهٔ اول ودوم همراه تابع های آنهاباعمدهٔ سوم و فقرهٔ تابع آن ، متوازن است .

جملهٔ مختلط ، صورت منکشف .

درتشریح جملهٔ مختلط ، چون ازیکسومجبوربودیم انواع تابعیت و مسألهٔ توازن درجملهٔ مختلط رابیان کنیم وازسوی دیگر، بنابر اقتضای موضوع ، اکثر مثالهارا از آثار نویسندگان برگزیده ایم ؛ عده یی ازجمله ها، خصوصاً جملهٔ آخرین ، کم وبیش منکشف است . دراین بخش جمله های کاملاً منکشف و بسیارطولانی رابه حیث مثال می آوریم .

۱- (ازآن تاریخ [۱۹۱۹ع . ، ۱۲۹۸ش .] تاکنون ٤۷سال میگذرد.) طی این مدت ، طبقات خلقهای محروم کشورومبارزان ملی ما، مشروطه‌خواهان وآزادی خواهان ، برای طردنظام فیودالی (ملوك الطوایفی)، واستبداد وارتجاع داخلی ، ریشه کن ساختن استعماروامپریالیزم ، مجاهدات دلیرانه نمودندکه به کمال تأسف، بنابرنبودن شرایط مساعد ملی وبین‌المللی، موقتاًمواجه به شکستهای رقتبارگردیدند . (۱)

۱) طبقات ... و ... آزادی خواهان | طی ... برای ... مجاهدات دلیرانه نمودند . - عمده

۲) آنان) | بنابر ... به کمال ... موقتاً به ... مواجه‌گردیدند . - تابع ، نتیجه

۲- (بعد ازجنگ جهانی دوم، جریان عظیم ونیرومند جنبشهای آزادی بخش ملی، سیستم استعماری‌امپریالیزم رادرهم پیچید و) بیش‌ازپنجاه وسه کشور مستقل جدیداً پابه عرصهٔ وجودگذاشت که بسیاری ازآنها، به شمول افغانستان ، در یك صف به تشکیل دولتهای ملی واتخاذسیاست بیطرفی برای احرازاستقلال اقتصادی

واستحکام استقلال سیاسی خوددر کوشش اند. (۱)

۱) بیش ازپنجاه ... | جدیداً پا به عرصهٔ وجود گذاشت. - عمده.

۲) بسیاری... به‌شمول... | دریك ... برای ...در کوشش‌اند.-تابع، نتیجه

۳- «قلعه یی چند فرسوده و ویران، خانه یی چند پست و کوچک، بادیوار های ریخته، که جزروزنی راهی برای هواوآفتاب درآن نیست؛ درمیان کشتهای ناهموار، «فصل» های زردوناتوان وچارپایان لاغر، ده ما ست. - پژ واك»

۱) قلعه یی چند ... خانه یی چند ... | با ... درمیان ... ده ماست. - عمده

۲) راهی جزروزنی | برای هواوآفتاب درآن نیست. - تابع وصفی (برای فاعل، مربوط به خانه)

٤- «درگوشهٔ یکی ازدوراهه‌های‌میان شهر که جزصدای پای کدام‌رهگذری، آنهم بعدازساعتهاوقفه، سروصدایی درآن پیدانبود؛ دوسایهٔ متحرك به روی دیوار کوچه، وجوددو نفررادراین محیط تنهایی گواهی‌میداد: یکی بزرگ و دیگری کوچکتر و باریکتر. - حبیب»

۱) دوسایهٔ متحرك: یکی بزرگ و... | به روی ... وجود...رادراین...در گوشهٔ ... گواهی میداد. - عمده

۲) سروصدایی جزصدای ... | آنهم بعد از... درآن پیدانبود.-تابع‌وصفی (برای متمم فعل، مربوط به «درگوشه»)

۵- به منظور...، مامردم‌افغانستان، بادرك تحولات تاریخیی که‌در زندگانی مابه حیث یك ملت ویك جزء جامعهٔ بشری به وقوع پیوسته، درحالی که‌ارزشهای فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم، به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه وپیشوای زندگانی ملی افغانستان، این قانون اساسی رابرای خودونسلهای آینده وضع کردیم.

---

(۱) دو جملهٔ میان قوس ( ) ، به غرض تکمیل مطلب، آورده شده است.

۱ــ مامردم افغانستان | به منظور... بادرك ... به قیادت ... این ... رابرای ... وضع کردیم . ـ عمده

۲) تحولات تاریخی | درزنده‌گانی ما به حیث ... به وقوع پیو سته (است) . ـ تابع وصفی (برای وابستهٔ متمم فعل ، مربوط به «تحولات»)

۳) (ما) | ارزشهای فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم . ـ تا بع زمانی

۶ــ «درعقب لاری «شوورلیت» رنگ وررفته یی ، ده نفرمسافر که‌عزم جاهای مختلف داشتند ؛ باسیماهاولباس ووضع وریخت جداگانه و«نمونه یی » که زادگاه وپرورشگاه هریك رانشان میداد ؛ بااطوارواداهای گوناگون، برجوال های پینه شده ، خورجینهای کهنه وصندوقهای چرك وپتره شده، نشسته بودند . ـ ازنگارنده »

۱)ده‌نفرمسافر | درعقب لاری... باسیماها... برجوالها... نشسته‌بودند.ـعمده

۲) (ده‌نفرمسافر) | عزم جاهای مختلف داشتند . ـ تابع وصفی برای فاعل

۳) سیماهاو... | زادگاه وپرورشگاه هریك رانشان میداد . ـ تابع وصفی برای متمم فعل

چنین است: دیاگرام این دوجمله که هردوازنظرساختمان کلی مشابه است

نهاد	گ	نهاد	گزاره	گ .	نهاد	گزاره	گ.
کلمهٔ ربط	فقرهٔ تابع			کلمهٔ ربط	فقرهٔ تابع		
فقرهٔ عمده							

۷ــ «گاهی که صدای گیتار، بلند و بلندترمیشد و به گوش آن سه نفر که گرم صحبت بودند، شورانگیزغوغامیکرد؛ هرسه خموشانه به چشمان هم میدیدند و آنچانکه امواج موسیقی کاملاً ایشان رافرامیگرفت، پیاله های خودرابا احتیاط بالامیکردند وآهسته میگذاشتند؛ باآن هم، ازآوازشرپ،شرپ نوشیدن چای و بر خوردپیاله هابه نعلبکی ، نمیتوانستند جلوگرفت . ـ حبیب »

۱) صدای گیتار| بلند وبلندترمیشد . ـ تابع زمانی به عمدهٔ اول

۲)(صدای گیتار) | به گوش آن سه نفر شورانگیز غوغامیکرد.- تابع زمانی به عمدهٔ اول ومعطوف یامتوازن به تابع اول

۳)(سه نفر) | گرم صحبت بودند . - تابع وصفی برای وابستهٔ متمم (سه نفر) و تابع دوم

٤) هرسه | خموشانه به چشمان هم میدیدند . - عمدهٔاول

٥) امواج موسیقی | کاملاً ایشان رافرا میگرفت . - تابع وصفی (برای فاعل) به عمدهٔ دوم وسوم

٦) (ایشان) | پیاله های خودرا بااحتیاط بالامیکردند . - عمدهٔ دوم

۷) (ایشان) | (پیاله های خودرا) آهسته میگذاشتند . - عمدهٔ سوم ، معطوف یا متوازن به دوم

۸) (ایشان) | ازآواز... وبرخورد ... نمیتوانستند جلوگرفت. - تابع امتیازی به عمدهٔ دوم وسوم

۸- «سحرگاهی که «زین العرب» حسب العاده دریکی از گلستانهای قصدار میخرامید وازدیدار گلهای بهاری حظ میبردوناله های زاربلبلان دلباخته رامیشنید، بکتاش - یکی ازغلامان زیبای حارث - که چشمان سحاروگونه های گلر نگ و برودوش دلربایی داشت ، فرازآمد وگل سرخی که دردست داشت با نیازمندی وسپاسی که نشانهٔ عشق ودوستداری بود، به رابعه تقدیم داشت؛ ولی برای اینکه کسی نبیندش ، به زودی ازآنجادوررفت ودرلحظه یی ازنظررابعه ناپدید گردید . - حبیبی »

۱) زین العرب | (سحرگاه) حسب العاده در... میخرامید . - تابع زمانی به عمدهٔ اول

۲) (زین العرب) | ازدیدار... حظ میبرد. - تابع زمانی به عمدهٔاول ومتوازن به تابع اول

۳) (زین العرب) |ناله ها ... رامیشنید . - تابع زمانی به عمدهٔ اول ومتوازن به دوتابع بالا

٤) بکتاش ، یکی از ... |فرازآمد .- عمدهٔ اول

٥)(بکتاش)|چشمان سحارو ... داشت .- تابع وصفی (برای فاعل) به عمدهٔ اول

٦) (بکتاش)|گل سرخی دردست داشت . - تابع وصفی (برای مفعول) به عمدهٔ دوم

۷) (بکتاش)| گل سرخی بانیازمندی وسپاس به‌رابعه تقدیم داشت. - عمدهٔ دوم، متوازن به اول

۸) (نیازمندی وسپاس)|نشانهٔ عشق ودوستداری بود.- تابع وصفی (برای متمم فعل) به عمدهٔ دوم

۹) کسی| اورانمی بیند. - تابع مقصودی به عمدهٔ سوم وچهارم

۱۰) (بکتاش)| به‌زودی ازآنجا دوررفت . - عمدهٔ سوم ،متوازن (در تضاد) به دوم

۱۱) (بکتاش)|درلحظه یی ازنظررابعه ناپدید گردید . - عمدهٔ چهارم متوازن به سوم

۹- «یقین است شاعری که درشبهای تار،توسط با نگ قلم خویش ، معانی خفته رابیدارمیسازد؛صورتگری که تخیلات تلخ وشیرین خویش رادرحریر رنگهای فریبامی پیچد وبرصحایف تابلوهای بدیع نقش میکند ؛ خوشنویسی که تموجات‌زودگذراصوات‌سخن آدمیزاده رابادقت وظرافت ثبت میکندوتصویر اندیشه هاراجاودان میسازد؛آهنگسازی که خوابهاوخیالهای روحنوازخویش رادر پردهٔ آوازهای دلنشین میگذاردوباترکیب آهنگهای مهیج ، ذوقهای پرشور را تسکین می بخشد ؛ ممثلی که سروروالم باطنی‌خویش راباحرکات‌متناسب وموزون در انظار بینندگان جلوه‌گرمیسازد؛مفکری که کتاب پراسرار کاینات رابدقت

مطالعه میکند و بر هر ورقی دفتری از معرفت کردگار را متجلی می یابد؛ محققی که در خفایای کتابها و زوایای آزمایشگاهها، عمر خود را به مشاهده و تجربه بپایان میرساند؛ هیچ یك از این طوایف، توقع آن را نمیدارد که در باغ حیاتش، گل دانش و نرگس خواسته ـ هر دو یکجا ـ بشگفد. ـ الهام» (این جمله در اصل نوشته یك پاراگراف هم هست.)

۱) (این) | یقین است. ـ عمده (۱۳ فقرهٔ دیگر تابع این عمده است)

۲) شاعر | در ... توسط ... معانی خفته را بیدار می‌سازد. ـ تابع وصفی برای فاعل (شاعر)

۳) صورتگر | تخیلات ... را در ... می‌پیچد. ـ تابع وصفی برای فاعل (صورتگر)

٤) (صورتگر) | (تخیلات ... را) بر صحایف ... نقش میکند. ـ تابع وصفی برای فاعل، متوازن به تابع پیشتر

۵) خوشنویس | تموجات ... را با ... ثبت میکند. ـ تابع وصفی برای فاعل

٦) (خوشنویس) | تصویر اندیشه‌ها را جاودان میسازد ـ تابع وصفی برای فاعل، معطوف.

۷) آهنگساز | خوابها ... را در ... میگذارد. ـ تابع وصفی برای فاعل

۸) (آهنگساز) | با ... ذوقهای پرشور را تسکین می‌بخشد. ـ تابع وصفی برای فاعل، معطوف.

۹) ممثل | سرور ... را با ... در ... جلوه‌گر میسازد. ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۰) مفکر | کتاب ... را به‌دقت مطالعه میکند. ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۱) (مفکر) | بر هر ورقی (از آن کتاب) دفتری ... را متجلی می‌یابد ـ تابع وصفی، معطوف

۱۲) محقق | در ... عمر خود را به ... به‌پایان میرساند. ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۳) هیچ‌یك ازاین طوایف | توقع آن رانمیدارد.ـ تابع مفعولی به‌عمدهٔ اول که نسبت به‌فقرهٔ آخر، خود عمده‌است وعمدهٔ دوم

۱٤) گل‌دانش‌و... هردو | یکجا میشگفند . ـتابع مقصودی به عمدهٔ دوم

این جملهٔ یك‌پاراگرافی یاپاراگراف‌یك جمله‌یی دارای ۱٤ فقره، خیلی دلچسپ‌است. نویسنده‌برای چندین فاعل، صفت‌هارابه‌شکل فقره آورده‌وخصوصیت هریك رازیبابیان کرده‌است. مابرای تمرین وآزمایش، آنرابدینگونه مختصرمیسازیم: «یقین‌است (که) هیچ‌شاعر، صورتگر، خوشنویس، آهنگساز، ممثل، مفکرومحقق، توقع آن‌رانمیدارد که‌درباغ حیاتش گل‌دانش‌ونرگس خواسته هردویکجابشگفد.ـ۳فقره»

م . ن. نگهت سعیدی

آمد بر من، که؟یار! کی؟ وقت سحر
ترسید،ز که؟ زخصم !خصمش که؟پدر
دادمش،چه؟ بوسه!بر کجا؟بر لب وبر
لب بد؟نه!چه‌بد ؟ عقیق !چون بد؟چو شکر

«رودکی»

*****

دی خفت ،که ؟ ناقه ! در کجا خفت ؟ بگل
کردم ، چه ؟ فغان ! ازچه؟ زیاد منزل
داداز که ؟ زخود ! چرا ؟ ز سعی باطل
کافتاد ،چه ؟ بار! ازکه ؟ ازسر! برکه؟ بدل

«بیدل»

علوم طبیعی و علوم اجتماعی

یك نظر مقایسوی

نویسنده: پوهندوی غلام علی آیین

علم به‌معنای محدودتری فعالیتی شناخته‌میشود که توسط آن دانش خود را نسبت به‌حقایق طبیعت و به منظور کنترول آن‌میافزاییم. این‌فعالیت نظیرسائر فعالیت‌های بشری‌متدرجاً تکامل و تعالی یافته و جزرومدهایی رادیده است و البته تمام مراحل تطور آن‌مستأهل‌عنوان «علمی» نبوده‌است. درازمنه‌قبل ازتاریخ اجدادقدیم‌ما به‌یمن آزمایش وخطا وتفکرعامیانهٔ سطحی که توأم بالهام کارمیکرد، به‌کسب معلومات میپرداختند. امااین‌طرز عمل که‌قبل ازطلوع اصول‌علمی معمول‌بود، با اصول غیر علمی کنترول قوای‌طبیعت که‌ماسحرمی‌نامیم وکذاباتفسیر غیرعلمی مسائل ایضاح طلب‌آمیزش داشت. ساینس‌درین‌مرحله‌از دوجهت‌مهمه‌غیرعلمی‌بود. جنبهٔ‌عنعنوی داشت وصیغهٔ محرمانه. دانش علمی‌منحصر به‌جمعیت محدودی ازروحانیون بود ودرچنان قالبی‌انداخته شده‌بود که تغییروپیشرفت رامتعذر میساخت.

بعداز تقریباً سه چارهزارسال یونانیان بغتةً اززندان طلسمات و عنعنه پرستی، خودرا رها کرده وآزادی‌تحقیق علمی وفکری را اعلام کرد ند. «تولد» ساینس معمولاً بایشان نسبت داده میشود. امااین معترضه کاملاً درست نیست. حد اکثر آنچه‌ایشان احرازکرده خواهند بود، جزحصول آزادی‌وبیداری فکری نبوده‌است. آزادی وبیداری ای که‌مترافق باروحیهٔ‌علمی‌بوجودآمدامااکافهٔ جنبه های‌آن فعالیتی

که امروز ساینس خوانده می‌شود در آن وقت ظهور نکرد. گذشته ازین ساینسی را که آنان بنا کردند از ساینس معاصر از چندین لحاظ متفاوت بود. ساینس ایشان باصناعت وموارد استعمال علمی تقریباً هیچ علاقه‌ای نمیگرفت وصبغهٔ کاملاً نظری وحدسی داشته وآنقدر اعتنایی که مابه تصدیق ازمایشی وعلمی نظریات وافکار خود میکنیم آنان نمی نمودند. یك مطلب مهم دیگری درزمینه این است که ایشان برای نشر حقایق واصول مورداستفاده وبرای نشر نتائج مستخرجه وسائلی شبیه ومسائل معاصر اختراع نکرده بودند.

چند قرن بعد ترائتلاف قدرت فکری وهوش اختراعی یونان با روحیهٔ علمی امپراتوری روم علم اسکندری رابحدی ترقی بخشید که من حیث تلقی واصول کار خیلی هامماثل تر باساینس معاصر گردید اما این نهضت توسط سیلاب ضدعلم عیسویت وانقراض عمومی مدنیت روم بلع گردید.

درخلال اعصار تاریك غرب اعراب روحیهٔ علمی رازنده نگاهداشتند و به یمن اختراعات ریاضی خود راه رابرای اصلاحات وپیشرفت های وسیعی درتجسس علمی هموار کردند.

باساس اسنادیکه موجوداست میتوان گفت که علم طبیعی به صبغهٔ فعلیه خود ودرقرن هفدهم آغاز گردید پدرعلم طبیعی فرانسس بیکن شناخته شده است. حس کنجکاوی، آزادی تحقیق وتجسس، تصدیق ازمایشی عوض قبول کورکورانهٔ نظریات اشخاص «معتبر» نشرات دامنه دارومناظره ومباحثهٔ فراوان ازعواملی بود که افتتاح صفحهٔ جدیدی رادرعلم ممکن ساخت.

چنین بنظر میرسد که مادرحال حاضر درشرف آغاز یك مرحلهٔ جدیدعلم میباشیم واین مرحله ایست که پدیده‌های اجتماعی هم نظیر پدیده های طبیعی تحت تدقیق علمی وکنترول عقلی قرار داده میشود.

دراین مقاله «علم» و «ساینس» بحیث اصطلاحات هم‌معنی وقابل معاوضه استعمال شده اند.

نظیر علم طبیعی علم اجتماعی نیز مراحل بدوی‌ای داشته‌است این علم از مرحلهٔ ازمایش وخطا گذشته است، این علم هم صور عنعنوی داشته و در بسا موارد باپرنسیپ های تفسیر فلسفی ودینی خیلی هاممزوج گردیده‌بود. دراواخر قرون وسطی این علم واردمرحلهٔ تحقیق آزاد گردیدمرحله ای که دوهزارسال بعد ازهمین مرحله علم طبیعی طلوع کرد این مرحلهٔ علم طبیعی دریونان باستان آغاز شد اما همین مرحلهٔ علم اجتماعی توسطفلاسفه قرون‌هفده وهجده آغاز گردید.

بالاخره مرحله‌جدیدعلم اجتماعی که اینك طلوع کرده نظیر مرحله جد ید علم طبیعی اسلاف متفرقی دارد مانند(راجوبیکن) آن و (لیوناردو)ی‌آن .علم اجتماعی سلفی به‌معنای محدودی‌هم داشت‌وآن دانشمندی است به سویه فرا نسس بیکن بسا اشخاص هربرت‌سپنسر راباین کرسی خواهندنشاند امادلائل قوی تری در زمینه‌به طرفداری کارل‌مارکس موجوداست. سپنسرباوصف تمام معلومات نظری اش وشایدباثر آن‌ازجادهٔ متداوله انحراف نمی‌نمود. آثاروی بیشتر جنبهٔ قیاسی داشت وی‌نشان دادکه رویکارآمدن علم اجتماعی امری حتمی‌الوقوع‌بوداماافکارش راجع باینکه‌این علم چه شکلی رادرواقع اختیار خواهدکرد وچه‌اصولی را بایست‌استخدام کند غیرواضح واساساً نا درست بود .

ازطرف دیگرمارکس سیستمی‌را بناء کردکه مستقیماً منکی برحقایق اجتماعی بوده ودرمورد آنهاقابل تطبیق‌بود. وی‌مسیحایی رانه‌تنها پیش‌بینی کردبلکه اورا نشان‌هم داد. دانشمندان علوم‌طبیعی مقام‌بیکن را پایین تراز آنچه هست تقویم میکند زیراخود وی‌اکتشافاتی بعمل‌نیاورده وتکنیك های ازمایشی طرح نه‌کرده . بهمان صورت دانشمندان علوم اجتماعی مایلند مقام مارکس را پایین تر از آنچه وی مستأهل است‌تعیین کنندوآن هم‌باین دلیل که‌سیستم اومناظره ای بوده و برای هر مسألهٔ جوابی‌مکمل وآماده داردوبه قدر کافی منکی بر ازمایش مشاهده واستقراء نبوده وباین صورت به‌مذاق علمی‌شان موافق نیست . امامارکس مانند بیکن لااقل

تلقی ای جدید و اصول تدقیق نوینی را اعلام کرده و بغرض تغییر دادن اقلیم فکری کمك متنابهی نمود اقلیم فکری ای که برای پیشرفت علمی رشتهٔ وی مساعدت کرد .

ازینجا سوالی پیدامیشود که چراظهورعلوم اجتماعی به پیمانهٔ وسیعی تا این حدتأجیل گردیده است موفقیت های علوم طبیعیه درانکشاف معلومات کاملاً جدید ودراستعمال آن معلومات برای رفع احتیاجات بشری بارز ونافع بوده است . ازاینجا تمائلی پیداشده تااصول این علوم درمورد تدقیق مسائل اجتماعی نیز اقتباس گردد .

ممکنست موفقیت های علوم طبیعی تایك اندازه باعث رکود و اختناق علوم اجتماعی شده باشد واین بدوصورت بعمل آمده خواهدبود . یکی بواسطهٔ ربودن تلامیذمستعد از آن شقوق ودیگری از ناحیه تحمیل دستورالعمل هایی که ممکن است درمورد علوم اجتماعی مؤثر نباشد. اگراصولیکه برای مطالعهٔ اتوم مناسب است برای مطالعه انسان مساعدنیفتد که البته این امرموجه بنظرمی آید درآنصورت اقتداء دنیا باصول علم طبیعی باعث آن شد، که علوم اجتماعی به تقلید محض وا داشته شده ونتیجهٔ مأیوس کنندهٔ آن هم همین است که پیشرفت علوم اجتماعی خیلی بطی تر از علوم طبیعی است .

این أس حتمی نیست ناشی از پیچیدگی بیشتر موضوع باشدبلکه ممکن است موارد آن باشدکه طرزعلمی درست تاکنون کشف نگردیده است . این ناکامی شاید به تعریف محدود اصول علمی ربط بگیرد . بالفاظ دیگر شاید جمعیت معاصر سزاوار آن باشد که مورد ملامت قرار بگیرد که چرادرعلوم انسانی ضعیف مانده است وماهیت خود این شقوق مسؤول این بطائت نباشد.

به عقیده جولیان هوکسلی علوم اجتماعی درواقع اصول متفاوتی را ایجاب میکند. این دواصول مختلف اندو باید مختلف هم باشند باین دلیل که درمورد علوم اجتماعی محقق درداخل ماده تحت تدقیق خوداست ودر مورد علوم طبیعی محقق درخارج مادهٔ تحت مطالعهٔ خود قرارمیگیرد . انسان نمیتواند انسان رابهمان اصولی

مورد بررسی قراردهد که دنیای خارج رامطالعه میکند .وی میتواندبه یمن استعمال اصول علوم طبیعی بعض جنبه های انسان رامانند دیگرچیزهای دنیای خارج مطالعه کند، مثلاً ساختمان وفعالیت بدن، چگونگی وراثت وغیره اما آن امرازین سبب میسر است که این جنبه هابادیگر موجودات حیه نیز مشترك بوده واین جنبه هامیتواند صورت خارجی داده شود .امّا چون انسان میپردازد که انگیزه های بشری رامورد تدقیق قراردهد انگیزه های خودش ذیدخل میگردد. چون محقق جمعیت بشری رامطالعه میکند خود راجزئی ازساختمان اجتماعی میابد. آیانتیجه وتضمن این تفاوت اساسی چیست؟ اولاً انسان باید خودش خودراتحت آزمایش قراردهد امااگردقیق حرف زده شوداین امرمیسر نیست زیراوی نخواهد توانست آزمایش هایی را با کنترول کامل برعوامل دخیله انجام دهد. حتی اگردکتاتور مطلق العنانی جمعیتی را تحت آزمایش دقیقی قراردهد مثلاً توسط قدغن نمودن مسکرات یاتوسط ترویج شکل نوینی ازتعلیم وتربیه. درآنصورت هم نتائجی که بدست میاید صرف موارد تطبیق محدودی خواهدداشت کوچکی جمعیت تحت آزمایش، اجباریکه آزمایش درتحت آن بعمل آمده، محدودیت هاییکه برتماس های اجتماعی وفعالیت های عادی آن جمعیت وضع شده، این امررانامکن خواهد ساخت که نتائج حاصله درموردقاطبهٔ یك جمعیت نارمل تطبیق گردد.ولواوضاع هرقدرتحت انتظام آورده شود .-

مشکلات متعلقه البته درموردجمعیتی که میتوان آنراآزاد خواند خیلی بزرگتر خواهد بود.

مشکل دومین که جبهٔ تکنیکی آن بیشتراست درحقیقت نتیجه‌ای ازمشکل نخست است.

درعلوم اجتماعی مسأله تسبب نظیرآنچه مربوط به فزیك وبیالوژی باشدبسیط ومنفرد نیست بلکه همیشه معضل ومرکب میباشد. این مطلب درست است که تسبب یك عامله امریست تصنعی ووقتی میتوان آنراادراك کرد که پدیده‌های مربوط از

کلیه سوابق خود بکلی تجرید گردد بااین هم این اصول قوتمند ترین سلاحی است درخانهٔ علوم طبیعی این اصول ازمغشوشیت ساحهٔ تاثیر عوامل متحده کاسته و آنرا به یك سلسله اسباب منفرده تحویل میکنند وچون اسباب مربوطه به ترتیب وابستگی طبیعی خود قرار داده شوند به هریك میتوان نفوذ وقدرتی در خود آن تعیین کرد.

این اصول تحلیل درمورد علوم اجتماعی ناقابل تطبیق است. تسبب مرکب درین مورد بسیط ناشدنی است اشکالی که وجود دارد دارای دوجنبه است: اولاً طرز تفکر ماطوریست که همیشه درصدد یافتن اسباب یگانه برای پدیده های مربوط میباشیم. فکر تسبب مرکب نه تنها مشکل است بلکه بصورت قطع ناخوش آیند هم میباشد ثانیاً حتی درآنوقتی که محقق ذیعلاقه برین اشکال تسلط هم یابد مشکلات عملی بزرگی باقی میماند هر طرز باشد. وی باید اسباب منفرده را ازساحهٔ علل متعدده تجرید کند درحالیکه هرعامل جزء لاینفکی از آن ساحه راتشکیل میدهد. وبرای تأمین این مأمول تکنیك نوینی ضروریست.

تااینجا دوعامل اساسیه ذکر شده که اصول علوم اجتماعی را ازاصول علوم طبیعی متفاوت جلوه میدهد اینك میاییم به عامل سومین که از بساجهات مهمتر ازدوعامل اول الذکر است. این عامل عبارت ازمسأله تعصب است. تحت این عنوان هر آنچیزی رامیتوان قرار داد که مربوط به محقق علمی بوده ومستعدان باشد که قضاوت علمی او رامنحرف گرداند واین معادل به خطای آزمایشی ومشاهده ای است درعلوم طبیعی. درعلوم طبیعی اصول احصاییوی ای موجوداست که برای جبران خطاها بان توسل میکنند وحدود پیمایش صریح توسط انواع مختلفهٔ آلات وبه یمن آن اصول تعیین میگردد. این صورت اجرای عملیهٔ آزمایش صیغه صنعت مستظرفه ای را اتخاذ کرده است. عملیهٔ تلافی خطاها درعلوم طبیعی که ذریعهٔ این اصول انجام داده میشود بقدر کافی مشکل ثابت گردیده است.

اماجبران سهم تعصب در تدقیق مسائل علوم اجتماعی ازین هم مشکلتر ثابت شده میرود.

بعداً تعصب جبلی ای میاید که ناشی ازمـزاج شخص محقق میباشد. ودر بعض موارد محققین علوم اجتماعی تااندازه زیادی آلات خود اندواین خودازیك جهت درمورد علوم طبیعی نظیری بخود ندارد وآلات مربوط من حیث ساختمان خـود ازیك دیگرمتفاوتند.

نوع دیگرتعصب آن است که ناشی ازرشد روحی خاص انسانهامیباشد. ایشان ناسازگاری هاوواسوختی های آوان طفولیت وشباب راقسماً چنین حل وفصل میکنند که مقدارفراوان آنرابه ماتحت الشعورارجاع مینمایند. این امرتوسط بعضی میکانیزم های روحی بعمل میاید.

این نوع تعصب متضمن یك خطراضافی هم است. آنانی که سعـی کنند تعصب خودراجبران نمایدممکن است جبران شان ازحد تجاوز کـند واین خـود تعصب اشاره مخالف راسبب میشود محققی که درایام شباب تحت شکنجه ناشی ازمقررات شدید مذهبی بوده شاید اهمیت اجتماعی مذهب را ازحد زیاد استخفاف نماید کسی که به اصول فرائدی گراییده است مستعدآن است که اختناق های جنسی سابق خودرا استخفاف کرده وباین صورت تأثیراجتماعی اختناق روحی راروبهمرفـته کمـتر تخمین نماید. درعلوم طبیعیه نیزبه تعصب میتوان برخورداماصرف وقتیکه نظریات آن بامعتقداتی تصادم کندکه شالودهٔ هیجانی دارند بالفاظ دیگرفقط وقتی بمقابل علوم طبیعی تعصب انگیخته میشودکه مکتشفات آن مستعد برهم زدن اوضاع اجتماعـی فعلیه جلوه کند. درین زمینه میتوان منع تسلیخ جسد انسان، مصادرهٔ آثار کـلالیو، مخالفت علیه فرضیهٔ داروین امثال آورد. حسیات ضد علمی امروز که کم وبیش درتمام جمعیت هابملاحظه میرسد قسما ناشی ازین ذهنیت است کـه مکتشفات علمی نظرعنعنوی انسان رانسبت به مقامش درکائنات ونظراورا نسبت مذهب متدرجـاً تغییرمید هد.

بالاخره تفاوت اساسی ترین میآید. ارزش ها«عمده» ازقلمروساینس طبیعی اخراج

میگردد: ارزش هاوتمام مضافات آنهاکه به انگیزه، هیجان ، مدارج کیفیت وامثال این هاربط میگیرند ازجملهٔ مهمترین چیز هایی اند که بایدمورد تدقیق وبررسی دانشمند اجتماعی قراربگیرند .اماساینس چگونه میتواند این چیزهارامورد تدقیق قراردهد. ساینس باید تدقیق مقداری راهدف خودبداند. پس چطورخواهد توانست مطلقیت های بسیط ناشدنی کیفیت راتحت تدقیق بگیرد. ساینس بایست از نظراخلاق بیطرف بی تعصب وخونسرد باشد پس چگونه ازدست یك دانشمند اجتماعی ساخته خواهد بود که بانی اخلاقی رااز نظرعلم اخلاق بررسی کند.

ازلحاظ این تفاوف کیفی که بین مواد خام علوم طبیعی ومواد خام علوم اجتماعی موجوداست میتوان گفت که علوم اجتماعی ابداً نخواهد توانست کاملاً علمی گردد فهم وایضاح سیستمی که حاوی ارزش ماباشد بدون قضاوتی راجع به ارزش هانا ممکن است وازآنهم ناممکن تراین که بدون چنین قضاوت ارزش عملیهٔ علمی دیگر یعنی کنترول، تحقق پیدا کند.

معهذااین امر آنقدرجدی نیست که به نگاه اول جلوه میکند حتی درعلوم طبیعی تاجاییکه به جنبهٔ نظری آن مربوط است یك قضاوت ارزشی مندمج است که عبارت ازعقیده به ارزش حقیقت میباشد. وچون علوم طبیعی بمرحلهٔ کنترول میرسد ارزشها به پیمانه بزرگی ذیدخل میگردد. استفادهٔ عملی ازعلوم طبیعی توسط ملاحظات سودمندی رهبری میگردد. سودمندی برای جنگ برای استحصال غذابرای صحت ، برای تفریح، برای تربیه .

ازینجامیتوان گفت که ازناحیهٔ مسأله ارزش علوم اجتماعی من حیث دانش باهمان مشکلاتی مواجه است که علوم طبیعی من حیث کنترول میباشد . باینصورت مشکل مربوط ازیك لحاظ جنبهٔ ساختگی دارد .درنظر گرفتن این امرمارا ملتفت میسازد که علوم طبیعی فعالیتی مجرد وبی علاقه نیست درحالیکه دربساموارد گمان میکنند که حقیقت امرچنین است ،زبان قسماً مسؤول این گمان میباشد اصلاً علوم طبیعی ایک

بخودی خود طبیعی باشدو جود ندارد.

این اصطلاح نام مخففی است برای آن فعالیت های بشری که به شناسایی و کنترول محیط طبیعی انسان علاقه میگیرد. وهمانطوریکه تسبب «یك به یك» جـز خیال بیش نیست وصرف درمواد تجرید شدهٔ تصنعی میتوان وضعی شبیه بان یافت. بهمان صورت فارغ ساختن علوم طبیعی هم ازملاحظات ارزش ها جزوهمی نمیباشد وفقط به صورت ساختگی ومؤقتی ممکنست فعالیتهای علمی را ازدیگرفعالیتهای بشری تجرید نمود.

تاجاییکه به تسبب مرکب مربوط است میتوانیم منتظر استعمال مزید تکنیك های وابستگی ریاضی باشیم . این تکنیك ها همین حالاهم به حدی توسعه داده شده که میتواند درمورد مسائل تسبب مرکب مربوط بعلم فزیکی بکـار برده شود . اصول خاصی ازطرف (پیرمن) ومکتب او بغرض تدقیق مسائل مربوط روانشناسی طرح گردیده است وکذابه استعمال اصول احتمالیت نیزاشاره بعمل آمده است . ایـن اصول را به درجهٔ عالی ای تکامل بخشیده اند تا بتواند درعلوم طبیعی بکار برده شود . اصول ریاضی درتکنیك جدید نفوذ می یابد که اینك بسرعت ازطرف علوم اجتماعی طرح میگردد وآن عبارت ازتکنیك پرسش سوالات است بالخاصه سوالاتی که ازطرف مسائل تربیه یافته ای درمیان نهاده شود اصول پرسش سوالات به پیمانه وسیعی استعمال میگرددامامتناع قسمت های بزرگ مردم ازخانه پری فورمه های مفصل ناقابلیت شان برای انجام اینکارحیطهٔ استفاده ازاصول پرسش سوالات را تحدید کرده و ـ صحت آنرا صدمه میزند .

موفقیت این اصول وآنهم باین شکل بالخاصه بدوچیزمربـوط است . ترتیب دادن مناسب سوالات ورسیدن به مردمیکه بتوانند فی الواقع ازقاطبهٔ نفوس نمایندگی کنند .

بعض سوالات بجواب معنی داری منتهی نمیگردند وبعض سوالات حتی هیچ جوابی داشته نمیباشد . وبعضی سوالات ازناحیهٔ متأثرساختن شکل جواب هدف خود

را عقیم میگردانند . بهرصورت اصول توسل به پرسیدن نمونهٔ تمثیلی نفوس کثیر صرف درمورد یك دسته محدود مسائل میتواند تطبیق شود ولی در داخل چوکات محدودی این امرمیتواند باکفایت مؤثریت فراوانی بعمل آیـد . رأی گیری علمی جدید یقیناً با چنان درستی وصحت بارزی انجام پذیر گردید که سیاسیات عملی را متأثرمیسازد بعضی اشخاص میپرسند که آیا بهتر نیست رأی گیر ی غیر رسمی صادقانه ودقیقانه عرض تکلیف وزحمت ومصارف انتخابات کامل پذیرفته شود حالانکه دیگران برآنند که به رای گیری غیررسمی تا این حد اهمیت دادن ممکن است سیر انتخابات تعاقب را خیلی متأثر گرداند .

قبلا بعضی عو ض هایی برای آزمایش کنترول شدهٔ علـوم طبیعی پیشنهاد گـردیـده است امادر عـلـوم اجتـمـاعـی هم آزمـایـش بـحـیث یـک اصـول مـطـرودنـگـردیـده ولـی بـایـد اشـکـال دیـگـر ی را اخـتـیـار کـنـد . آزمایش منطقوی یا گروپ اصولی بدیهی را تشکیل میدهد . دومنطقـه یـا گـروپ انتخاب میشوند طوریکه تااندازهٔ ممکنه متماثل باشند . دریکی ازیـن دو یك سلسله اقدامات مشخصی براه انداخته میشود درحالیکه ناحیه یاگـروپ دیگر بحیث عامـل کنترول کننده استعمال میگردد . آزمایش (کاولاسیل) درانگلستان بمنظور کنترول مشروبات الـکلی قدم نخستین درین مورد بود اما مع الاسف مساعی جدی ای در آن زمینه بعمل نیامد تانتایج نظری وعلمی استخراج گردیده وخط مشی عملی ای در پرتو سیر آن آزمایش طرح شود .پروژهٔ وادی تینسی در اتازونی پـروژهٔ باکرا درهند وپروژه وادی هیرمند ازمهمترین آزمایش های اجتماعی ای اند که در عصر های اخیر سردست گرفته شده اما رقبات مربوطه آزمایش های متذکـره بحدی وسیع انـدکه کنترول دقیق تضمینات آنها مشکل میباشدیااصلاً درموردچنین پروژه های اجتماعی آنچه که بتوان اصلاً آزمایش ومطالعهٔ اجتماعی خواند بعمل نمیآید .

چون روحیهٔ پلاننگ علمی درافکارحکومت هاریشه بدواندآزمایش های ناحیوی دربسارشته های اجتماعی آغازخواهدشد شعبات طبی وصحی رشتهٔ مساعد دیگری را

تشکیل خواهند داد. نتائج قوهٔ برقی ارزان میتواند موضوع آزمایش‌های محلی قرار داده شود.

این حقیقت که در علوم اجتماعی انسان خرگوش خود است از نظر روانشناسی دارای یك عده عواقب مهم است که عواقبی که دو جنبه دارند یکی آنهاییکه مربوط تجسس علمی اند و دیگری آنهاییکه به موارد تطبیقی آنها ربط میگیرند. عالم اجتماعی در بسا موارد از مادهٔ تحت آزمایش همکاری درستی میخواهد باین معنی که موجب کار او را فهمیده و با آن موافقت کند و رضا کارانه سهم خود را در آن آزمایش ایفاء نماید. تربیت بحیث یك تجریب اجتماعی ابداً نمیتواند بدون معلمان ورزیده که در فن تربیت بالخاصه رسیده باشند موفق شود. اصول مصاحبه نتائج گمراه کننده‌ای خواهد داد اگر مصاحبه کنندگان در تکنیك وظیفهٔ خود مهارت نداشته باشند.

مسأله تعصب باقی می ماند. هیچ اصولی میسر نیست که این مشکل را ازاله کند علوم طبیعی صرف بعد از نسل ها توانست تکنیکی برای تقلیل خطا های ازمایشی مشاهده‌ای بیابد علوم اجتماعی نیز کمابیش همانقدر مدت را بکار خواهد داشت تا تکنیکی را برای تخفیف خطاهای ناشی از تعصب ایجاد کند. قدم نخست واضحاً این خواهد بود که جهان از وجود تعصب و از سهم آن قضاوت های نادرست و از لزوم تخفیف اثر آن ملتفت ساخته شود. در جاهای که امور بشری هنوز بار وحیهٔ غیر طبیعی انجام داده میشود تعصب نقش عملی خیلی وسیعی دارد بالخاصه تصعب به طرفداری گروپ اجتماعی خود ولو این گروپ اجتماعی شکل مذهبی، نژادی یا اقتصادی را بخود بگیرد این چنین تعصب ها باعث دلیل تراشی های قوی میگردد که بعضاً برای معقول جلوه دادن سیاست های متکی برخود غرضی بکار برده میشود. زمانی برده ساختن سیاه پوستان باستناد اشارهٔ کتب آسمانی راجع به سرنوشت پست احفاد پسر نوح درست شناخته میشد. امروز بیداد گری سفید پوستان اتحادیهٔ افریقای جنوبی به مقابل سیاه پوستان بدلیل فوقیت نژادی بجا وانمود میگردد. در اوائل قرن نزده در

انگلستان تعصب طبقات متمول مقابل فقرا به شکـل ایـن ادعای شگفت آورتبارز کرد که ایشان را ذاتاً پست میخواندند. همین نوع تعصب درمورد بعضی جنبه های نهضت امروزی « اصلاح نژاد بشر» نیزمشهود است .

یك شکل دیگر تعصب که خیلی کثیرالانتشار وخطیراست ناشی ازضدیت و ناساز گاری روحی است. سخت گیری درمورد مقررات شدید اخلاقی تماثل برای تحمل جزاهای انتقامی تنفرغیرشعوری بسا پدران ومادران به مقابل دسپلین ملایمترمکاتب (درحالیکه خود شان درتحت دسپلین شدید مکاتب وقت گزارنـده بودنـد) بنیان هیجانی روحیه نظامی وبسا عوامل دیگری که درتعیین اطوارانسان دخیل اند ناشی ازین نوع تعصب باشند .

اما حتی درحلقه های علمی نیزنقش تعصب میتواند خیلی بارز باشد . اکثریهٔ اطباء دراوایل جنگ دوم معتقد بودند که خرابی صحت سربازان فقط دوعلت دارد یکی اینکه خستگی جنگ ممتد آنان را بیمارمیسازد دیگری اینکه تمارض میکنند . ایـن اطباء هیچ علت دیگری را برای خرابی صحت سربازان قبول نمیکردند ایـن مثـال خوبی است ازتعصب درحلقه های علمی یك مثال دیگرمیتواند ایـن باشد کـه حتی نزد بعض اشخاص خیلی عاقل ومحتاط نیزچنین فکری موجود است که تفاوت ذکـاء بین طبقات مختلفه اجتماعی جبلی بوده وبه غذا ودیگرعوامل اجتماعی ارتباطـی ندارند . حالانکه دراین اواخرشواهدی میسرگردیده که درمحیط اجتماعی نا مساعد ذکاء می تواند تابیست درجه تنزل کند بهمین صورت درمحیط مساعد ذکاء میتواند تابیست درجه بلند برود .

هستند بعضی کسانیکه هنوزهم ادعا میکنند علوم اجتماعی جزتناقض لفظی نبوده وامور بشری ذاتاً برای تطبیق اصول علمی مساعد نیست . آنانیکه باین عقیده انـد بخطا رفته اندزیرا ایشان اصول علوم طبیعی را بااصول علمی عمومی اشتباه کرده اند. علوم اجتماعی ازبساجهات مهمه ازعلوم طبیعی متفاوت است وبطورقابل ملاحظه

ای از ناحیهٔ ظرفیت کمتران برای تجرید مسائـل ورویهمرفته از لحاظ درجه کمتر انزوای آن از دیگر جنبه های فعالیت بشری . ودخیل بودن مسائل ارزش اجتماعی به پیمانه بزرگتری درعلوم اجتماعی یك تفاوت دیگر بمیان می آورد . پس لازم می آید علوم اجتماعی تکنیك جداگانه ای واصول متمائزی برای پیشرفت وتکامل خود طرح کند . بیکن واماتورهای باذوق قرن هفده علوم طبیعی رایك شکل جدید فعالیت بشری یافتند واصول مناسبی برای آن طرح کردند روش مشابهی درمورد علوم اجتماعی نیز مقتضی بنظر می آید .

نباید فراموش کرد که طرح این تکنیك واصول از طـرف علوم طبیعی وقت طولانی ای را ایجاب کرد وهنوزهم درحال تکامل است در دورنمای علم جدید جای عالم اماتوررا بصورت روزافزونی عالم مسلکی گرفته است . آزمایش گـاه های دارالفنون ها انحصارتجسس وتحقیق علمی را ازان خود حفظ نکرد ند بلکه مؤسسات حکومتی وصناعتی نیز به اقدامات وتشبثات مشابهی مبادرت ورزیدندامروز تجسس بحیث یگانه و ظیفه علماء شکل مسالك جدیدی را اختیار کـرده ودراکثر موارد تیم جای فرد را گرفته است ، کارجمعی متفقانه آغاز گردیده وپلانزی طویل المدت برای تحقیق وتجسس علمی شروع به رائج شدن نموده است.

بالاخره نموشگفت انگیزعلم تطبیق اثرات بس مهمی بر تحقیق وتجسس نظری داشته است. یك جنبه این امرعبارت از تهیه آلات جدیداست که بدون آنها پیشرفت علم متعذراست . درین زمینه فقط این مثال کافی است که فواید صنعت بی سیم نه تنها به فزیك نظری بلکه به بعضی شقوق غیرمترقبه علم ازقبیل فزیولـوجی عصبی در نظر گرفته شود . جنبه دیگراین امرالهام دادن شقوق جدید تجسس وتحقیق علمی دانشمندان است . احتیـاجات مربوط به بی سیم حقایق جدیدی را راجع به طبقات بالایی کره جوفاش کرده حالانکه مطالعه آفات وامراض نباتی برطرق جدید تکامل ذوی الحیات روشنی انداخته است .

هیچ احتیاجی نیست که نسبت به آیندهٔ علوم اجتماعی بیم داشته باشیم این علوم‌نیز از مراحلی شبیهه به مراحل علوم طبیعی مرورخواهد کرد وازین طفولیت به سوی کبارت خواهد رفت . چون زمانی برسد که مسلك علوم اجتماعی اعم از علوم اجتماعی تطبیقی وعلوم اجتماعی نظری آن عده زنان ومردانی را بکار بیندازد که امروزدرعلوم طبیعی مشغولند یقیناً تا آنوقت مسائل عمدهٔ علوم اجتماعی تاجاییکه به اصول آنها مربوط است حل شده خواهد بود ونتائج حاصله‌آن تمام فضای علمی وفکری را تغییر داده خواهد بود . اگرقرون وسطی‌را با امروزازلحاظ علوم طبیعی مقایسه کنیم می بینیم که جای سلمانی جراح را امروز طبیب جراح گرفته است طبیبی که‌تربیت‌مفصلی درمسلك خودکسب میکند بهمین صورت سیاستمدارواداره کننده اماتورامروزتا آنوقت جای خود را به شخص‌مسلکی ترك کرده‌خواهد بود. شخصی‌مسلکی ایکه درسیاست واداره تربیت اختصاصی فراوانی کسب کرده باشد.

- پایان -

چطور باید در تدریس از سوالات استفاده کرد؟

پوهاند مجددی

اول ـ ماهیت و وظیفه سؤال :

اهمیت سؤال : دانشمندان تعلیم و تربیه میگویند تا کنون کمتر معلمین بمشاهده پیوسته که اهمیت سؤال را در تعلیم ، با تمام معنای آن ادراك نموده باشند . در حالیکه این امر اساسی مفهوم یك آموزش مناسب میباشد .

سؤال خواه تحریری باشد و خواه شفاهی در اجرای فعالیت حیات ذهنی طفل ، سهم بس مهمی دارد . و در تمام مدت حیات انسان، محرك اول فعالیت فکری وی قرار میگیرد . ویلیام جیمز میگوید که طفل در یك (دنیای مرکبی که پر از غوغاست) تولد می یابد . و طفل هر قدر بزرگتر شده میرود دنیایی که در بین آن زیست دارد نیز متمادیاً بحالت حیرت آوری درمیآید . حیرت، تعجب ، تجسس و شك ، عناصری است که ماهیت اساسی سؤال را تشکل میدهند . و اینها چنان سوایق فکری است که مشوق مهمی برای آموزش میباشند از جمله فلاسفه ادوار قدیمه سقراط حکیم باین امر ملتفت گشته و طریقه یی را اختیار کرده بود که تهداب آنرا سؤال تشکیل میداد و همواره این را در تعلیم تاکید می نمود که سؤال دایماً سؤال که این طریقه هنوز بنام وی، بطریقه سقراط معروف است .

در طرق معاصر تعلیم نیز دو عملیه یی است که اهمیت خاصی بآنها داده میشود : یکی بیدار ساختن فعالیت آموزش و دیگری سوق و اداره آن. و سؤال یکی از مکمل ترین عوامل جهت بیدار ساختن میباشد . و ممکن است معلم از آن بسهولت استفاده کند .

اهمیت سؤال از طرف کسانی که در ساحه طرق تعلیم صلاحیت بزرگی دارند بخوبی شناخته شده است، منجمله «کالوین» (۱) میگوید «درجه اهلیت در تعلیم، به پیمانهٔ وسیعی در ماهیت سؤالاتی که پرسیده شده و اعتنایی که در ترتیب آنها بکار رفته، ارزیابی میشود. اگر یك معلم مکاتب ابتدایی و یا ثانوی نتوانسته باشد، صنعت پرسش سؤال را بطور رضایت بخش بدست آورد، موفقیت وی در تعلیم آنقدر اطمینان بخش نخواهد بود.

یکی از نویسندگان معاصر تعلیم و تربیه راجع بطرق تعلیم در مکاتب ثانوی (۲) عین موضوع را ادامه داده میگوید:

«سؤال بحیث یکی از مهمترین عوامل تربیه زمان طفولیت، موقع خود را حفظ میکند وسؤالاتی که جوانان نورسیده مینمایند، نظر به سؤالات زمان طفولیت خیلی کم و خیلی سطحی بنظر میآیند. بناءً علیه لازم است که معلم از یك طرف راجع به ماهیت سؤال و امکانات آن، دارای معلومات وسیع باشد و از طرف دیگر مهارتی را حایز باشد که بتواند از سؤال بطرز مؤثر استفاده کند. و اینها چنان تجهیزات مسلکی ایست که در ایفای وظیفه و مسؤولیتی که در سخانه بمعلم تحمیل میکند، نقش بس مهمی دارند.

مشکلاتی که در اصل صنعت سؤال مندمج است:

بسیاری از تحقیقاتی که درین قسمت بعمل میآوریم با اینکه هم برای سؤالات تحریری و هم برای سؤالات شفاهی مناسب میباشد، لیکن شکلی که درینجا بیشتر جلو نظر قرار میدهیم آن نوع فعالیت درسی است که بطرز سؤال و جواب آزاد در بین معلم و شاگرد و یا در بین شاگردان بطور متقابل جریان یابد.

صنعت سؤال حتی در آوانی هم خیلی مشکلی بود که بسیاری از معلمین مقصد مذاکرات صنفی را عبارت ازین میدانستند که شاگردان وظایفی را که برای شان تعیین

---

(1) «Colvin, S.S. An gntroduction to High Sohool Teaching»

(2) Rivlin, Harry B. Teaching Adolescents in secondary Schools.

گردیده و یا حقایقی را که از روی کتاب از بر نموده‌اند ، تکرار و اعاده نمایند . این صنعت کنون خیلی مشکل تر و مرکب تر است ، زیرا در حال حاضر اهتمام درجه اول معطوف برین نقطه نیست که شاگردان حقایق یاد کردهٔ خویش را تکرار کنند ، بلکه توجه زیاد معطوف بر لیاقت شاگردان در تحلیل حقایق در ارزیابی انتقادی در عملیه تعمیم راجع بوقایع مورد بحث در صنف میباشد. شاید، سی و یا چهل نفر شاگرد در فعالیت درسی صنف اشتغال ورزند ، و این گروپ تنها به جواب دادن سؤالاتی که از طرف معلم طرح گردد قناعت نخواهند کرد . ایشان نیز سؤالاتی خواهند داشت که بپرسند . معلم باید نه تنها آماده باشد که جواب سؤالی را که پرسیده است بدرستی تعقیب کند و مراحل بعدی آنرا تحت مداقه قرار دهد ، بلکه باید دارای لیاقتی نیز باشد که جوابات غیر مترقبه را بتواند تحلیل نماید، تضمنات آنرا ببیند و ترتیباتی را اتخاذ کند که این وضع غیر مترقبه را تنظیم کرده و آنرا با صل مسیر موضوعی که تحت بحث قرار گرفته است مربوط سازد. و در عین حال معلم مراقب باشد که از اختلال ذهنی چاره جویی نماید، به عدم توجه شاگردان طریقه بهتر جلب علاقه ایشان را کشف کند ، بمشکلات ایشان رسیدگی نماید، و همواره روش خود را باختلافات فردی وفق دهد. اینها برخی از عواملی اند که برای تأمین یك وضع طبیعی آموزش در یك صنف معاصر امروزی نقش بارزی دارند. معلم ناگزیر است صنف را باستقامتی رهنمایی کند که بسوی هدف نهایی رهسپار گردد و در عین حال بقدر امکان بمقاصد حالیه نیز تحقق بخشد .

شرایطی که جهت موفقیت معلم در صنعت پرسش سؤال مساعدت میکند :

جهت ازالهٔ مشکلاتی که معلم در پرسش سؤال در صنف مواجه میگردد و استفاده بهتر از صنعت سؤال، علاوه بر داشتن معلومات مسلکی، لازم است دارای بعض از تجهیزات شخصی نیز باشد. برای معلمی که در مسلك خویش علاقه جدی دارد ، احراز چهار گونه مهارت بغرض موفقیت در صنعت پرسش سؤال لازمی است که آنها ازین قرار اند :

(۱) داشتن قابلیت تفکر واضح وسریع :

این نخستین قابلیتی است که هر معلم موفق باید حایز آن باشد. وضاحت مستلزم آنست که معلم بر محتویات درس احاطهٔ کافی داشته و اقتدار تفکر منطقی را نیز حایز باشد. اگر معلم محتویات موضوعی را که مورد بحث است بخوبی ادراك و احاطه ننموده باشد، احتمال کم است که شاگردان بمعانی و نتایجی که سؤالات معلم متضمن آنها است بدرستی پی برند.

دانشمندی که درین موضوع تربیتی مشغول مطالعاتی بوده است میگوید :

«حینی که ما بگوییم سؤالات معلمی ضعیف است در حقیقت مقصود ما این میباشد که هم معلومات و هم قابلیت تفکر وی ضعیف است (۱). یك معلم خوب لازم است علاوه بر داشتن اطلاعات کافی راجع بمحتویات موضوع درس، دارای قابلیت تحلیل، مقایسه و تعمیم نیز باشد. و این اقتداری است که در نتیجه ممارسه و تمرینات ممتد انکشاف می یابد. تا هنگامیکه معلم این اقتدار را بدست نیاورده است، همواره چنین امکاناتی وجود دارد که درجه تأثیر فعالیت در صنف از لحاظ پرسش سؤال معروض به موانعی گردد.

اگر معلم دارای مهارت تفکر منطقی نبوده و از لحاظ عکس العمل فکری نیز بطی و ناتوان باشد ممکن است در برابر تنظیم و اداره فعالیت سؤال و جواب در صنف، عاجز بماند.

(۲) داشتن حساسیت در تقدیر ارزشهای نسبی :

این قابلیتی است که جهت اداره بهتر جریان سؤال و جواب در صنف اهمیت شایانی دارد. تعیین ارزش هر سؤال یا جوابی از لحاظ ارتباط آنها بحل مسأله یی که مورد بحث است خیلی مهم میباشد. ممکن است به بعض از سؤالات اهمیت زیادی داده نشود، و اعتنای کمی بآنها معطوف گردد. لیکن بعضی از سؤالات طوری است که بمناقشاتی که در صنف جریان دارد وسعت بخشیده و در توضیح آنها مساعدت مینمایند. علاوه بر آن اگر سؤالی

---

(1) Butlar, Frank A. The gmprovement of Teaching in Secodary Shcools.

در وقت مناسب وبطرز مناسب پرسیده شود ، برای استهداف غایه‌های بعیدتر تعلیم وتربیه نیز امکانات خوبی فراهم میسازد .

برای اینکه معلم بتواند معانی و نتایجی را که سؤال وجواب شاگردان متضمن آنها است ، بخوبی ادراك واحاطه نماید، لازم است که در قبال آنها تیقظ بوده ودرجه اهمیت سؤال وجواب را بدرستی ارزیابی کند .

(۳) داشتن مهارت درطرز افادهٔ سوالات:

این مهارتی است که ارتباط مستقیم به صنعت پرسش سئوال دارد. ممکن است معلم درمحتویات موضوع حاکمیت تامه‌یی داشته باشد، ونیز ممکن است وی اعتیاد تفکر منطقی راحاصل کرده ودرعکس العمل های ذهنی هم سریع باشد ودر مذاکرات ومناقشات صنفی نیز بتواند ضروری وغیرضروری را ازهم تمیز دهد. معذلك بنابر فقدان مهارت درطرز افادهٔ سوالات، نتواند موفیقیت خوبی از خویش نشان دهد .

بمشاهده پیوسته که معلمین جوان علی الاکثر متمایل میباشند که بلسانی مکالمه وافاده نماید که ازسویهٔ شاگردان صنف بالاتر باشد و به فرق بزرگی کمتر ملتفت میگردند که از لحاظ طرز تفکر ، اصطلاحات ولسان افاده وتعلیم در بین موسساتی که درآنها تحصیل کرده اند ،و مکاتبی که درآنها تدریس مینمایند، وجود دارد.

(٤) داشتن اعتماد برنفس :

یکی ازشرایط لازمه‌یی که معلم باید حایز آن باشد ؛ داشتن اعتماد برنفسی است معلمینی که درآوان متعلیمی خویش موفقیت های درخشانی ازخویش ابراز داشته ودرمکالماتی که بایك گروپ کوچك غیررسمی رفقا بعمل آورده اند، توانسته باشند بسیاری ازشرایطی راکه تاکنون تذکرداده‌ایم بمحل اجزا بگذارند، هنگامیکه بیك صنف متشکل از سی ،چهل شاگردان مکاتب ثانوی مواجه گردیده

انـد ، دربسیاری ازاحـوال بملاحظه رسیدکه‌ایشان د چار اظـطراب گشته ودر تأ مین افادهٔ محتویات افکارخوددچارمشکلات‌گردیده‌اند. گرچه‌ممکن است اینگونه تشویش واضطراب هابمرورزمان زایل گردد ،ولی‌آنچه معلم جهت افاده واظهار مافی‌الضمیر بآن‌ضرورت عاجل دارد ، هـانا داشتن اعتـماد برنفس‌است . که این ضرورت میتواند باآمادگی جـدی وممارسه های شعوری ، زود تر وبهتـر تأمین شود.

وظیفهٔ سوال :

وظایف عملیهٔ پرسش سوال را بطور کامل بیان کردن امرمتعسـری است . لهذا مادر ینجا به توصیهٔ نقاطی که بنظر مامهم مینمایند اکتفا میورزیم . بنحوی که‌میتوان بسیاری ازآنها را بسهولت به‌اجزاء کوچکی‌قسمت‌کرده وازآنـها نقاط عدیدهٔ دیگری رااستخراج کرد . اگر غایه هایی که‌این وظیفه انجام میدهـد بـه تفرعات آنها انقسام یابند ،برای استحصال آنها مساعدت بیشتری مینمایـد از این قـرار :

(۱) درجهٔ تحصیل شاگرد را اندازه کردن:

مع الاسف درگذشته‌تمام‌اهتمام‌فعالیت پرسش‌سوال درصنف‌بالای‌حفظ معلومات استناد داشته ومقاصد عمدهٔ دیگراهمال میگردید. حالانکه لازم است معلم توسط مذاکرات ومناقشات درصنف ، توجه شاگردان رابرنقاط عمدهٔاساسی‌جلب کرده وآنها رابه تفکر وادارد وبحل مسایل مشغول سازد وایشان را به تحلیل منطقی موضوع رهبری کند .

(۲) برای اینکه دربین‌تجارب گذشتهٔ شاگردان‌وموضوع درس‌مناسبتی تأسیس گردد ، بایشان مساعدت کردن :

بسیاری‌ازشاگردان معلومات وتجاربی‌رااندوخته‌اند که‌بـوجهی‌ازوجود بدرس‌شان ارتباط به‌هم میرساند. معلم متفکر ومتجرب‌میتوانـدذریعهٔسوالات‌مناسب‌موضوع درس

رابااین معلومات وتجارب مربوطه ساخته و مناسبات آنهارا آشکار سازد . معلم باستمال طریقه استقرایی ویا طریقهٔ استنباطی بصفحات ومراحل متعاقب درس انکشاف بخشیده وبدین وتیرهٔ پرنسیب های مهمی راکه شاگردان قبلاً آموخته اند ، ذریعهٔ سولات ماهرانه در ذهن ایشان تذکرداده وبرای فهم و ادارك مسایل جدید مساعدت میکند.

(۳) علاقه شاگردان را بیدارساختن :

وظیفه سوم عملیهٔسوال حس تجسس شاگردان رابیدار کردن ودرایشان علاقه های صحیح ذهنی وفکری را ایجاد نمودن . تجسس وتفحص مهمترین باعثی است که معلم میتواند برای تأمین مقاصد تعلیمی خوداز آن استفاده مؤثری بنماید عملیهٔ تجسس به‌موجودیت یك آروزی قوی برای جواب یك مسئالهٔ حیرت آور وجستجوی چارهٔ حل آن دلالت میکند . درتحت هر مشکله یی سؤالی نهفته است . چند سؤال که راجع بدرس یاموضوعی پرسیده شود ، یك شاگرد آن را که آنقدر علاقه یی ازخویش نشان ندهد . نیز بحالتی ممکن است بیاورد که خیلی بیدار گردیده وراجع بموضوعی که مورد پرسش قرار گرفته است جهت تهیهٔ جواب به‌تفکراتی پردازد ، ووضع فعالی بخودبگیرد .

(٤) بممارسه پرداختن:

موضوعی را باربار بخاطرآوردن برای تثبیت آن درحافظه مساعدت میکند. از جهت دیگر برای اینکه شاگردی بتواند بالای موضوعی فکر کند ، لازم است راجع بان موضوع معلوماتی درحافظه داشته‌باشد .ونیز جهت اینکه شاگردان در بعضی از دورس کسب اهلیت نمایند ،ضروری است که اعادهٔ آن دروس دراثر تمرین وممارسه بحالت اوتوماتیك درآید . چنانکه درتحصیل لسان خارجی با همچنین ممارسه‌هااحتیاج شدید محسوس است .

(٥) به تفکر واداشتن :

دربالابیان کردیم که دراصل هرمشکله یی سئوالی نهفته است. کنون اگر بگویم دراصل هر سئوالی مشکله یی نهفته‌است . این گفته مابقدر گفته‌فوق‌الذکر دارای صحت میباشد .اگردربعضی صفحات‌همین فعالیب تعلیمی ، بعضی‌سوالات بسیطی ازشاگردان پرسیده شود این‌عملیه نیز میتواند شاگردان رابه تفکر و دقت بیشتری وادارد . باید ملتفت بود که درتعلم وتربیه معاصر ، وظیفه اساسی سئوال همانا تشویق شاگردان به عمل تفکر است .

(٦) قدرت مادت ارزیابی را انکشاف دادن :

ارزیابی یکی ازصفحات فعالیت حقیقی تفکر را تشکیل میدهد ، که دربعضی از اشکال تفکر خیلی بارز میباشد . ماجهت‌اجرای عملهٔ منطقی تعمیم ، ناگزیرم دربین حقایق‌ودر احوال همواره مقایسه ها بعمل آورده‌ومزایای آنهارا ارزیابی کنیم . اعتیادحاصل کردن به‌ارزیابی محتاطانه‌راجع‌به‌ادعاها وگفته ها از ضرورت های‌مبرم اصول تحقیق میباشد .

(۷)معلومات وتجارب‌رابطورمناسبی‌تنظیم‌وتفسیر کردن :

تنها داشتن‌قدرت ولیاقت ارزیابی درست کافی‌نیست.چه شاگردان و چه کلانسالان ناگزیر ند که‌مواد ارزیابی‌شده رابه شکلی تنظیم وترتیب نمایند که‌امکانات‌تعمیم های وسیعتری رافراهم سازد . دیده شده است بسیاری ازاشخاص که‌درعملیه تحلیل دقیق وارزیابی‌درست حایز مهارتی میباشد ، درتنظیم‌وترتیب این معلوماتی که کمابیش از هم جدا و متفرق است ، ودر توحید وتنسیق آنها بنحوی که به تفسیر های وسیعتری امکان بخشد ، دچار مشکلات‌میگردند ، معذلك برای معلم فرصت وامکاناتی وجود دارد که به تنظیم‌چنان سوالاتی بپردازد که شاگردان راوادارسازد تامناسبات بین‌واقعاتی را ادراك نمایند وازتفسیر این مناسبات نتایجی استخراج کنند .

(۸) توجه شاگردان را به عناصر عمدهٔ درس معطوف داشتن:

برای اینکه شاگردان بتوانند به اهدافی که درماه (٦) و (۷) ایضاح گردیده ، نایل آیند معلم میتواند بطریقهٔ پرسش سوالات، توجه ودقت شاگردان را برعناصر مهمهٔ محتویات درس جلب کرده وبدین وتیره جهت ادراك نقاط عمدهٔ درس مساعدت بیشتری بنماید.

(۹) توجه ودقت هر فردی از شاگردان صنف را تأمین کردن:

اگر از پرسش سوالات بمواقع مناسب استفاده شود ، در بیدار نگهداشتن و جلب توجه ایشان خیلی مؤثر میباشد . در صنفی که بمرور وامتداد زمان ، توجه شاگردان رو به ضعف ولاقیدی میگذارد ، گاهی پرسش سوالی نظر دقت همه ایشان رابیدار میسازد . درین وقت اگرچه سیرفکر تااندازه یی دچار توقف هم گردد ، اگر سوالی که پرسیده شد بموضوع درس مناسبتی داشته باشد ، این یك عمل مشروعی است. علاوه برآن درآوانی که شاگردان متوجه درس نبوده ویا هوش ایشان باشیای دیگری معطوف گشته باشد، پرسش سوال ، وسیله خوبی جهت اعادهٔ توجه شاگردان برمسایل موضوع بحث میباشد.

(۱۰) علایق شاگردان را کشف کردن و با ایشان روابط صمیمانه داشتن:

یك معلم آگاه ومتیقظ درس را در ترتیب برهمچو یك واسطه یی برای رسیدن بهدف ، تلقی میکند . معلمی که توانسته باشد ، اعتماد شاگردان را طوری حاصل کند که ایشان علایق وآرزوهای اساسی خودرا بوی اظهار ومکشوف نمایند ، چنین معلم فرصت امکانات مساعدی در دست دارد . زیرا وی درین صورت میتواند آن علایق وآرزوهارا برحسب مطلوب انکشاف وتوسعه دهد. بهترین راهی برای کشف همچو علایق و رغبات ، پی بردن بسوالات و اظهار قدردانی از پرسش های صمیمی شاگردان است . ویك نتیجه طبیعی این وضع تأسیس روابط دوستانه وهماهنگی دربین معلم وشاگردان است . که این امر ازلحاظ سیکالوجی برای

تأمین فعالیت آموزش و پرورش اهمیت شایانی دارد .

(۱۱) حس تقریر را انکشاف دادن :

باید ملتفت بود که انکشاف دادن طبیعت حسی انسان ، یك جنبهٔ مهم تعلیم و تربیت میباشد .چون ممکن است ازسوالات برای «تشویق تفکر» وجهت «بیدار ساختن علاقات فکری» استفاده کرد، پس دراین هم شکی نیست که بمقصد تشویق کردن بعضی ازحسیات ویا بغرض بازداشتن برخی از آنها میتوان از سوالات استفاده های خوبی نموده وحتی یك دسته سوالاتی که بدرستی توجیه گردیده باشند، میتوانند دروضع معینی وبیك شکل معینی عکس العملی را بیدارسازند . یك تلقین استادانه یی که بالذات بشکل سوال بعمل آید. ویاطرز پرسش سوال ممکن است ذهنیت شاگرد را در برابر بعضی ازاوضاع تعیین کند . بنحوی که در عکس العمل آینده وی در مقابل همچوافکار واوضاع مؤثرواقع شود . درحالاتی که برای انکشاف دادن حس تقدیر ، ممکن باشد ازجهات فکری کار گرفته شود ، باید این عمل صورت گیرد. وبه سوالاتی که این عناصررا بدرجهٔ اول مورد توجه قرار دهد اهتمام خاصی مبذول گردد .

ادب دری در سرزمین های دیگر

سه شعر از موءمن قناعت

مؤمن شاه قناعت ازجملهٔ شعرای جوان امروزهٔ جمهوری تاجکستان شوروی بشمارمیرود . زادگاهش وادی شاعرپرور درواز شوروی میباشد.

مؤمن شاه اگرچه منجملهٔ شعرای جوان تاجیك است ولی انکار بر کمال داشته وآثارآبدار ایجاد مینماید . اشعار او اکثراً جنبهٔ غنایی داشته با یك شور وشیوهٔ مخصوص شاعرانه سروده میشوندکه باعث اشتهاراو گردیده است . اوشاعری است که درزمان حاکمیت شوروی تربیه یافته واشعارخود حیات خوشبختانهٔ مردم مملکت عزیز خویش راترنم مینماید .

مؤمن قناعت با اشعار شورانگیز و دلپسند خود ره قلب هزاران شایقین نظم را یافته است . آثار اوبه زبان روسی وسایر زبانهای جمهوریهای اتحاد شوروی ترجمه شده وپسند خوانندگان آمده است .

آثاراودرتاجکستان طورعلیحده درمجموعه هایی تحت عنوان «موجهای دنپر» و«داستان آتش» طبع گردیده ودرمجموعه ها واخبارمسلسلاً انتشاریافته وازآنجمله داستان او«موجهای دنپر» برندهٔ جایزهٔ جمهوری تاجکستان گردیده است .

مؤمن‌شاه هم درسبك کلاسیك وهم درسبك شعرنو ممتازیت دارد .

اینك جهت اینکه خوانندگان ارجمند مجلهٔ شریفهٔ ادب را تراانسته باشیم بانمونه های محصول ادبی این شاعر خوش قریحهٔ تاجیك آشنا بسازیم سه پارچه شعراو را به مطالعهٔ ایشان تقدیم واهداء مینماییم که از سبك شعر نومؤمن شاه نمایندگی میکنند .

در نایاب مییابد

ترا که زنده میداری کلامم را و نامم را
سلام از دوستان آورده ام بشنو سلامم را
مروت کن تمامی بخش عشق نا تمامم را
بگو باری جوابم را
بگیر بار ثوابم را

* *
*

ترا نادیده دیدم گرچه من بسیار خوبان را
هزاران پیکران رشك هیکل های یونان را
بتان کوهسار و بت پرستان بیابان را
سیه کاری زلفان را
نظر بازی چشمان را

* *
*

ولیکن چون تو بودی در نگاه من وجود من
ترا میخواند شعر من ترا میخواند رود من
بیا نزدم بیا - زلف سیه چشم کبود من
بت نا آزمود من
تویی بود و نبود من

* *
*

به‌چشمت شوخیهای چشمهٔ ورزاب(۱) میتابد
به وقت آب خوردن در گلویت آب مینابد
ترا هر کس که میجوید عزیزم بخت میبا بد
گـل شاداب میبا بـد
د ر نـا یـا ب میبـا بـد

رسم نا تمام

آفتاب ا ز قله هـا سرمـی زند
یـاد آن دیـدار دلبـر مـیکنـم
خامـه‌ام را درسفقهـای گـلاب
با خیـال روی اوتـرمیکنـم
رنگ خاکی رابه‌سه رنگ بلند
رنگهای آسمـان سر میکنـم
صافی چشمان اورا چون سحر
گاه انور گـاه اخضرمـیکنـم
بعد مـی‌آرم فرود از آسمـان
مـاه را بـا او بـرابـر میکنـم
صورت اوراچوشعری بعدازین
روزمیخوانـم شب ازبرمیکنم
لیك چون آیـد نشیند در بر م
هرچه گفتـم بـاز دیگر میکنم

(۱) ورزاب - یکی ازمناطق خوش منظره وشاداب جمهوری تاجکستان شوروی ووادی است درسمت شمال شهر دوشنبه پایتخت جمهوری تاجکستان که دارای چشمه های مصفای کوهی بوده واز تفرج گاههای اهالی شهر دوشنبه بشمار می آید .

بعد چندین رنگها و رنجها

من به حسن خاك باور میکنم

چشمهٔ صبا حی

برایی صبحدم از حاطهٔ گل

روان وصاف چون آواز بلبل

عجب نر می عجایب بیغباری

چو شرم دختران کوهساری

دمیدنهای چون صبح صفایت

کند از روشنی با من حکایت

توخاموشی وصد آهنگ داری

زگلها بوی داری رنگ داری

چو ناز دختران شوخ درواز

چه شیرینی آیا سرچشمهٔ ناز

بیا لب را بلبهای تو مانم

غم دیرینه را از دل برانم

بنوشم آب از آب حیاتت

برم تا گوشهٔ دنیا صفاتت

ترا یار جوانی یاد کردم

بیادت مزرعی آباد کردم

تهیه وتدوین صولت شاه میرگن شهر کابل ، اسد ۱۳٤۷

بحثی انتقادی دربارهٔ دستور زبان دری

نویسنده : پوهندوی محمد رحیم الهام

روش رایج وعنعنی در دستورنویسی زبان دری از دیرباز چنان بوده است که هریك از دستورنویسان، باتفاوتهایی در روش وسلیقه، اقسام کلمه را تصنیف وتشریح میکرده اند، تصریف واحیاناً اشتقاق وترکیب کلمه های اسمیه را توضیح، گردان کلمه های فعلیه را فهرست، جمله ها را دسته بندی وروش تجزیه وتحلیل آن را باز میگفته اند.

دربین این دستور نویسان، گروهی اقسام کلمه های دری راسه، دسته یی شش طایفه یی هشت، ودیگران کمتر یا بیشتر شمرده ودر تحقیق خود تلفظ و گفتار گویندگان زبان دری را اساس مشاهدات و تجربهٔ خود قرار نداده، الفباونگارش رامدار اعتبار دانسته ومثالها را نیز در نظم ونثر از آثار ومؤلفات استادان سلف آورده اند.

هدف اساسی دستورنویسان از این کوششها وتلاشها همواره این میبوده است تا «مجموعهٔ اصول وقواعدی» رابه دسترس خوانندگان خود بگذارند که «باحفظ ورعایت آنها در گفتار ونگارش از خطا ولغزش مصون مانند.»

برای وصول به این هدف، ومطابق به روشهایی که به آن اشاره خواهیم کرد، تعداد زیادی از دستورهای زبان دری، از قدیم الایام تا کنون، به زبان دری وزبانهای دیگر نوشته شده که در زمان خود مغتنم بوده ودر عصر ما موادقابل ملاحظه یی را برای تحقیق مزید وعلمی زبان ادبی دری مهیا کرده است.

هرگاه برتمام این دستورها نظری اجمالی بیندازیم، ملاحظه خواهیم کرد که از لحاظ سیر تاریخی وهمگام با اقتضاآت هر عصر وزمانی در تحقیق ونگارش دستور

زبان دری سه روش عمده رعایت شده است:

۱) دستورنویسی به شیوهٔ دانشمندان عرب:

شواهد تاریخی و نیز مقابلهٔ دستورهای زبان دری با دستورهای زبان عربی محقق میسازد که همچنان که دانشمندان ما، پس از اسلام، در بدو امر، اکثر علوم و فنون لسانی را به تقلید از دانشمندان علوم لسانی و ادبی عربی نوشته و سپس خودشان آن را تکامل بخشیده اند، دستورنویسان ما نیز، در تحقیق و نگارش دستور زبان دری از کتب صرف و نحو عربی تقلید نموده اند.

اعراب و خراسانیان مسلمان در میانهٔ قرن دوم هجری به تدوین کتابهایی در صرف، نحو، اشتقاق و لغت عربی پرداختند، و دانشمندان کشور ما، علی الخصوص، در تدوین این گونه آثار به زبان عربی سهم عظیمی داشته اند. خراسانیان در اوایل دورهٔ اسلامی وحتی تا چندین قرن پس از اسلام، آثار خود را غالباً به زبان عربی، که زبان ادبی و دینی مسلمانان جهان بود، مینوشتند ولی با قیامهای سیاسی و ملی و نهضتهای فکری خراسانیان از عهد طاهریان و صفاریان نگارش آثار به زبان دری اندك اندك آغاز شد و در دورهٔ سامانیان بلخی، که توجه خاصی به احیای ثقافت و زبان خود داشتند، زیادت پذیرفت و دری زبانان به تألیف و تدوین آثاری، در نظم و نثر، در رشته های علوم دینی، تأریخ و ادب به زبان خود دست یازیدند، و پس از آن در دوره های مختلف تاریخی و بتدریج در علوم لسانی دری آثاری در خود این زبان به وجود آمد و دستورنویسان و لغت شناسان نیز به تدوین لغات و قواعد صرفی، نحوی و اشتقاقی زبان دری همت گماشتند.

از انجا که دانشمندان ما در آن دوره ها، علی العموم، در زبان و علوم لسانی عربی مطالعات کافی، حتی تبحر میداشتند و در دیگر رشته های علوم و فنون اغلب آثار خود را به زبان عربی مینوشتند، و علمای اسلامی از تازیان و خراسانیان و دیگران قبلاً تحقیق در قواعد دستوری زبان عربی را مطابق به اقتضاآت و سویهٔ آن روزگار تکمیل نموده بودند، دستورنویسان ما در تحقیق و نگارش دستورهای زبان دری تهراً تحت تأثیر

روش دستور نویسی زبان عربی واقع شدند. چنانچه وقتی به این دستورها نظر بیندازیم، گمان میکنیم که مؤلفان، کتب صرف و نحو زبان عربی را اساس کار خود قرار داده، اصول و کلیات را از آنها ترجمه نموده و مثالها را تا حد ممکن از زبان دری آورده باشند. بنابران به جای اینکه ساختمان و نظام زبان دری را به روش استقراء مشاهده و تشریح کرده باشند، اصول و قواعد ساختمان و نظام زبان عربی را بر دری تطبیق نموده، از تشریح ساختمان زبان دری، چنانکه توسط اهل زبان به کار میرفته غافل مانده اند.

اکنون همه میدانیم که زبان دری یکی از زبانهای خانوادهٔ هند و اروپاییست وساختمان آن از هر لحاظ با زبان عربی که به خانوادهٔ زبانهای سامی تعلق دارد کاملاً متفاوت است. گذشته از این، چنانکه خواهیم دید، اعراب خودشان، در اکثر موارد، قسمتی از اصول و روش دستور نویسی را، پس از نقل و ترجمهٔ آثار لسانی و ادبی و علمی یونانی و سریانی به عربی، بر زبان عربی تطبیق کرده اند. حال آنکه روش دستور نویسی یونانی خودش خلاها و نواقص علمی داشته و در عین زمان ساختمان زبان یونانی با زبان عربی هیچگونه مشابهتی ندارد.

۲) دستور نویسی به شیوهٔ دانشمندان غرب:

در دورهٔ معاصر، پس از انکه گروهی از دانشمندان و ادبای دری زبان با زبانهای غربی و در ضمن با دستورهایی که غربیان به زبانهای خود برای زبان دری نوشته اند آشنا شدند دستور نویسی دری مستقیماً به شیوهٔ دستور نویسی غربی آغاز شد.

نخستین قومیکه در غرب به نوشتن دستور زبان پرداخته اند، یونانیان اند. دانشمندان یونانی، همچنانکه دربارهٔ مبدأ زبان انسانی و رابطهٔ تکلم با تفکر به بحثهای فلسفی پرداخته اند، به کشف و تدوین بعضی از وجوه و جنبه های دستوری زبان یونانی نیز نایل شدند، و حتی اصطلاح «فلولوجی» را که امروز بر علم زبان اطلاق میشود وضع نمودند. اما یونانیان تنها زبان یونانی را مطالعه میکردند و به تدقیق در زبانهای دیگر نه می پرداختند. بنابران به غلط چنان عقیده داشتند که زبان یونانی حاوی تمام شکلها و صورتهای

عالمشمول وهمه جاموجودزبان انسانی درسراسرجهان میباشد . (۱)

دردورهٔ تمدن روم، دانشمندان رومی نوشتن دستورزبان لاتین رابه پیروی ازروش یونانیان آغاز نمودند، ودرحقیقت امر همچنانکه دری زبانها دستور زبان خود را بتقلید ازدستورزبان عربی نوشتندوقواعدساختمانی زبان عربی رابرزبان دری تطبیق نمودند، به همان صورت رومیهانیز کتب دستورزبان یونانی راترجمه نموده ومثالها راازز بان لاتین آوردندومانندیونانیان گمان کردند که زبان آنها (یعنی لاتین) حاوی تمام صورتها، جنبه ها وخصوصیات زبان انسانی درتمام جهان است .

رومیها عقیده داشتند که بانوشتن چنین « دستور های قاعده یی» شیوهٔ گفتار ونگارش بی عیب ودرست رابه مردم می آموزند . اینکه دستورنویسان در روزگارما، درمشرقزمین ومغر بزمین ، دستوررابه حیث « اصول وقواعد درست گفتن ودرست نوشتن » تعریف میکنند ، ازبقایای همین مفکوره میباشد.

اماتقلید مستقیم و معاصر ازروش دستور نویسی اروپاییان توسط دری زبانان پس ازآشنایی دانشمندان افغانی بامدنیت والسنهٔ غربی وتأسیس مکاتب عصری در افغانستان واستخدام معلمان غربی برای تدریس علوم والسنهٔ اروپایی

---

(1) Bloomfield, Leonard- Language, Henry Holt and Company,1951, P.3-21,

Hughes,John B.- The Science of Language, Randum House,1962,pp.37-45,

Pederson, Holger- The Descovery of Language, Indiana Univesity Press,1962,pp.1-3,

Gleason,Henry Jr. - Linguistics and English Grammar, Holt,Rinehart and Winston,1965,P.28,

Allen,Herlad B.- Readings in Applied English Linguistics, Appelton - Century-Crofts, 1958,PP.3-15.

در کشور ما آغاز گردید ، کـه این روش در پهلو ی روش دستور نویسی عـربی ، وگاهی هردو روش آمیخته بهم ، درساحات تدریس وتحقیق درکشورما ادامه دارد.

۲) دستور نویسی متکی بر اساسات زبانشناسی :

این روش متکی برنظریات وکشفیات علمی زبانشناسی معاصر بوده و ازاوایل قرن بیستم به بعد علی التدریج درکشور های غربی آغاز گردیده وروز بـه روز همگام با انکشافـات جدید وعلمی درزبان شناسی معاصر عمومیت یافته میـرود.

به این روش، که پیروان آن هرز بانی را دارای ساختمان ونظام دستوری منحصر به خود آن زبان میدانند ومعتقدند که باید هر زبان رابالذات و بدون در نظر داشتن ساختمان زبانی دیگر وتقلید ازاصول تشریح ساختمان آن شرح نمود، دستور علمی زبان دری درخود این زبان وتوسط گویندگان آن نوشته نـه شده است .

اقسام دستور زبان

دستور زبان، هم از نظر روشها، نظـریه ها وتیوریهای مختلف که درزبانشناسی معاصر تطبیق میشود وهم ازلحاظ هدف ومقصود محقق، اقسام گوناگون دارد. دسته بندی و تشریح اقسام دستور زبـان از لحاظ روشها و تیوریهای زبانشناسی بحث دقیق ومفصلی را ایجاب میکند .

در این بحث ، باصرف نظر از دسته بندی دستور های زبان از نظـر اهداف محقق ونظریه های معاصر زبانشناسی، میکوشیم انواع دستور زبـان را از لـحاظ شیوه های عمده یـی که تاکنون در نگارش دستور ها ی زبـان دری معمول بوده است ، به صورت انتقادی وبه اجمال تشریح کنیم .

دستور کلاسیک وعنعنی

اصطلاح دستور عنعنی پس از آغاز دورهٔ تحقیقات علمی در زبانشناسی معاصر دربین زبانشناسان غربی رایج ومستعمل شده است ودرمقـابل اصطلاح دستور مبتنی

برزبانشناسی ، که به‌نوبهٔ خود روشهای گونا گون دارد ، و مطابق به اساسات وپرنسیپهای علم زبان نوشته میشود ، بکار میرود .

در کشور های غرب دستور عنعنی دنبالهٔ دستور کلاسیک ومکمل آن‌است . اصطلاح دستور کلاسیک بر کتب ورسایل ومباحثی اطلاق میگردد که دانشمندان یونان و روم‌باستان در بارهٔ دستور زبان یونانی‌و لاتین نوشته اند. اگرخواسته باشیم این اصطلاحات‌رادربارهٔ دستورهای زبان دری نیز به‌کار بریم و یا دستور های زبان دری را از این لحاظ دسته بندی کنیم ، بدنیصورت ممکن تواند بود که دستورهای مبتنی بر روش دستورهای عربی را دستورهای کلاسیك دری و دستور های مبتنی بر دستورهای اروپایی را دستور های عنعنی زبان دری بنامیم.

دستور زبان در یونان از آغازتا اضمحلال مدنیت یونانی سرگذشت طولانی دارد و از مطالعهٔ اجمالی آن برمیآید که در یونان باستان دستور زبان برعلم زبان وهمچنان برهنر زبانی (یعنی ادبیات) هردو اطلاق میشده است . دستور دانان مرکز علمی اسکندریه ، به همین اساس ، دستور زبان (گرامر)رابه‌شاخه‌هایی از قبیل : فلولوژی ، نقد ادبی ،علوم بلاغی ، ومطالعهٔ ماهیت زبان تقسیم میکردند. دانشمندان رومی از انجمله مردی به نام کوین تیلیان (Quintilian) گرامر را به‌دو شعبهٔ وسیع به‌نامهای «علم ادب» و «فن‌درست‌گویی‌ودرست نویسی» تقسیم کردند.

دانشمندان اروپایی، بالآخر، در قرن نزد هم شعبهٔ دوم گرامر رومی ، یعنی فن درست‌گویی و درست نویسی را «دستورزبان» نامیدند.

امادانشمندان عربی، وبه تقلیدآنهادستور نویسان خراسانی ،علوم بلاغی یاعلوم ادبی را به دوشعبهٔ «اصول» و «فروع» تقسیم نموده،شعبه‌های اشتقاق، صرف ونحو را درجملهٔ اصول علم ادب دانستند.

ازبرای اینکه روشهای دستور نویسی کلاسیك وعنعنی‌را در زبان‌دری بدانیم

به روشهای دستورنویسی کلاسیك یونان وروم به‌اجمال اشاره میکنیم:

در یونان، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ق .م.) نخستین کسیست که بعضی از اقسام کلمه را از قبیل «فعل واسم» تعریف کرده است . وی در یك رساله خویش که در جهان اسلام به‌نام «ریطوریقا» معروف شده‌است گوید «کلمه‌یی که کاری‌را وانمود سازدفعل (rhema) است . و کلمه یی که کاری را انجام دهد اسم (onoma) است(۱)

ارسطو«حرف ربط» رابه‌تقسیم افلاطون افزودوعلاوه کرد که: جمله«مسندالیه» دارد. وی همچنان جنسهای سه گانهٔ «مذکر ،مؤنث و مخنث» را کشف کرد ودر باره‌تصریف (گردان) سخن گفت. (۲)

دانشمندان دیگر، پس ازارسطو، به شناخت‌حقایق‌وجنبه های دستوری دیگر، از قبیل : اسم ،فعل، حرف‌ربط، کلمهٔ تعریف، عدد، جنس، حالت، وجه‌فعل،اطلاق و استمرار، زمان وقوع فعل، و امثال آنـها نایل شد ند و هریك را تعریف وتشریح کردند . تا اینـکه در قرن دوم پیش از میلاد، دانشمندی بنام «دیونی سیوس‌ثراکس - Dioysius Thrax » رسالهٔ کوچکی در بارهٔ دستور زبان یونانی نوشت . ثراکس در این رساله، در حدود دو هزار سال پیش ازامروز چنین نوشته بوده است :

«جمله‌مجموعه‌ییست از کلمات، درنظم‌یانثر، که مفهوم کامل‌وتمام رابرساند. کلمه برهشت قسم است : اسم،فعل، صفت فعلی، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه، قید، ربط . اسم جزئی از کلام است دارای حالات که بریك جسم (مانند: سنگ) ، یایك شی (مانند : تربیت) اطلاق میشودوبه طریق عام یاخاص بکار میرود (یعنی: عام است یاخاص .) فعل کلمه ییست بدون حالت که زمانه، شخص

(1) Allen, Harold B.- Readings in Applied English Linguistics, Appleton-Century-Crofts, 1964 P. 4,

(۲) ایضاً ،ص ٤ .

وعدد رانمایش مید هد وشد ن یابودن رابیان میکند . ضمیر کـلمـه ییست کـه از اشخاص معرفه نماینده گی میکند وبه عوض اسم بکارمیرود . قید جزء نـامنصرف (مبنی) کلام است که بافعل بکارمیرودیابه فعل متعلق میباشد . ربط کلمه ییست کـه فـکررابه ترتیبـی ربط مید هد یاعطف میکند ودر گفتار خلا یـی را پر میکند . (۱)

اکنون تعریفاتی راکه ازارسطووثراکس دربالاآوردیم باتعر یفها ی چند تن ازاستادان معروف معاصردستورزبان درافغانستان وایران مقایسه میکنیم :

استادگرامیم ، ملـک‌الشعراء پوهاند بیتاب در کتاب درسی دستورزبان دری که برای محصلان پوهنځی ادبیات کابل تألیف کرده‌است ، چنین نـویسد :

«کلمه سه قسم است :

۱ـ اسم که نام چیزی بوده دلالت کند برمعنی ذاتی یاوصفی یاهردو ، بدون اقتران به یـکی از ازمنهٔ سه گانه .

۲ـ فعل کلمه ییست که دلالت میکند برمعنا ی حد ثی با ا قتران به یـکی از زمانه های سه گانه.

۳ـ حرف که بدون پیوستن به اسم وفعل‌معنیش تمام نمیشود... وفایدهٔحـرف ربط دادن کلمات است باهم ...» (۲)

در کتابی بنام «دروس نحویه» که بخشی ازدستورزبان عربـی‌است وتوسط چند تن ازادیبان مصری به نامهای حفنی ناصف، محمد بکـ ویاب، الشیخ‌مصطفی طموم ومحمد بـکـ صالح تألیف گردیده وتوسط شخصی که نامش رانیاورده‌اند بزبان دری ترجمه شده ودرطبـع ثانی آن استادانی ازقبیل مرحوم قا ر ی عبد ا لله ملـک الشعراء ، صوفی عبدالحق بیتاب ملـک‌الشعراء، استادصلاح‌الدین‌سلجوقی ومحمودندیم کتاب راتجدید نظروتصحیـح کرده اند ودرسال ۱۳۰٦ بفر ما یش

---

(۱) ایضاً ، صفحهٔ ٤ .

(۲) استادبیتاب ملـک الشعراء ـ دستورزبان فارسی ، مطبعهٔ دفاع ملی ، ۱۳۳۳، ص۲ .

وزارت معارف افغانستان درمطبع مفید عام لاهور چاپ سنگی شده است اجزای کلام رادرزبان عربی به این صورت تقسیم وتعریف کرده اند :

«الفاظ مفرده که ازآن جمله های مفید صورت میابد سه نوع است :

فعل ، اسم ، حرف .

۱ــ فعل آن است که دارای معنای مستقل بوده زمان نیزجزوآن است .

۲ــ اسم آن است که معنای مستقل داشته زمان جزوآن نیست.

۳ــ حرف آن است که نه ازخودمعنای مستقل دارد و نه به جز وزمان تعلق میگیرد. »

سید کمال طالقانی در کتاب‌خودبه نام «اصول دستورزبان‌فارسی» مینویسد:

«محمد حسن طالقانی نویسندهٔ لسان العجم‌مؤلف به سال۱۳۰۵قمری‌است . وی کلمه رامطابق صرف ونحوعربی سه قسم (اسم ،فعل ،حرف) دانسته است.»

معلوم است که دستورنویسان افغانستان وایران در تقسیم کلمه های زبان دری به سه قسم : اسم ،فعل وحرف ازروش دستورنویسی اعراب متأثرشده اند ، و به عقیدهٔ نگارنده اعراب خودشان درنگارش دستورهای زبان خویش از تقسیم ارسطو، که کلام راشامل سه جزء اسم ، فعل وحرف ربط میدانست ،متأثرشده باشند ؛ زیراچنانکه معلوم است واضع علم نحوعربی ابوالاسودعمروبن سفیان (متوفی ۶۹هجری) است . وی زبان وقواعد دستوری زبان سریانی رامیدانست وبا استفاده ازمؤلفات دستوری سریانیها که قواعد زبان خودرابه شیوهٔ یونانیها تألیف نموده بودند به تمییزاسم وفعل درزبان عربی نایل گردیده بود .

نگارنده دستورهایی راکه به این شیوه‌نوشته شده است «**دستورهای کلاسیک**» زبان دری مینامد .

وامادسته یی دیگرازدستورهای زبان دری مطابق به روش «ثراکس» و پیروان وی نوشته شده است که تعدادچنین دستورهادر افغانستان خیلی کم و در

ایران بسیار زیاد است . نگارنده چنین دستورها را بنام «**دستورهای عنعنی**» زبان دری یاد میکند.

در صفحات پیشتر اشاره نمودیم که «ثراکس» گفته است «جمله مجموعه ییست از کلمات ، در نظم یا نثر ، که مفهوم تمام و کامل را برساند.» و نیز گفتیم که وی کلمه را بر هشت قسم : اسم ، فعل ، صفت فعلی ، حرف تعریف ، ضمیر ، حرف اضافه قید و ربط تقسیم نموده است.

دکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در کتاب معروف خویش بنام «دستور زبان فارسی ، روش نو» جمله را چنین تعریف کرده است «جمله مجموعه یی از کلمات است که بر روی هم دارای یك مفهوم تمام و کامل باشد.» (۱) خانلری با وصف اینکه ادعا میکند دستور خود را به روش نو نوشته است ، جمله را عیناً مانند ثراکس که دو هزار سال پیش از امروز میزیسته است تنها با حذف عبارت «... در نظم یا نثر...» تعریف نموده است . ثراکس «اسم» را چنین تعریف میکند «اسم جزئی از کلام است ، دارای حالات که بر یك شخص... یا یك شی ... اطلاق میشود ، و به طریق عام یا خاص به کار میرود.» دکتر خانلری در بارهٔ اسم چنین نویسد «اسم کلمه ییست که برای نام بردن کسی یا چیزی به کار رود.» (۲) و سپس عیناً به روش ثراکس اسم را به «اسم عام و اسم خاص» تقسیم میکند و برای هر یك تعریفهایی را که دستور نویسان عنعنی اروپا و پیروان آنها آورده اند ذکر میکند . همچنان اگر دستور زبان پارسی خانلری را از آغاز تا انجام ورق بزنیم تمام تعریفها و تقسیمهای کلمات دری مطابق به روش ثراکس تشریح شده و با آنکه بر دستور خویش نام «روش نو» را گذاشته است ، در اصول از روش کهن دستور نویسی یونان باستان ، مانند سایر دستور نویسان اروپایی و مقلدان ایرانی آنها پیروی کرده است .

---

(۱) خانلری ، دکتر پرویز ناتل ـ دستور زبان فارسی ، روش نو ، شرکت سهامی طبع و نشر کتاب های درسی ایران ، ص ۱٤ .

(۲) ایضاً ص ۵۱

درمسأله تقسیم کلام به اجزای آن نیزدستورنویسان عنعنی شیوهٔ ثـراکس و پیروان اورادنبال کرده وگروهی ازآنهاچیزهایـی برآن افزوده یاازآن کاسته‌اند. چنانچه سیدکمال طالقانی در«اصول دستورزبان فارسی» کلمه رابـر نه گـونـه، رضادایی جواددر«دستورزبان فارسی»(ناشر کتابفروشی تأییدا صفهان ،چاپ‌دوم ۱۳٤۰) کلمه رابرسیزده قسم؛وعبدالرحیم همایونفرخ در«دستورجامع زبان فارسی (چاپ‌انتشارات مطبوعات علی اکبرعلمی، چاپ‌دوم، ۱۳۳۹) شش قسم ودیگران ازهشت تاده قسم تقسیم نموده وتعریفات وتشریحات هـریك رابـه روش دستـور نویسان عنعنی اروپانموده وامثله را اززبان فارسی آورده اند .

اصول و کلیات دردستورنویسی عنعنی

روش دستورنویسی عنعنی را از نظراصول وکلیات، اجمالاً ، بـد ینصورت خلاصه میتوان کرد:

اول : برای زبان تعریف جامع ومانع و علمی نه دارند وهمه باتغییر الفاظ و تحویل عبارات وبه صورت مبهم زبان رابه حیث وسیـلهٔ افهام و تفهیم تعریـف میکنند . البته چنین تعریفی برای زبان بسیارعمومی ودارای مفهومی وسیع است . گروهی دیگرازاین دستورنویسان ، عین مطلب راباتعبیرمحدود تـر ی چنین بیان میکنندکه «زبان وسیلهٔ انتقال فـکراست .» این تعریف نیزبه جهت‌ابهام و عمومیتی که داردماهیت زبان انسانی را،چنانـکه شاید، روشن نه میسازد .

گردآوری تأریخواراین تعریفهاازآثارعربـی ودری وغربـی وبحث‌انتقادی برآنهابحث طولانی وجالبـی را درتاریخچهٔ انـکشاف وتحول تیوریهاو نظریات زبانشناسی تشـکیـل میـدهـد . زبـانشناسـان معاصر نیـز دربـارهٔ زبـان تعریفهـایـی آورده انـد کـه از مجموع آنـها تعـریـف جامع ومانع ذیل رااستخراج توان کرد :

زبان چنان یک نظام اکتسابی ومیثاقی رمزهای صوتی است که افراد یک جامعه برای مفاهمه بایکدیگر به کارمیبرند . (۱)

دراین تعریف اصطلاح **نظام** چنین تعبیرمیشود که زبان دارای نظام‌ساختمانی خاصی است. این نظام‌درهرمرحلهٔ ساختمانی زبان موجود است. مراحل ساختمان زبان به غرض سهولت تحقیق بدینصورت تقسیم‌میشود:

نظام ساختمان صوتی، نظام ساختمان صرفی ، ونظام ساختمان معنوی .

رمز دراین تعریف برنشانه‌یی اطلاق میشودکه برچیزی دلالت کندامارابطه بین دال ومدلول وضعی ومیثاقی باشد . (۲) نشانه های رمزی زبان، یعنی کلمه ها

---

(۱) تعریفهای علمی « زبان » در آثار ذیل دیده شود .

Sapir, Edward - Language, Harcort, Brace and Company, 1921, pp. 1-21;

Bloomfield, Leonard - Language, Henry Holt and Company, 1933 pp. 21 - 42;

Sturtevant, Edgar H. - An Introduction to Linguistic Science, Yale University press, 1960, pp. 1-8;

De Saussure, Ferdinand - Course in General Linguistics, English Translation, Wade Barkin, philosophical Liberary, 1959,pp. 7-11;

Hocket, Charles F.- A Course in Modern Linguistics, the Macmillan Company, 1958, pp- 321-331;

Gleason, Henry Allen Jr. - An Introduction to Descriptive Linguistics, Holt, Rinehart and Winston, 1961, pp. 1-14;

Carrol, John B. - The Study of Language, Harvard University Press, 1959,pp. 7 - 15;

Hughes, Johe P. The Science of Language, Random House, 1962, pp. 4-8;

Pei, Mario A. and Gaynor, Frank - A Dictionary of Linguistics, Philosophical Liberary, 1954, p.119; etc.

(2) Loemaker, Leroy E. - Symbol and Myth in Philosophy, p. 112 of Truth, Myth, and Symbol, Edited by Thomas J.J.Altizer, William A. Beardless, J. Harvey Young, Prentice Hall, Inc. 1962.

و دیگر عناصر معنیدار لسانی به جهتی رمزها هستند که هر کدام حیثیت چنان « دال » را دارند که بر «مدلول» خود به‌طور وضعی و میثاقی دلالت میکنند. درعین حال این رمزها و نشانه‌های زبان همه صوتی هستند؛ و این قید در تعریف مذکور در فوق میرساند که انواع دیگر وسایل مفاهمه از قبیل زبان ایمایی (gesture language)، زبان علامه‌یی (sign language) و زبان نگارشی (written language) از ساحهٔ معرف تعریف ما خارج میگردد. (۱)

ارتباط دال و مدلول لسانی معنی را تشکیل میکند. (۲) هرگاه این تحلیل را درنظر بگیریم معلوم میگردد که زبان دارای دو جنبهٔ ساختمانی میباشد: یکی جنبهٔ **ساختمان لفظی** و دیگر جنبهٔ **ساختمان معنوی**. ساختمان معنوی زبان مجموعهٔ **کلتور** یک جامعه را منعکس میسازد. (۳) ازاین عبارات تعریف مذکور در فوق « . . . **که افراد یک جامعهٔ انسانی برای مفاهمه با یکدیگر به کار میبرند.** » فواید اجتماعی زبان آشکار میگردد و ثابت میسازد که زبان تنها درجامعهٔ انسانی

---

(۱) اشارات و حرکات و ایماهایی که به هنگام گفتار از گوینده صادر میگردد ممد فصاحت و بلاغت و تأثیر در افهام رساتر و بهتر مفاهیم توسط گفتار است و گویندگان هر زبان به نحوی از انحاء این گونه فعالیتها را با گفتار همراه میدارند. عده‌یی از دانشمندان ساختمان و نظام این فعالیتها را به علت اهمیت و تأثیری که در کلتورهای مختلف جوامع انسانی دارند مورد مطالعه قرار داده اند،

ر. ك.: Davidson, Donald - American Composition and Rhetorics, Charles Scribner's Sons, 1947, pp. 18-19.

(2) Gleason, Henry Allen Jr. - Descriptive Linguistics, Introduction to, Holt, Rinehart and Winston, 1961, p. 3

(3) Lado, Robert - Linguistics Across Cultures, the University of Michigan Press, 1957, pp. 110 - 122;

-Language Teaching - A Scientific Approach, Mecgraw - Hill, Inc., 1964, pp. 23 - 31.

تشکیل میتواند شد . زبان چنان افزارمفاهمه یی جامعهٔ انسانی است که به حیث محصول زنده گانی باهمی محسوب میگردد .

دوم ــ دستور زبان را **مجموعهٔ اصول وقواعدی میدانند که بارعایت آنها درگفتارونگارش ازخطا ولغزش مصون مانند** . وگویا خواننده‌گان دستورهای خود را مجبور ومکلف میدانند تا **اصول وقواعدی** راکه شرح میکنند بیاموزند وازآنها همواره رعایت نمایند . واما درنگارش این دستورهای هدایتی وتعلیمی خویش به‌هیچصورت ازاصول تعلیم وتربیت وپرنسیپهای آموزش زبان وطریقه‌های علمی ومعاصرنوشتن کتابهای درسی پیروی نه مینمایند .

ازاین نقصیه که بگذریم ، درطرزدیدآنها راجع به دستور زبان اشتباهاتی کلی وجود دارد ، که دراینجا مجال بحث درآن باره میسر نیست . ما میگوییم :

دستور زبان علمیست که نظام ساختمان یك زبان را تشریح می کند هرزبان دارای نظام ساختمانی منحصربه خوداست وگویندگان اصلی یك زبان ، مطابق همان نظام ساختمانی، به‌زبان‌خود تکلم‌میکنند. بنابراین، دردستورزبان قواعد نظام ساختمان‌یك زبان‌ازهمان زبان کشف وایضاح میگردد. پس در تحقیقات دستوری، زبان تابع قوانین ساخته نه میشود . مقصود اصلی از نوشتن دستور زبان‌نه این‌است که به‌گویندگان‌اصلی یك‌زبان‌گفتارونگارش بی‌عیب را بیاموزاند، یاچنان‌قواعدی رابرزبان تحمیل کند که‌مردم به‌هنگام گفتار ونگارش به‌رعایت آن‌طورحتمی وضروری مجبور ومکلف باشند . نویسندهٔ دستورزبان میگوید که **زبان‌چطورهست** ؛ وحق‌ندارد بگوید که **زبان بایدچطور باشد.** این طرز فکر اخیرالذکر بر **روش‌اخلاقی** استوار است وهیچگاه **ارزش تشریحی** یعنی علمی نه دارد .

سوم- مثالهارا غالباً از اشعار وکمترازنثر می‌آورند، واین مثالها غالباً ازآثار گویندگان ونویسندگان بزرگ‌سلف انتخاب میشوند وبه زبان‌گفتار قطعاً توجهی

مبذول نه میدارند .

چهارم- در تعریف و تقسیم کلمه ها وسایر مشخصات ومقوله های دستوری **بیشتر مفهوم ومعنی را مدنظر میگیرند** ودر تشخیص و تعریف و تقسیم کلمه‌ها وممیزات دستوری از مطالعهٔ روابط ساختمانی کلمه هاوخصوصیات شکلی آنها باز می‌مانند .

پنجم- بنابر آنچه در ذیل چهارم گفتیم ونیز به‌علت اینکه خصوصیات ساختمانی زبان‌دری را به‌صورت آفاقی مطالعه نمیکنند وغالباً روش تشریح دستور زبان یونانی ، لاتین ودیگر زبانهای اروپایی یاعربی را برزبان دری تطبیق مینمایند، ممیزات خاصی را که‌ساختمان زبان‌دری دارد شرح نمی کنند، مانندتقسیم اجزای سخن دری برسه‌قسم که درواقع بیشتر از ان‌است؛ ویااینکه ممیزاتی را که‌ساختمان‌زبان دری اصلاً فاقد آن است، مانند ذکرحالات چهارگانهٔ **فاعلی ، مفعولی،اضافی وندایی** برای اسمای دری؛ درحالیکه اسم‌دراین زبان ازنظر لفظی و خصوصیات صرفی تنها سه حالت (اصلی ، اضافی ، ندایی) دارد، بران‌تحمیل مینمایند . برای‌اینکه نظرمادراین مورد روشنتر ایضاح‌شود چند مثال دیگرراذکرمیکنیم :

دستورنویسان عربی حالت‌مفعولی‌اسمای‌عربی رابرپنج‌قسم به نامهای **مفعول‌به مفعول‌مطلق ، مفعول‌له ، مفعول‌منه ، مفعول‌فیه** تقسیم کرده اند .

مرحوم قاری‌عبدالله ملک‌الشعراء در کتابی به‌نام **قواعدفارسی** مفاعیل خمسه رابر زبان دری تطبیق نموده است وبرای‌اسم‌حالاتی از قبیل: **مفعول‌صریح ، مفعول‌الیه ، مفعول‌فیه ،مفعول‌عنه ،مفعول‌معه‌ومفعول‌له**ذکر کرده است. (۱) درحالیکه درزبان نگارش دری‌اسم حالت‌مفعولی ندارد، چه‌رسد به‌حالات پنجگانهٔ مفعولی. زیرا **حالت‌چنان شکل‌صرفی‌اسم‌راگویند که‌دراقتضاآت خاص‌نحوی**

---

(۱) قاری‌عبدالله ملک‌الشعراء مرحوم ، قواعد فارسی ، مطبعهٔ‌عمومی ، ۱۳۱۹ ، طبع دوم‌ص۲ .

به آن شکل گفته شود. مطابق به این تعریف حالت اصلی شکلیست که اسم درخارج ازجمله دارد. بنابر ان هر گاه گوییم :

۱- زلمی آمد.

۱- زلمی را دیدم.

۳- زلمی عاقل...

٤- زلمی !

صورت لفظی کلمهٔ (زلمی) به اعتبار اقتضاآت چهارگانی نحوی مذکور درفوق تنها دردومورد ازلحاظ تصریف تغییر خورده است : یکی درعبارت شماره (۳) که پساوند اضافت به آن پیوسته است ودیگر درعبارت شماره (٤) که آهنگ تلفظ کلمهٔ (زلمی) تغییرخورده وآن را شکل تصریفی (یعنی حالت) ندایی داده است. ولی درعبارات شماره (۱-۲) شکل تصریفی زلمی درحالت اصلی است و دگرگونیی که ازنظر تغییر لفظی مبین دوحالت جداگانه باشددران نمودار نیست . اماازنظر معنی درست است که کلمهٔ (زلمی) درعبارت (۱) کنندهٔ کاراست ودر عبارت (۲) کار بر /زلمی/ واقع شده است ولی این حقیقت ازمسایل علم معانی است و به دستور ارتباطی ندارد. طرفه تراینکه **رذوالنور** در کتاب **دستور پارسی** درباب حالتهای اسم باتوجه به معانی مختلفی که اسماء دراقتضاآت نحوی مختلف اختیار میکنند ابداعاتی هم نموده است وبرای اسم حالاتی از قبیل **حالت فاعلی، حالت مسندالیهی، حالت مفعول بیواسطه ، حالت مفعول بواسطه، حالت اضافی، حالت بدلی، حالت متممی، وحالت تمیزی را ذکر کرده است (۱)**

ششم- دستورنویسان عنعنی زبان دری را از روی رسم الخط تشریح میکنند و به تلفظ اصلی کلمه ها وعبارات ادبی باشد یاگفتاری توجه نمی نمایند. درحالیکه نگارش زبان نیست؛ بلکه تصویر ونقش آن است واین تصویر در اکثر زبانهای جهان،

---

(۱) رذوالنور ، . — دستور پارسی در صرف و نحو و املای فارسی ، چاپخانه درخشان ، تهران، ۱۲٤۲ ، ص ص ٤٤-٤۸ .

علی الخصوص در زبان دری، از اصل خویش به درستی و دقت نمایندگی نه میکند؛ زیرا زبان دری (لهجهٔ کابل) هشت فونیم واول دارد اما گرافیمها (یعنی حروف الفبایی) برای واولهای این زبان (اگرهای غیرملفوظ را که در انجام کلمه ها نمودار واول (a) است به شمار نیاوریم) از سه تجاوز نمی کند. بنا بران در نگارش، اکثر واولهای کلمات که تلفظ میشوند، نوشته نمیتوانند شد، ودستور نویس شکل نگارشی کلمه‌ها وعبارات را در نظر گرفته آنهارا شرح میکند ود چار اشتباهات عظیم میشود. چنانچه **دکتر محمد معین استاد دانشمند و پرکار** دانشگاه تهران (که متأسفانه اکنون بیمارند وازپروردگار برای‌شان صحت عاجل تمنی میکنم) در کتاب خویش بنام **مفرد و جمع** (ناشر: کتابخانهٔ ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۴۰. ص۷۲) چنین نویسد:

«در کلمات مختوم به هاء غیرملفوظ بهنگام جمع به /ـ ان/ های آنها بگاف (کاف فارسی) تبدیل شود: زنده ـ زندگان، بنده ـ بندگان، تشنه ـ تشنگان. دارمستتر درتتبعات ایرانی نویسد: اصلهای مختوم به /ه/ درفارسی مختوم به /ه/ مانند: /بنده/ که جمع آنها به /ـ اگان/ bandagān /بندگان/ ختم میشود درجمع پهلوی مختوم به /ـ کان kān / گردند. چون مفرد این اصلها مختوم به /ak ـ/ است همهٔ مختصات دستوری این اصلها منجر باعمال یك قانون صوتی میشود: باید دانست که / k / در اصلهای قدیم مختوم به /aka ـ / درفارسی اگر نهایی (درپایان کلمه) باشد حذف میشود، واگر دروسط کلمه باشند تخفیف وتضعیف میشوند. پس/ بندگان/ به هیچ وجه از افزودن / ـ گان = gan ـ / به بنده /banda/ تشکیل نشده است: این تخفیف وتضعیف / bandakān / است که منظماً از افزودن /ān ـ / به / bandak / مفرد، که /بنده banda/ مخفف آن است ـ تشکیل شده: اصل /bandak/ مفرد پهلوی /bandak/ ، جمع فارسی / bandakān / . بنا براین نوشتن / ـ ه گان/ از نظر اشتقاق لغت خطاست وجزء متمم /gān ـ/ فقط برای تمیز زبان جدید است.

(ختم قول دارمستتر)

بایددانست که کلمات‌مورد بحث‌هرچند دررسم الخط پهلوی مختوم‌به /k/ هستندحرف اخیرحاکی ازتلفظ قدیم است ودرعهد ساسانیان آنهارا با /g-/ تلفظ میکردند، به‌همین جهة درفارسی‌دری به‌جای بندکان، زندکان وتشنگان؛ بندگان زندگان گوییم . (ختم‌قول دکترمعین)

اشتباه دارمستتر را درین‌قسمت درذیل‌هفتم بازخواهیم گفت‌ودراینجا اشتباهی راکه‌به‌دکترمعین‌ازتوجه‌به‌رسم الخط‌وعدم‌توجه‌به‌تلفظ ناشی شده‌است شرح‌میکنیم :

باید دانست که های‌مختفی (یا های غیر ملفوظ) /ه/ در رسم‌الخط زبان دری در انجام کلمه ها نمودار واول /a/ است . به همین علت دکتر معین خودش نیز کلمهٔ /بنده/ را در رسم الخط فونیتیک به‌شکل /banda/ نوشته است گویا در رسم‌الخط فونیتیک کلمهٔ/بنده/گرافیم /a/ راکه‌در جدول‌الفبای فونیتیک بین‌المللی نمودار فتحهٔ زبان دری است به جای‌های غیر ملفوظ /ه/ کلمهٔ /بنده/ قرارداده وشکل جمع کلمهٔ/بنده/ را به‌صورت/bandagān/نوشته؛یعنی واول /a/ را در آخر کلمهٔ/banda/حذف نه کرده است؛ ولی باتوجه‌به املا ورسم‌الخط /بندگان/ به تبعیت ازدارمستتر به غلط حکم کرده است که های غیرملفوظ به گاف فارسی تبدیل میشود وصرف علامت /ـان/ بـه کلمه می‌پیونـدد . درحالیکه اگر دارمستترودکترمعین به تلفظ این کلمه یارسم‌الخط فونتیک خودکه کلمهٔ/ بنده/ را به صورت /banda/ نوشته‌اند توجه میکردند به وضاحت میدیدندکه در صورتهای مفرد وجمع کلمهٔ/بنده/: /banda-bandagān/هیچیک از عناصر صوتی‌اصل کلمه‌به عنصرصوتی دیگری‌تبدیل نه شده است؛ بلکه باکلمهٔ/ بنده/banda/ پساوند/ـگان -gān/پیوسته‌است وبس.گذشته ازاین کلمه های بسیار دیگری درزبان دری هست مثل/ستاره/یاکلمه های دخیل از عربی ،مانند / مشاطه. نظاره/ وامثال آنهاکه در مراحل‌قدیمتربه/K-/ختم‌نه میشده اند ودرزبان‌دری‌باالحاق پساوند/ـگان/ جمع میشوند.پس درجمع کلمه‌های مختوم به های غیرملفوظ، های‌غیرملفوظ کـه‌نمودار واول/ a /است به کدام صوت دیگری تبدیل نه میشود وبه حال‌خودباقی میماند،

امادر نگارش چنین کلمه ها گاهی کاتبان وخطاطان نظر به سلیقهٔ خویش در جمع ،های غیر ملفوظ یعنی /ه/ را نه مینویسند و این مسأله مربوط به مسایل املا بوده خارج از مسایل وموضوعات قابل تحقیق در دستور زبان میباشد.

دکتر معین درجای دیگر از همین کتاب خود (ص۱٤۱) دربارهٔ جمع مکسر عربی چنین نویسد «انواع تکسیر سه است:

۱ــ حرکات وی تبدیل گردد: اسد (بفتح اول ودوم) اسد (بضم اول ودوم)

۲ــ یکی از حروف آن حذف شود: رسول (به فتح اول) رسل (بضم اول ودوم)

۳ــ حرف یا حروفی زیاده گردد: رجل ــ رجال (بکسر اول)»

وی در اینجا به تقلید از پیشینیان به رسم الخط انکا کرده وصورتهای املایی کلمه ها را شرح کرده است، نه تلفظ کلمه ها و تشریح صورتهای تلفظی ودستوری آنهارا. در نوع اول هرگاه مقصود وی از «حرکات» اصوات واول باشد سخن وی درست است زیــرا در کلمه /asad/ اسد/ هردو واول / a / به واولهــای / u /: / usud اســد/ تبدیل میشوند، ولی متــأسفانه مقصود استاد اصوات واول نیست بلــکه حرکات اعجامیهٔ املایی فتحه وکسره وضمه است که در کلمه های عربی برسریا درزیر حروف اصلی نوشته میشوند ونمودار نگارشی اصوات گفتاری میباشند.

اما در مثال دوم: / رسول rasUl / جمع آن رسل / rusul / که گفته است «یکی از حروف آن حذف شود» ومقصودش حرف /و/ میباشد، بازهم به املای کلمه متوجه بوده، اصوات را درنظر نه گرفته است والامیدید که در صورت جمع یعنی / rusul / دوواول / a /و/ U / از اصل مفرد هر کدام به واول / u / تبدیل شده وتعداد عناصر صوتی (فونیمها) در اصل مفرد وصورت جمع کمی وزیادی نه پذیر رفته است.

ودرمثال سوم: / رجل: رجال raJul: riJAl / که گفته است «درصورت جمع حرفی زیاده گردد» در املا واقعاً چنین است ولی در تلفظ بازهم واولهای / a /و/ u / ازاصل مفرد / raJul / علی الترتیب به واولهای / i / و / A / به صورت / riJAl / تبدیل شده اند.

هفتم: دستور نویسان عنعنی غالباً مباحث املایی را با مباحث دستوری میآمیزند. رسم جمع کردن علوم مختلف در یک عنوان از یونانیان باستان که تمام علوم وفنون رایج زمان خود را از دستور زبان گرفته تا علم الحیات وریاضی و... در تحت عنوان فلسفه مطالعه میکردند، بازمانده است. از سوی دیگر در زبان یونانی کلمهٔ گرامر (دستور زبان) از مادهٔ/ gramma / به معنای حرف (از حروف الفبا) مشتق گردیده و آن خود از از کلمهٔ/ graphein / به معنای رسم کردن یا نوشتن آمده است. معنای صورت جمع این کلمه / grammata/ تحول یافته رفته، نخست بر حروف، سپس بر الفبا، بعداً بر مبادی نگارش ومبادی دانش اطلاق شده است وشکل وصفی این کلمه/ grammatike/ به معنای فن خط شناسی به کار میرفته است. (۱) واین امر تاحدی روشن میسازد که در یونان باستان مطالعات گرامری بابحث در بارهٔ نقوش وخطوط والفبا آغاز گردیده ومآثر آن در ساحهٔ دستور نویسی، هم در کشور های غربی، وهم در کشور های دری زبان تاکنون باقی مانده است واینکه دارمستتر (ششم، فوق) در تحلیل صورتهای مفرد وجمع کلمه های مختوم بـه های غیر ملفوظ دری میگوید«... بنابران نوشتن /ه گان/ از نظر اشتقاق لغت خطاست،» مباحث دستوری را با مباحث املایی خلط میکند ودکتر معین از وی متابعت مینماید از بقایای روش نگارش دستور زبان یونانیان باستان میباشد.

شرح رمزهای فونتیک:

u	=	ضمه
U	=	واو معروف
o	=	واو مجهول
a	=	فتحه
A	=	الف ممدوده
i	=	کسره

(بحث درین موضوع ادامه مییابد.)

(1) Allen, HaroldB.- Readings in Applied Linguistics, Acc,1966,p.3.

جنبش غزلسرایی و عصر بیدل

الف: ترقی غزل و سبک هند

۱ـ انحطاط ادبیات: دور شیبانیها:

دور باشکوه تیموریان هرات که آنرا بنام رنسانس افغانستان یاد میکنیم بادور رنسانس اروپا ودولت پرعظمت عباسی ویا دربارسلطان محمود غزنوی پهلو میزد که متأسفانه باسقوط بدیع الزمان انقراض یافت. دورهٔ جدید از استیلای شیبانیها در صفحات شمال افغانستان بوسیله محمد شیبانی درسال ۹۱۳ هجری، فتح کابل بوسیله ظهیرالدین محمد بابر و رویکار آمدن صفویها در ایران وتصرف برخی نقاط جنوب غرب وغرب افغانستان شروع شده، با اقتدار سلطنت محمد زاییها در افغانستان بآخر میرسد. این دور را که دور تحولات سیاسی وادبی افغانستان است ومصادف بتاخت وتازها وجنگهاست، ممکنست بدو بخش ازهم جدا کرد: دور نخست سقوط تیموریان تا بوجود آمدن سلطنتهای درانی، هوتکی وسدوزایی در قندهار؛ دور دیگر از آنجا تا بروز محمد زاییها.

شیبانیها دولت معظم تیموری را خاتمه دادند و صفویهای قندهار وهرات را استیلاء کردند که درینگاه شیبانیها باصفویها جنگیده، هرات را دوباره گرفتند. دریندور که رویهمرفته فرهنگ ومدنیت بنا برحملات وهجومها وجنگها زیرپا شده بود، مراکز علم وادب نیز ازبین رفت ورونق دور تیموری نماند وازطرفی هم تفرقه، تشتت وضعف سیاسی موجبات انحطاط علم وادب را فراهم آورد. مگر با وجود اینهم شیبانیها شاهان علم دوست وادب پرور بودند. در بلخ وسایر جاها مدارس بنا کرده عالمان

وشاعران را جلب کردند. بلخ مرکز علمی وادبی آنها با بخارا وسمرقند پهلو میزد. خاندان ادب پرور «والای» بدخشان نیز که بدانها نسبتی داشتند خانوادهٔ شعر دوست بودند. چنانچه بیرام خان و پسرش عبدالرحیم خان از اهالی بدخشان که بعداً بهند رفتند از حامیان ومشوقان بزرگ علم وادب گشتند. «بحرالاسرار» تألیف محمود کتابدار در دور سلطنت شیبانیها در عصر حکومت فدا محمدخان شیبانی نوشته شد. که معرف فرهنگ وعلم پروری اندور بشمار می آید. شاعران بشماری در بدخشان، بلخ، هرات کابل وقندهار سر بر آوردند که، در شعر وادب قریحت آزمایی نمودند. در قرن دهم هجری پس از اینکه دولت تیموری افغانستان سقوط کرد، ومملکت بدست حکومتهای شیبانی وماوراءالنهر، صفوی فارس ومغولیهٔ هند تجزیه شد. ودر نتیجه جنگهای هرسه شهرهای مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، غزنه، کابل ومرو وغیره که کانون علم وادب وهنر وفرهنگ بودند از مرکزیت افتاده، کانون ثقافت وعلم بیشتر بخارا سمرقند، دهلی، آگره، واصفهان قرار گرفت یك نوع انحطاط علمی وادبی در کشور رونما گردید. دربارهای ماوراءالنهر، فارس وهند، عالمان، ادیبان وهنرمندان افغانستان را نیز بخود کشانیدند. ازسوی دیگر شاهان افغانستان همواره بهند حمله نموده مدنیت اسلامی وفرهنگ افغانستان وزبان دری رابدان سامان نشر کرده‌اند. نخستین بار این مدنیت اسلام وزبان دری بوسیلهٔ کشور کشایی سلطان محمود غزنوی وبار دیگر شکر کشیهای غوریها وسوم بار باسپاهیان سوری ولودی بهند انتشار یافت. در ترکیه وآسیای صغیر سلطان ولد پسر مولوی زبان وادبیات دری را در آن سامان بسط داد، تا آنکه از زبانهای درباری عثمانیها قرار گرفت؛ که بدان زبان شعر سرودند وشاعران دری را تشویق ها کردند.

۲- افغانستان وشاهان مغولی هند:

بابر سلالهٔ مغولی را در هند وافغانستان جنوبی وجنوب شرقی تأسیس کرد وکابل را مرکز تابستانی خود قرارداد واز همه‌جا بیشتر دوست میداشت. دراینجا باغی داشت

که تاحال بنامش موجود است و بنا بر وصیت خودش، وی و بسیاری ازخویشاوندانش در آنجا دفن میباشند.

بابر نیز مدنیت خراسان(افغانستان امروز) وزبان دری اینولا را بهند برد. وی وپسرش همایون ونواده اش اکبر وپسر او جهانگیر وسایر فرزندان شان بزرگترین عامیان فرهنگ و ادبیات ما، طرفداران ومشوقان ادبیات دری بودند. که غالب تحصیلات شان باین زبان صورت میگرفت ودر دربار آنان چه در کابل وچه در هند شاعران و نویسندگان دری زبان مقام برجسته داشتند، وباین زبان سخن میگفتند. آثار وادبیات افغانستان ازقبیل شاهنامه، حدیقه، مثنوی، گلستان، وآثار جامی هروی وحافظ وتاریخهاییکه دردورهٔ تیموریان ویاقبل از آن تألیف شده بود، رواج پیدا کرد وشاعران ازهر دیار بدربارشان روی آوردند. پادشاهان مغول تاریخ نویسی رامخصوصاً ترقی دادند وتألیفات گرانبهایی درتاریخ عمومی وتاریخ هندوستان بزبان دری بوجود آوردند و سلطنت امپراتوران مغول، کانون بزرگ علم وادب شد. چنانچه زبان وادبیات افغانستان که دراین کشور پرورده شده بود بهند واطراف دیگر نشر شد ومدنیت افغانستان درهند عام گشت وتأثیرات متقابلی نیز از آن ظهور کرد وتطورات جدید باین سرزمین برگشت. مدنیت و افکار هندی نیز تأثیر نموده، بابر سبك معماری مغولی را وارد افغانستان نمود. که بزرگترین نمونهٔ آن مسجد باغ بابرشاه در کابل است. وی سبك معماری اسلام را ازماوراءالنهر، خراسان وعراق بوسیلهٔ افغانستان بهند برد.

همچنین شاعران سبك جدید را پدید آوردند که بنام سبك هندی معروفست. بارویکار آمدن صفویها درایران که تشیع را مذهب رسمی قراردادند، انگیزهٔ ادبیات جدیدی ازقبیل منقبت سرایی وادبیات مذهبی بوجود آمد. شاعران آزاد منش به افغانستان وهند مهاجرت کردند وبدربارهای شاهان افغانی هند ومغولیهٔ هند متمکن گشتند. این شاهزادگان صاحب ذوق وشعردوست بحدی خریدار دانش

وادب بودند، که نه‌تنهاشاعران افغانستان بلکه‌شاعران ایران‌هم‌بدانجا روآوردند. دربارهای شاهان افغانی‌هند ازقبیل‌لودیها وسوریها وهمچنین دربارمغولیه مرکز بزرگ تکامل‌زبان وادبیات دری بود .

۳ - منشاء وانگیزه های سبك هندی :

سبك نووادبیات جدیدیکه‌درهند بتکامل‌پرداخت‌پایه‌های نخستین آن درافغانستان بدربارتیموریان‌هرات درمحضرسلطان حسین‌بایقراءوامیرعلی‌شیرنوایی ریخته‌شد. وهمانطوریکه غوریان‌سبك های خراسانی ادبیات افغانستان را بهند برده انتشار دادند، لودیها وسوریهاسبك نورا بهند بردند وبنشووارتقا و تکامل آن کوشیدند . همان بودکه‌معروف بهندی ظهور کرد وبازبوسیلهٔ‌مرکزیت افغانستان‌بماوراء النهر وایران برده‌شد .

این ادبیات نوکه‌محصول محیط‌جغرافیایی ومادی مخصوص‌هند است واز افکاروتلقیات وفلسفه‌های مختلف‌هند حکایت میکند، درهندتکامل کرد؛ غزل‌ترقی کرد وقصیده منحط شد. زیرا هدف غزل هنرنمایی‌است ودرهربیت آن میتوان عالمی دیگرراگنجانید ودرهربیت غزل یك موضوع جداگانه را پرورش داد. درحالیکه درقصیده یك موضوع درتمام شعرجاداده میشد. این ادبیات واقعی وریالیستیك نیست امابی بهره ازآن‌هم نمیتواندبود ویك نوع (Surrealism) است که‌مطالب را اززندگانی واقعی گرفته‌آنرا باعقاید وتلقیات عجیب وغریب‌آمیخته آرزوهای قلبی‌خود را نیزبدان مزج کرده بیان میدارند. گویا بمطالب گفته شده وکهن‌لباس وپیرایهٔ جدید میپوشانند .

رسم ورواجهای شگفت انگیزوخیالات محیطی، جغرافیایی‌وگرمی هند، بادها ورطوبت بحری همه چیزهایی‌بودندکه براقتصادیات هند مؤثربودند. بنابرزیادی زمینهای مزروعی ومیوه‌ها، یکنوع استراحت قلبی‌پدیدآمده بودکه اهالی را بیك سلسله اندیشه‌ها وامیداشت. اینان افکاروانديشه‌های خود را دورتراز طبیعت‌جولان

داده احساسات و اندیشه‌های شان بتناسب محیط طبیعی و اجتماعی باتخیل آمیخته شده بود و آن معانی بسیار باریکی را می اندیشیدند که از عالم ماده دورتر و مجرد تر بود. باتشبیهات از معقول به‌محسوس رفته یکنوع خیال بندی ناتمام معنی پدید آمد.

سبك هندی ابتداء درزمان تیموریان هرات درافغانستان بناءیافت. چه سلطان حسین بایقراء ووزیرش امیرعلی شیرنوایی که‌متمایل بتصوف وغزل عرفانی بودند درینراه اساساتی گذاشتند. بعداً استادان بزرگی چون صائب، کلیم و بیدل بوجود آمدند که‌این سبك رابمقام بلندی رسانیدند. بسیاری ازشاعران زبان‌دری باین سبك شعر گفته اند، اماتفاوت بین شاعران دری زبان افغانستان وهنداینجااست که‌شاعران هند بیشتراغراق مینمایند، درحالیکه‌شاعران افغانستان کمترباغراق میپردازند وجنبهٔ طبیعی شعررانگهمیدارند. که البته اغراق وغلوی بیش ازحد بماآنقدر خوشایند نیست واین سبك دیگرموردداچسپی ماست. بزرگترین شاعراین سبك میرزاعبدالقادر بیدل است که درافغانستان بحیث یك شاعربزرگ ملی تقدیرمیشود، که همان راه وروش سنایی، مولوی وجامی راگرفته‌است.

۳ـ روح عصر :

پیش ازاینکه به بیدل وسایرشاعران بپردازیم، مختصری ازعصربیدل را تذکر میدهیم، تادیده‌شود که بیدل، فکروسبك وی محصول کدام دوراست وچه محیطی بیدل راچگونه بارآورد. واضحست که باسلالهٔ غزنویان وسلطان محمود کبیرشاهنشاه غزنه دین اسلام وادبیات دری بهند راه‌یافت وسپس غوریان وبعد قطب شاهیان خلیفه هاوتغلق شاهیان درهند بسلطنت پرداختند. پس ازضعف حکومت مرکزی یکنوع ملوك الطوایفی درآنجا چیره شدکه نزاعهای ادیان مختلف مخصوصاً مسلمان وهندودرآن کشوروعلت‌های اقتصادی وسیاسی آن، وضع هندرافوق العاده مختل کرده بود. بابرنبیرهٔ تیموردربرابرحملات شیبانیهادر کابل اقامت گزید و بنابر اختلاف بین برادران همایون، شیرشاه سوری افغان بهند حمله‌ورگردید. حکومت های

اسلامیکه از بیرون هند در هند حکومت کرده اند، عموماً برای قبایل خارجی که در هند میزیستند امتیازات بیشماری میدادند ومردم هند این مجاهدات خارجی را از هر طبقه که میبود «مغول» مینامیدند. نزاعهای مذهبی بین اهالی هندوستان روز افزون ودر بین عوام شدید تر بود، اما همینکه اکبر به سلطنت رسید، عالمان ودانشمندان مذاهب مختلف را بدربار خود گرد آورد واینها متوجه شدند که برای برقرار نگهداشتن حکومت تیموری باید پایه های این ضدیتها ومخالفت‌های مذهبی از بین برده شده وبنزاع کفر ودین خاتمه داده شود. حکومت اکبر درین زمینه اصطلاحات زیادی کرد وشاه در برابر همه اینها «صلح کل» اعلان کرد ویك مساوات عمومی بین همه دینها اعلام شد، تا همه در فضای برادری وبرابری زیست کنند. در مجلس ودربار مناظر تهای مختلف بعمل می آمد تا دوستی بین مسلمان وهندو نیز تامین شود. کتاب مهابارا تا در ین گاه بزبان دری ترجمه و منتشر شده شاعران هندو کتابهای در شعر وادب وتاریخ مسلمانان نوشتند ویك علاقه فرهنگی متقابل برقرار شد.

دربار جهانگیر وشاهجهان از بهترین وپرشکوهترین دربارهای علمی وادبی آندور بر بشمار می آید که شاعران ونویسندگان وفاضلان زبان دری آثار بس گران بهایی دران بوجود آورده اند.

اورنگزیب از شاهان معروف مغولیهٔ هند بشمار می آید. وی چهل وهشت سال پادشاهی کرد که قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی اوست. درزمان مرگ اورنگزیب بیدل ۶۲ سال داشت وچند گاهی درخدمت نظام شهزاده اعظم شاه بسر برده است. دریکی ازجنگها ی بین اعظم شاه وبها در نخستین کشته شد، تااینکه پادشاهی به بهادرشاه ماند. وی پسر بزرگ اورنگزیب بود. قسمت بیشتر وقت محمدشاه عالمگیر وسایر آل اورنگزیب بخانه‌جنگی گذشت. اغتشاشات زیادی هرطرف دیده میشد که این موضوع بذات خود وقفهٔ بزرگی درپیشرفت علم وادب ، فرهنگ وهنر وارد کرد. همان بود که درین دور به بسیاری از حکومتهای

محلی استقلال داده‌شد که هریك ازاین حکومتها دربارهای کوچکی داشتند واز شاعران وهنرمندان تشویقهایی بعمل‌می‌آوردند. ازحوادث عمدهٔ این‌عصر که حضرت بیدل هنوزدرقید حیات بود، آمدن‌اروپاییهابهندبود که‌درنخست‌پورتگالی ها، بعد فرانسویها، سپس انگلیسها،وهالیندیها بمنظورتجارت بهندوستان‌آمدند وبتدریج بفکراستعمارنیم قارهٔ هند شدند. شرکتهای تجارتی فرانسه وانگلیس فرمانروایان‌وحاکمان محلی راعلیه یکدیگرتحریك کرده شالودهٔ آن‌اتحادی‌را بین مسلمان وهندوسایرمذهبها بوسیلهٔ دربار اکبرریخته شده بودازهم پاشیدند، تا بمرام خود نایل‌آیند. متدرجاً انگلیسها برسایراروپاییهاغلبه حاصل کردند وتمام‌هند رابدست آورده تااین دم که انگلیسهاتمام هندراتسخیر کردندبنام شرکت تجارتی آرزوی‌خودراپیش‌میبردندوپس ازاشغال‌دهلی حکومت‌خودرارسماً اعلام کردند.

۵ـ مختصات سبك معروف بهندی:

نخستین شاعریکه ممیزات این سبك دراشعارش دیده میشود، مسعود سعد سلمان غزنوی‌است که برخی نازکخیالیهارابراشعارخود علاوه کرده، یگان مدعا مثل‌وحسن تعلیل ازصنایع شعری می آورد. سپس درزمان تیموریان افغانستان‌در هرات ومخصوصاً دردورهٔ‌سلطان حسین‌بایقراء ووزیردانشمندش‌امیرعلیشیرنوایی که‌هردومتمایل بتصوف ونازکخیالی بودند،سبك‌هندی رواج کامل‌یافت وبعدبین شاعران دورمغولیهٔ هند تکامل کرد. غالب شاعران بخصوص‌غزلسرایان تا اواخر قرن دوازدهم هجری پیرواین سبك بودند واستادانی چون بیدل، کلیم، عرفی، صائب، این سبك رابذروهٔ کمال‌رسانیدند. بعلاوه نظیر،فیضی، امیرخسروبلخی (دهلوی)، بابافغانی، ظهوری(ساقینامه) فیضی دکنی ازنامداران این سبك بشمار می آیند. چون آغازاین سبك ازغزنه‌وهرات است ودرکابل‌نیزتکامل کرده‌است وبرخی بااظهاردلایلی آنراسبك کابلی نیزگویند، بناءمانیزآنرا«سبك‌معروف‌بهندی» میگوییم. درعلت بوجود آمدن آن: آب وهوا، وضع جغرافیایی، تاثیرات، کیفیت

اقتصادی وعقاید وفلسفه وعادات وعرفان درهندوستا ن باعث شده است تاافکارو احساسات اهالی این سرزمین درعالم‌خیال وتوهم سیر کند ومعانی باریك ومجرد بیندیشد وهمان بود که درشعرمبالغت، تشبیه‌و کنایت راه یافته ، مضامین غریب ودوراز ذهن عادی باخیالبافی مروج گشته است وبنابرروح عرفانی مردم هند وروحیت تصوفی وریاضتکش ادیان هند زمینهٔ شعرتصوفی درهندآماده‌شده‌است شعردری نیزدرهندوستان بهمین قالب درآمده برای مطالب صوفیانه وعرفان مستعد گشت. شعرپروری وفضل پژوهی‌دربارشاهان مغولی نیزممد واقع شد وشاعران بزرگی ازقبیل عرفی،نظیری، امیرخسرو،بابافغانی،صائب، فیضی دکنی، وحضرت بیدل وامثال شان بوجود آمدند :

۱ــ مضامین باریك ،افکارپیچ درپیچ ،خیالات گاهی دورازطبعیت، استعارات وکنایات وتشبیهات مخصوص بخود وخیال بافی بتمام معنی:

نرگس‌ازچشم تودم‌زددردهانش‌زدصبا　　درددندان‌داردا کنون‌میخوردآب‌ازقلم

مگربسرمه اثر کرد ضعف طالع من　　که بی‌عصانتواند بچشم یاررسید

«صائب»

باوج‌اگهیت‌نردبان نمیخواهد　　نگاه تامژه برخاسته است‌برفلك است

«بیدل»

۲ــ اظهارشکایت اززندگی ونمودن جهات زشت زندگانی وبدبینی بحیات ومردم:

وضع زمانه‌قابل‌دیدن دوباره نیست　　روپس‌نکر دهرکه‌ازین‌خاکدان‌گذشت

«کلیم»

مرابروزقیامت‌غمی که‌است‌این‌است　　که روی مردم‌عالم دوباره باید دید

«صائب»

بدنامی‌حیات دوروزی نبود بیش　　آنهم کلیم باتوبگویم چسان گذشت

«کلیم»

۳ـ اظهار ملامت و کسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه :

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد هست بیگانه ماهر که الم نشناسد

«عرفی»

غمم در دم سرشکم ناله ام خون دلم داغم

نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

«بیدل»

٤ـ عجب و غرور و اعتقاد شاعر به بلندی مقام خود و اظهار آن در شعر :

مدعی درگذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

«بیدل»

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

«کلیم»

زصد هزار سخنور که در جهان آید یکی چو صائب شوریده حال برخیزد

«صائب»

۵ ـ مبالغه و اغراق خارج از حد :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

«عرفی»

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم دست دل میگیرم و در یوزهٔ غم میکنم

«نظیری»

ب : بیدل و تأثیر سبك وی در ادبیات ما

شرح حال، آثار، افکار و سبك

دوش در محفل برنگ رفته شمعی میگریست

قدردانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

۱ - روز عرس بیدل :

روزچهارم‌ماه صفریکی‌ازروزهای برجستهٔ تاریخ ادبیات‌افغانستان بشمارمی آید وبنام «روزعرس بیدل» معروف است . این روزدرغالب کشور های آسیای میانه که باادبیات دری‌انس‌والفت دارند وادبیات مشترك شان بشمارمی آید، بامراسم خاصی تجلیل میشود . درتاجکستان وازبکستان وسایربلاد ماوراءالنهرعلاقهٔ زیادی بحضرت بیدل ابرازمیشود ودراین روزازویادوبود میکنند وآنرا « روزعرس میرزا » مینامند . درنیم قارهٔ هندوپاکستان نیزارادت مخصوصی‌بوی‌ورزیده‌میشودوصد رالدین‌عینی در کتاب خود بنام (میرزا عبدالقادربیدل) مینویسد، که درایام باستان‌درشاه جهان آباد « دهلی‌امروز» درین‌روزنخست کلیات بیدل راکه بخط خودش‌ترتیب‌شده‌بود ، برآورده بخانهٔ وی که مرقد اوپنداشته میشود ، درمیان میگذاشتند وازآثار او برمی خواندند ، برآن بحث میکردند . در افغانستان نیز همواره یك محبت وعشق مفرطی به بیدل وآثارش موجود بوده است . نظم ونثربیدل خوانده میشود ، اشعارش بحیث شاهد قول ذکرمیشود ، بتصوف وروحانیت وی مردم متعقد اند . اهل دل واهل عرفان بوی ارادتها میورزند . نام اورا بتکریم میبرند . غالباً حضرت بیدل وحضرت میرزا میگویند درمکتبها ومدارس آثاراوتدریس میشود . شعرونثراو مورد بحث وفحص قرارمیگیرد ، وبالاخره روزعرس وی درمحافل مختلف ومجامع با ذکربیدل وقراءت آثارش برگذارمیشود واین ازسالها در این مملکت که منبع ومهد زبان وادبیات دری است معمول است .

ازعلایق‌مردم افغانستان واردات شان بحضرت بیدل‌میتوان تذکرداد که درزمان سلطنت‌اعلیحضرت سراج‌الملة والدین، مرحوم سردارنصرالله خان مجمعی ازسخن سنجان وبیدل شناسان را جمع کرده بتصحیح وتنقیح دیوان بیدل پرداخته قسمتی را بچاپ رسانیدند وقسمتی هم آمادهٔ طبع شد . که پس ازفوت نصرالله خان مرحوم

این کار متأسفانه متوقف گشت (۱) . وزارت معارف بنابر علاقه باحیای ادبیات کشور وتعمیم آثار عرفانی وفرهنگی عرس حضرت میرزا را شام دو شنبه ۱۸ سنبله ۱۳۳۵ که روزتأسیس شورای ملی است در کانون علم وادب درمحفل عرفان وهنر

(۱) البته این بیان نویسنده اشاره به زمانی است که تا آنوقت آثار بیدل بچاپ نرسیده بود، مگربعدآاین مأمول برآورده شد و کلیات بیدل بچاپ رسید . مادر این جا قسمتی ازمقدمهٔ دانشمند محترم وشاعرگرانمایهٔ ماجناب استادخلیلی راکه درآغازجلد اول کلیات بیدل نگاشته اند اقتباس میکنیم :

«.... پس ازآن ، آرزوهای مشتاقان درین باب بجای نرسید وآثار بیدل طبع نگردید، الاآنکه درخلال این ایام جسته جسته بعضی ازغزلیات اودرجرائد ومجلات کشورماانتشاریافت ورسایلی نیزدرشرح احوال وآثاراوطبع شد ومنتخباتی از اشعار اوفراهم آمد ، خوشبختانه دراین عصرخجسته که سریرسلطنت افغانستان ، بفروغ رأی وفررأیت اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه دانشمند وادب پرورالمتوکل علی‌الله بنده خدامحمد ظاهرشاه آراسته است وبراساس سنن باستانی مفاخرومأثرادبی دراین سرزمین احیامیگردد، درضمن سایرجنبش های علمی وادبی که توأم بانهضت های اجتماعی‌در زمامداری بناغلی سردارمحمد داؤدصدراعظم پدید آمده ، دکتورعلی‌احمد پوپل‌وزیر معارف اراده نمودکه کلیات میرزاعبدالقادربیدل در مطبعهٔ وزارت معارف طبع گردد، اینک دراوایل اسد امسال که یکهزاروسه صدوچهل ویک‌سال بحساب گردش آفتاب ازهجرت نبوی میگذردومقارنست به چهل و چهارمین سال استرداد آزادی افغانستان ، بحسن اهتمام وهمت این وزیردانشمند فعال غزلیات میرزاکه جلداول از آثاراوقرارداده شده ، درمدت کمترازیك سال درمطبعهٔ وزارت معارف درشهرکابل ازطبع برآمد . وباین وسیله پیامیکه این شاعرومتفکربزرگ به مسلمانان جهان بلکه بجهان بشریت داردبدسترس ارباب ذوق گذاشته شد.» بدین ترتیب جلد دوم‌آن‌شامل ترکیب بند، ترجیع بند ، قصاید،قطعات،ورباعیات درسرطان سال ۱۳۴۲وجلدسوم‌شامل مثنویهای عرفان، طلسم حیرت،طورمعرفت ، ومحیط اعظم دردلوسال ۱۳۴۳ وجلدچهارم آن شامل چهارعنصر،رقعات،ونکات به سال ۱۳۴۴به‌مطبعه وزارت‌معارف بطبع رسید.

البته تمام آثاربیدل راتاهنوزهمینقدردانسته اند ، ازینکه بیدل آثار دیگری هم داشته باشد ،که دراین کلیات نیامده است ، به تحقیقات آینده محققان و دانشمندان بستگی دارد . (اداره)

مملکت یعنی دروزارت معارف گرفت . اهل عرفان پروانه واردرین بوستان سرای گرد شمع درخشان ادبیات بیدل جمع آمدند وازآن نور کسب فیض والهام‌نمودند. برخی ازحضرات درمورد بیدل وشخصیت ادبی وعرفانی وی سخنرانی کردند .

۲- بیدل‌عبدالقادراست:

شعله ای را یافتم خاموش دانستم تویی
بیـدل امشب سیر آتشخانـهٔ دل داشتم

دونیم قرن پیش‌ازاین درشام چهارم صفرسال ۱۱۳۳هجری مطابق‌سال ۱۷۲۱ عیسوی ستارهٔ درخشانی ازافق ادبیات دری افول‌کرد وآثارگرانبهایی ازنظم ونثر خود بجهان بشریت بودیعه گذاشت، که نیروی خیال وفکرش‌ازخلال‌آن برای ابد تلالؤمیکند ومیدرخشد وبقلبهای فسرده وافکارتاریك‌نورمیتابد. ایـن ستارهٔ درخشان حضرت مولینا عبدالقادربیدل بودکه درسال ۱۰۵٤ مطابق ۱٦٤٤عیسوی در عظیم آبادپتنه درآسمان ادب وعرفان طلوع کرد وجهانی را باآثارفاناپذیرخود روشن نمود ، ودلی بودکه درپیکرسخن میتپید . نام پدرش را میرزا عبدالخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت ، وهنوز کودك بودکه پدرش راهٔ همواره عدم در پیش گرفت وچشم بسته بسفرپرداخت ، وی یتیم شد . آن دریای بیکران که این گهررا زاده بود بکناردیگررفت واین‌گهرمانـد . سپس مادرش اورا بتحصیل گمـاشت. سواد، قران ، صرف ونحو ، قواعد عربیت وادبیات فارسی‌فرا گرفت وتاده سالگی بدان مشغول بود.سپس‌بکائنات وطبیعت پرداخت وازاین‌مدرسه به آموزش‌مشغول گشت. بیدل باساس‌فلسفهٔ افلاطون وحکمت اشراق فکر کردکه باوج آگهی‌رسیدن نردبان تعلیم وکتاب لازم ندارد ونگاه تابرخاستن مژه بفلك میرود ، نـوری از آن عالم بدلش میتابد تارهبرفکروخیال اودرتنگناهای زنـدگانی وکشف اسرار طبیعت باشد .

تربیت بیدل پس‌ازوفات پدربدوش‌میرزا قلندرعم اوبود. قلندر عارف وشاعر

بود وبیدل را قلندرانه،تربیت کرد . بیدل بنابرتوصیهٔ میرزا قلندر ازقال بحال واز عالم جدل ومباحثت بجهان حضور واشراق پرداخت. بعوض آنکه درمدرسه بتحصیل حکمت وطبیعیات گراید وشاگرد ارسطوشود، بحث وجدل فلسفی پیش گیرد، پیرو مکتب تصوف وحکمت اشراق گشت . دربحرطبیعت مغروق تفکرشد . بعالم داخل پرداخت تاآن روشنایی جاودانی بدلش بتابدوحل کنندهٔ مشکلاتش بشود. بیدل اشعارش را بمیرزا قلندرمیخوانده وازوی مشورت میجسته . جوانی بیدل با آه نا له ، شوریدگی وشیدایی همراه بود . سوزوگدازداشت ، روزهایش درغم «او» بیگاه شد وروزها باسوزها همراه شد وازاینکه روزها رفت باك نداشت ودرکنج انزوا بسرمیبرد ؛ میگویندتخلص خود را ازاین شعرسعدی الهام گرفته :

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید زکشتگان آواز

گرکسی وصف اوزمن پرسد بیدل ازبینشان چگوید باز

بیدل هنوزدرمکتب ودبستان بودکه قریحت شعری اش برانگیخت وشعرگفت . اولین رباعی اش یادگارایام تحصیل اوست . راهبربزرگش شاه قاسم هواللهی نیز وی رادرپیمودن راه شعروتنمیت ذوق تشویق میکرد. گذشته ازین شوریدگان دیگری نیزبودندکه بیدل ازپرتووجود آنها نورمیگرفت وآتش چراغ خود روشن میکرد. بیدل بربداهت شعرمیگفت وداستانهای زیادی ازآن موجود است که خودش در چهارعنصر نقل کرده است واستاد خلیلی در«فیض قدس» با شیرینی گفتاریکه اسرار التوحید را بخاطر میدهد بنقل آن میپردازد . درآوان شبات بخدمت شاه قاسم هواللهی مدتهامصروف بود. شاه ویرابمطالعت آثارصوفیان ورسالتهای شبلی توصیتها میکرد . بیدل دوبار درسال ۱۰۷۶و۱۰۷۸ دردهلی باشاه کابلی ملاقات کرد وپس ازآن در۱۰۸۰ متأهل شد. بعد برای کسب معاش بمسلك عسکری شاهزادگان تیموری پرداخت . بیدل ازمحضرمشایخ ووارستگانی مانند شیخ کمال ، شاه قاسم هواللهی ، شاه فاضل ، شاه کابلی ، شاه ملوك ،

شاه یکه آزاد افاضتها واستفاضتها کرده، کسب فیض وفضل نموده که درچهار عنصر ازایشان بتفصیل سخن میگوید . بیدل بامیرزا ظریف ماما یش که عالـم فقه ، تفسیر واحادیث بود، یکجا بتفسیر قرآن کریم میپرداخت . و درین رشته درسال ۱۰۷۱ محضر شاه قاسم رانیز دریافته اندو درسال ۱۰۷٦ دردهلی بحضور شاه کابلی نیز مشرف شد. حضرت بیدل را ازقوم برلاس چغتایی گویند. بیدل در شست وشش سالگی دارای پسری شدواورا عبدالخالق نامید ، که پس ازچهار سال پدررا بداغ خودماتمسرا کرد . بیدل بعمر هفتادوهفت سالگی دردهلی وفات نمود، ودر خانهٔ خود در شاه جهان آباد (دهلی) مدفون شدوگویند که بعد بکابل انتقال داده شد. مادهٔ تاریخش را «فیض قدس» و«انتخاب» گفتند .

۳- آثار بیدل:

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر کو آیینه تاصفحهٔ دیـوان تو باشد

آثار بیدل محصول فعالیت ادبی کلیت دورهٔ زندگانی اش است . از آنجا که درده سالگی آغاز بشعر گفتن کرده تاآخر عمر شعر سروده ، نثر نوشته واین پیشه را از دست نداده است . دورهٔ فعالیت ادبی وی شست وشش سال را دربر گرفت . بیدل بـاین درازی عمر وپشتـکار آثار زیادی را بوجود آورده که امروز بدست است وبه کلیات بیدل معروف است . کلیات بیدل عبارتست از :

۱ - دیباچه ۲ - مثنوی عرفان ۳ - مثنوی طور معرفت ٤ - نکـات ٥ - اشارات وحکایات ٦ - رقعات ۷ - چهار عنصر ۸ - مثنوی محیط اعظم ۹ - مثنوی طلسم حیرت ۱۰- غزلیات ۱۱- رباعیات ۱۲- قصاید ۱۳- قطعات وقطعات تاریخی ۱٤- ترکیبات وترجیعات (ترکیب بندوترجیع بند) ۱٥- تشبیهات وتمثیلات. آثار نظم بیدل درحدود سی وپنج هزار بیت میشود. درحدود ده هزار مصراع متفرق سروده که آثار نثر خودرا باآن زینت داده . بنابر کثرت آثار از نظر گاهگاهی افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که بادر نظر گرفتن دوره های مختلف زندگ نیش این تضاد افکار نه تنها عجیب

نیست ، بلکه طبیعی است بگفتهٔ خودش :

شعرم که بصد زبان فرود آمده است در چندین وقت و آن فرود آمده است
تورات نبوده تا بگویم که همه یك بوده ز آسمان فرود آمده است

از آنجا که دیوانهای شاعران شرق بر دیف جمع آوری میشوند نه بترتیب تاریخی بناء گاهی شعر آغاز جوانی با شعر اخیر عمر پشت سر هم قرار میگیرد. چون اشعار کمتر بترتیب تاریخی فراهم میشود ، کار محققی که فکر بیدل را در دوره های مختلف تحقیق میکند بس دشوار میشود و بنابر معلوم نبودن تاریخ شعرها ، خواننده نمیداند که ضدیتهای فکری شاعر چه زمانهایی را در بر میگیرد .

از آثار نثر بیدل دیباچه ، نکات ، رقعات و چهار عنصر بحساب میآید . از جملهٔ مهمترین اثر نثر بیدل که محور سایر آثار نثرش توان نامید «چهار عنصر» است که در چهار فصل نگاشته شده ، با حمد و نعت آغاز میشود . پس از سبب تألیف کتاب بمتن آغاز میکند . در عنصر اول از ایام کودکی و صحبت با بزرگان سخن میگوید ؛ در عنصر دوم از شاعری و بداهت سرایی ؛ در عنصر سوم نثرها و مقالات و در عنصر چهارم عجایب زندگانی خود را گنجانیده است . این کتاب در مدت بیست و یکسال و در سال ۱۱۱۶ ختم شده دارای خاتمهٔ نیز هست .

بحر قدرتم بیدل موج خیز معنیهاست مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

۴- مناسبت فکر و خیال بیدل :

فکر و خیال دو حادثهٔ روانشناسی است که در ینجا بکمك روانشناسی بتحلیل مناسبت فکر و خیال بیدل میپردازیم .

امام محمد غزالی مشهور مانند غالب شاعران و عالمان در آغاز زندگانی بفلسفه و حکمت گرایید تا حدی متوجه این رشته شد که ویرا دهری گفتند . در اخیر عمرش متصوف شد توجهی خاص به دین مبذول کرد و آثار فلسفی خود را محو نمود . اما در فعالیت ادبی بیدل قابل تذکر است که درست عکس این بوده : در کودکی دیندار ، در جوش جوانی

مجذوب ودرویش ، درآخرهای جوانی متصوف ودرآخرحیاتش فیلسوف بزندگی نزدیك گردید . مطالعت ومقایست « طلسم حیرت »و «عرفان» که نخستین را دربیست وپنج سالگی واخیررا در۶۸سالگی نوشته این تکامل فکری شاعررا واضح میدارد .

زبان شعر بیدل منتهاساده است ودرعین زمان زیبایی کلام رالفظاً ومعناً مراعات کرده است .درضمن کلمات عامیانه واصطلاحات روزانه را استعمال میکند که غالب آن اصطلاحات ولغات درافغانستان امروز مروج بوده ، بی تکلف درگفتار روزانه بکاربرده میشود . اماازنظرجمله بندی ، تشبیهات، کنایات واستعارات، زبان بیدل مشکلترین زبان ادبی دری است . قدرت ونیروی بیدل ازاین هویداست که گاه اشعارش پیچ درپیچ وخیلی دشواراست وزمانی هم بسیارساده وروان .تشبیهات، کنایات واستعارات بیدل فهم تندمیخواهد وسیرفکرش آسان نیست زیراکوهست وکتل دارد وخودش نیزمتوجه این نکته است همچنین زبان نثر بیدل خیلی دشواراست ؛ جمله های درازسلسله دار با تشبیهات مرکب واستعارتهای پیچ درپیچ دارد ، خصوصاً که اصطلاحات فلسفی وتصوفی رانیزمتضمن میباشدوغالباً دارای معانی متعددی هم است که فهم موضوع رامشکلتر میکند. اماگاهی توجه بسجهاو آغازفقرات فهم مطلب راآسان میکند .بعضی ازنقد کنندگان اظهار میدارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی وتصوفی اش باختیار این سبك مجبور بوده ،چه افادت مطالب دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب میکند،خاصه که این تعبیرات درپردهٔ تصوف اظهار شده باشد .

اقتدار شعر بیدل بلند وطبیعی است .غزلهایش حداقل دارای نه بیت است .وتا۱۵ بیت میرسدودریك قافیه وبحرچندین غزل دارد که این معرف نیروی قریحت اوست .قصاید اوازیکصدوپنجاه بیت تایکصدوهفتاد بیت میرسد . قدرت اودراستعمال بحورواوزان غیرمطبوع بیشترنمایان است درتمام کلیاتش بیت مبتزل دیده نمیشود . روش وسبك بیدل مخصوص بخوداوست .حتی درزمان خودش ازنوبودن سبك اوسخن میگفتند .

وی فلك را سقف بشکافته و در سخن طرح نو در انداخته ؛ مثنویهایش گرچه فلسفی و بعضاً تصوفی است ، دارای نکات عالی اجتماعی هم میباشد . اختراعات بیدل در غزلیات از نظر تشبیه ؛ استعارات و کنایت نیز خاصهٔ خود اوست ، پیروان بیدل از آن تقلید میکنند.

نظم و نثر بیدل در آسیای میانه و هواره دوستان و پیروانی داشته است. سبك بیدل در افغانستان تا طرزی افغان در نظم و تا محمود طرزی در نثر ؛ در هندوستان تا دوره های اخیر و در ماوراء النهر (تاجکستان و ازبکستان) تا انقلاب اکتوبر تقلید میشد. اما در پیروان بیدل اینقدر گفته میشود که اینان تنها شکل و اسلوب بیدل و تصوف او را تقلید کرده ، از آثار فلسفی ، اجتماعی و سیاسی وی کمتر بهره برده اند چه آنانیکه در آثار بیدل تعمق کرده اند بهتر میدانند که آثار این شاعر عالیمقام بیشتر بر پایه های فلسفی ؛ اجتماعی و سیاسی استوار است. و تصوف یك جزء ضمنی آنست. از ینست که نیروی تخیل بیدل خیلی عالی بوده و آن از سبکیکه اختیار کرده هویداست . وی خیال خود را بافکر خود ممزوج کرده از آن شعر میسراید .وسبکی که بیدل در آن شعر سروده به سبك هندی معروف است.

بیدل بحدی باریك می اندیشد که بلندی قصر معانی را بنابر بلند فطرتی خود داند و اندیشهٔ بلندش نردبانی است که سخن بر آن قرار گرفته :

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

یا اینکه بدون نردبان بر فلك میرسد و یکشبه رهٔ صدساله میرود :

باوج آگهیت نردبان نمیخواهد نگاه تا مژه برخاسته است بر فلك است

در اظهار ملامت و تمایل بغم و الم گوید:

غمم در دم سر شکم ناله ام خون دلم داغم نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

شاعر ببلندی مقام خود اعتقاد داشته آنرا اظهار کرده است:

مدعي درگذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

مبالغه و اغراق آنست بیت سعدی را که گوید:

چشم تنگ شخص دنیادار را یا قناعت پر کند یا خاك گور

چنین ساخته:

زچشم حرص یقین اینقدر دارم بیدل که خاك گور هم این درد را دوا نشود

هجوم جلوهٔ یـار است ذره تـاخر شید　　بحیرتم من بیدل دل از که بـردارم

۵ - تفکرات بیدل:

بیدل شاعرفطرت است، اسرار طبیعت راجستجو میکند وفطرت او همان آیینهٔ معجز نماییست که وجوب وامکان درآن انعکاس میکند وهر سخنی که ازخامه اش میتراود الهامست. بیدل شاعرآزاداست وآزاد فکر میکند بمکتب های فلسفی ومتون استناد نمیکند وخودش بتحقیق میپردازد. گویا فلسفه اش تجربی وانطباعی است اینست که بطور ضمنی بغالب افکار وارأتماس میکند، ازتجربتهاوانطباعات خود سخن میگوید، آنچه رامحقق میداندا ظهارمیدارد، بشیوهٔ اصالت تحقق وپوزیتویستها افادت مطلب میکند.

بیدل مانند اهل تحقق پوزیتویستها، (**انسان**) را مرکز تمام فعالیتهای طبیعت ومحور فلسفهٔ خود قرارمیدهد، وازاین نگاه ازمن دیکارت فراتر میرود. دکارت (**من**) راستون واستنادگاه استدلال ودانش میداند، (**من**) بیدل ستون فقرات دیوان اوست که تمام جهان وعالم را ازآیینهٔ (**من**) نورمیدهد.

وازاستاد سخن وفکرپیروی میکند آنجا که مولوی معنوی گفته:

باده ازماهست شدنی مـا ازو　　قـالب ازماهست شدنـی ما ازو

بیدل راست:

بیش ازآن است درآیینهٔ من نور　　که بهرذره دوخورشید نمایم تقسیم

«**انسان**» رابیدل عنصر فعال وروح سیال جهان میشمارد و با صحاب تحقق نزدیکتر میشود:

عشق انجمن است درنظر نیست　　رنگ است وبهارجلوه گرنیست

اسرار جهان هست وگـر نیست　　(**من**) میگویم کسی دگـر نیست

این طرفه که ازخودم خبر نیست

ازین مثال برمی آیدکه بیدل برای طبیعت وجهان مادی روحی قـایـل است

که آنرا درحرکت می آورد واین روح همان (Ego) درفلسفه های نوغربیست که وی به (من) تعمیر کرده .

هیگل فیلسوف المانی در (روش مناظرت) خود اظهار میدارد که (حقیقت) رانمیتوان بامفهومهای مجرد نشان داد، حالانکه حقیقت یک حادثهٔ متحرك ویك عملیهٔ مناظرت است که نمیتواند مفهومهای مجرد راباتمام معنی نمایندگی کند، چه این مفهومها تنها یک قسمت موضوع راروشن میدارند بناءً حقیقت گاهی این وگاه آنست وبدین معنی یك عالم تغییر، ضدیت، تحول وانقلاب دیده میشود نباتات، انسان بوجود می آیند، نمو میکنند وازبین میروند. همچنین آب، یخ وهوابهمدیگر تبدیل میشوند. جنگلها، زغال سنگ وحیوانات، فوسیل میگردند، ملتها، اقوام، مؤسسات می آیند ومیروند. خلاصه تمام عالم دریك تغییر، دریك انقلاب مادی ومعنوی است. بیدل باآنکه درحدود یکصد سال پیشتر ازهیگل ازدنیا رفته بود این مطالب را درك کرده وبدان تماس نموده است، جهان را متحول میداند و با اصحاب اصالت ماده همنواست :

درعالم انقلاب زنهار — بردل هوس ثبات مگمار
جمعیت وهم مغتنم دار — پرواز نماوخوابش انگار

بالین کسی تهی زپر نیست

درینجا بیکی دوفکر بیدل ازنظر فلسفه تماس نمودیم، حالانکه وی صدها وشاید هزران نظر فلسفی دارد. امابایدگفت چون وی ازنظر مسلك شاعراست نه فیلسوف بناءدرفلسفه کدام مکتب خاصی راتعقیب نمیکندوافکار فلسفی اومخلوطی ازنظریات مختلف فلسفی است که درهرمقام آن باآیینهٔ حیرت روبروست ومداح فطرت است :

بیدل ازفطرت ما قصرمعانیست بلند — پایه دارد سخن ازکرسی اندیشهٔ ما
ازهیچکس نیم صله اندوزبیش وکم — مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

۶- تأثیر سبك معروف بهندی در ادبیات افغانستان:

واقف قندهاری (لاهوری): واقف از اهل قندهار است سپس در لاهور زندگانی بسر برده به‌لاهوری معروف شده، غزلیاتش ساده و روان است.

«افسانه»

واقف قندهاری «ثم لاهوری»

بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه خواهم شد — که گل بوی تو خواهد داد من دیوانه خواهم شد
نخواهم از سرم سودای گیسوی بتان رفتن — خدا ناخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد
شراب صاف گر پیر مغان دارد دریغ از من — قناعت پیشه‌ام در دی کش میخانه خواهم شد
چه مشکلها بخود آسان پسندیدم نمیدانم — که خواهم شد پسند خاطر او یا نخواهم شد
بامیدیکه بوسم نعل یار میگساری را
شوم چون خاك و خاکم گل شود پیمانه خواهم شد
زلیخا دید چون در خواب یوسف را نهان میگفت
کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانه خواهم شد
نه‌ای دیوانه چون من ای نصیحت گو مگو پندم
گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد
زیاك لطفیکه فرمودی بخود همسایه‌ام کردی
امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

کلیم: ابوطالب کلیم همدانی متوفی (۱۰٦۱) ملك الشعرای شاه‌جهان بود. اشعارش در افغانستان و هند مشهور شد. مفردات نغز و پرمعنی سروده است. در ابتکار و مضمون آفرینی ویرا ستوده اند. وی در همدان کاشان و شیراز زندگی کرد و در عهد جهانگیر از راه افغانستان بهند رفت و پس از یك سلسله زحمات ملك الشعرای شاه‌جهان شد و مدتی هم در کشمیر بسر برده، وی بی اندازه حاضر جواب بدیهت گوی و در قصاید غزلیات و مثنویات ماهر و توانا بود. متانت و شکوه قصیده در پندور تنزل

نمود ، رنگ غزل غالب گردید . اصل کمال وجوهر خاص کلیم نیز در غزل جلوه گر شده که در آن خیال آفرینی نموده .

مدعا مثل وحسن تعلیل بکار برده محاورات روزانه را در شعر استعمال کرده است از مضمون آفرینی وحسن تعلیل اوست :

می نهم درزیر پای فکر کرسی از سپهر تابکف می آورم یك معنی بر جسته را

یك رهبرم درین شب تاریك برنخورد چون آفتاب دست بدیوار میکشم

مدعا مثل :

جزسوز عشق نیست سراسر بیان ما چون شمع یك سخن گذرد بر زبان ما

مدعی گر طرف مانشود صرفهٔ اوست زشت آن به که بآیینه برابر نشود

مقبول روزگار نگشتیم وایمنیم مارا که برنداشته چون برزمین زند

روشندلان حباب صفت دیده بسته اند روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست

نیروی تخیل :

ماز آغاز وزانجام جهان بیخبریم اول وآخر این کهنه کتاب افتاده است

شکر چشم تو کند محتسب شهر کزو هر کجا میکده ای هست خراب افتاده است

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت

زانقلاب سپهر دور وعجب دارم که بیقراری ما را بیك قرار گذاشت

تاشود قبرش زیارتگاه ارباب ریا خویش را زاهد بزیر گنبد دستار کشت

این غزل بدیع نمونهٔ کلام باانسجام وجملات مستحکم اوست که جز یکدو بیت آن بقیه بسیار معروف ودرموارد مختلف بدان استشهاد میشود :

پیری رسید ومستی طبع جوان گذشت ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکرد هر که ازاین خاکدان گذشت

ازدستبرد حسن تو بر لشکر بهار یك نیزه خون گل زسر ارغوان گذشت

طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی یاهمتی که ازسرعالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست درفکر نام ماندا گرازنشان گذشت
بی دیده راه اگرنتوان رفت پس چرا چشم ازجهان‌چو بستی‌از او میتوان‌گذشت
بدنامی حیات دوروزی نبودبیش آنهم کلیم باتوبگویم چسان گذشت
یکروزصرف بستن دل شد باین وآن روزی دگربکندن‌دل زین‌وآن‌گذشت

صائب: محمد علی صائب پس از کلیم ازبزرگان شاعران دور جهانگیروشاه جهان ومخصوصاً جلال الدین اکبر بودوی‌ازخانوادهٔ‌محترمی‌بودونخست‌در/۱۰۱۰/ هجری درتبریزتولدگشت وبعد دراصفهان تربیت شد. دراوایل جوانی سفرمکه ومدتی در کابل اقامت کردومورد‌توجه ظفرخان والی کابل که شخص‌صاحب ذوق ودارای قریحت شاعری بودقرارگرفت ودرمدح اوقصایدی بگفت. چنانچه قصیدهٔ معروفش دروصف کابل وگردیزبمدح وی محصول همین دور است که مطلع آن اینست:

(خوشاعشرت‌سرای کابل ودامان کهسارش که‌ناخن‌بردل‌گل‌میزندمژگان‌هرخارش)

صائب بوسیله ظفر خان بدربار شاه جهان آمد ودررکاب وی مسافرتها کردوباظفرخان کشمیرراسیاحت کرد وبعد بایران رفت وبدربارصفویهامدتی بسر برد وملك الشعراء شد، بالاخره در/۱۰۸۰/ وفات نمود.

صائب غزلیات اکثرشاعران رااستقبال کرده است ودرمقطع مصراعی از آن غزل راتضمین نموده، وی درتمام انواع شعروسخن طبع‌آزمایی کرده؛ قصاید مثنوی وغزل‌داردمگرغزلیاتش‌ازآندوی‌دیگربرتری‌زیادی‌دارد. طبع وی‌روان بود ومرتجلاً شعرمیگفت روزی این ترکیب راکه معنی نداشت بوی خواندند:

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن ومردن. صائب مصراعی بوی‌افزود:

بقدرهرسکون‌راحت‌بودبنگرتفاوت‌را دویدن،رفتن، استادن، نشستن،خفتن‌ومردن

صائب منتخباتی ازاشعارقدیمان ومتأخران درست کردکه استقبال نیکی یافت

چه وی اشعار بلند ونادری راانتخاب کرده بود که عصاره و جوهر دیوان همان شاعر بود واین انتخابات وی باشاعری وی برابر است. ازمختصات شعر صائب تمثیل است که آنرا ارتقای مزید بخشیدو برای مضامین اخلاقی خاص کرد. دراشعارش مضامین خیالی وافکار بکر بکثرت موجود است. فصاحت زبان استحکام جملات وانسجام الفاظ وبکار بردن محاورتهاو برابرتری بخشیده ازمفردات اوست :

شب که صحبت بحدیث سر زلف تو گذشت هر که برخاست زجاسلسله برپا برخاست

یادگار جگر سوختهٔ مجنون است لاله ای چند که ازدامن صحرا برخاست

گفتگوی کفر ودین آخر بکجا میکشد خواب یك خواب است امامختلف تعبیرها

نه شبنم است چمن رابروی آتشناك عرق زروی تو کرده است گل بدامن پاك

توفکرنامهٔ خود کن که می پرستان را سیاه نامه نخواهدگذاشت گریهٔ تاك

دلم بپاکی دامان غنچه میلرزد که بلبلان همه مستند وباغبان تنهاست

چشم عاشق زتماشای توچون سیرشود هرنگه سلسله جنبان نگاه دگراست

اینقدر کزتودلی چندشودشادبس است زندگانی بمرادهمه کس نتوان کرد

عشق بی پرواچه میداندزیان وسودرا شعله یکسان میشما ردبیدمشك وعودرا

غیرازخداکه هرگزدرفکرآن نبودی هرچیز کزتوگم شدوقت نمازپیداست

کثرت موج ترادرغلط انداخته است ورنه در سیهٔ دریاگهررا زیکیست

دوردستان راباحسان یادکردن همت است ورنه هرنخلی بپای خودثمرمی افگند

ج: ادبیات درعصر درانیها ۱۱۱۹ - ۱۲۵۸ هجری:

۱- ادب پروری هوتکیها وجنبش ملی:

بالاخره هوتکیها درافغانستان بامیرویس برسراقتدارآمدند وبا شهامت تمام قندهار وبرخی حصص راازصفویها استرداد نموده (۱۱۱۹) باصفهان (پایتخت ایران آنروز) حمله بردند وآنجارااستیلانمودند وشاه عباس باکمال احترام تاج شاهی

خودرا بسرشاه‌محمود هوتکی گذاشت، که‌وی امپراتورافغان وایران گشت (۱۱۳۵).
این خانواده علم دوست وادب پرورچه بزبان دری و چه بزبان پښتو توجه عمیق مبذول داشتند وشهزادگان هوتکی بعلم وادب میپرداختندواهل فضل وشعرنزدشان گرامی بود.

پس ازینکه حاجی میرویس غاصبان‌راازمملکت بیرون راند وحکومت افغانستان رابنیادگذاشت، فرصت دست دادکه بفرهنگ وعلوم بپردازند. پس ازوفات میرویس شاه محمود پسرش بسیستان و کرمان لشکر کشید وچون در(۱۱۳۵)بتسخیر اصفهان پرداخت. برادرخودشاه حسین‌رادرقندهارپادشاه ساخت وازفراه‌تاغزنه‌را باختیار اوگذاشت وخطبه وسکه بنامش کردند.

شاه حسین پادشاهی فاضل وشعردوست بودکه در(۱۱۱٤) متولد شد ونزد ملا یارمحمد هوتك تحصیل کرد، فقه، تفسیر، منطق وبلاغت آموخت.

صاحب‌گنجینهٔ پنهان یا(پته خزانه) مینویسدکه شاه حسین درارگ قندهارهفتهٔ یکروزدرکتب خانه دربارمیکرد ودرآن مجلس ،عالمان، شاعران وفاضلان جمع میشوندکه‌مؤلف کتاب نیزدرآنجمله میبود وابیات واشعارشانرا بقلم مینوشت. گویدکه کتاب دیوان شاه مرتب شده‌گاهی به پښتوشعرمیگوید ووقتی بپارسی میل میکند شاه حسین درهردوزبان مقتدربود وشعرمیگفت. سپس شعرسروده را باستاد العماء ملایارمحمد قراءت مینمود تاسهووسقم آنرا زایل کند ومینویسدکه دراشعار پادشاه سهوکمتر دیده میشد وهمهٔ عالمان ببلاغت وفصاحت آن قایلند و بشنیدن آن مایل شاه حسین کاتبان رابپشاورفرستاد تانقل‌دیوان رحمان‌بابارابیاورند.همچنین به‌محمد هوتك مولف این کتاب بنابرتألیف «خلاصه الطب» درعلم طب صد صلاصله داد.

محمدهوتك مینویسد، روزی درقصرپادشاه‌مجلسی‌بودوفاضلان وعالمان‌درآن فراهم آمده بودند، ناگاه خبررسیدکه قاصد آمده است وازجای دورپیغام آورده

است. ملازعفران بیرون رفت پس ازمدتی بمجلس آمدومژدهٔفتح شال وژوب را داد وبربدآهت شعری درتبرك آن عرض کرد ودرآن شال زعفرانی خواست. پادشاه شال زعفرانی بوی داد ودرمجلس بتمام حاضران شالهابخشیدوبانعام پاد شاه سربلند شدند. ریدیخان باشاه محمود باصفهان رفت وشرح جنگاوریهای ویرا بچهارهزاربیت نوشت و(محمود نامه) اش گفت. دربرابرهزارطلاصله گرفت. اما آن صله درچند روزصرف یاران کرد.

بیست ودوتن ازشاعران دربارشاه حسین راکه غالباً بهردوزبان دری وپښتو شعرمیسرودند، محمد هوتك (بشمول خودش وپدرش) درتذکرهٔ خود باشرح حال ونمونهٔ کلام یادکرده است وپنجنفراززمان شاعرآندوررامعرفی میدارد که مشهورترین آنهازینب دخترمیرویس خواهرشاه محمود وشاه حسین است، که بافضل وکمال بوده بزبان دری وپښتوشعرمیسرود. مرتبه ایکه درمرگ شاه محمود برادرش سروده خیلی پرسوزاست.

امادولت هوتکی باعمرکم وگرفتاریهای زیاد، فرصت بیشتروزمینهٔمساعدی برای ارتقای علم وادب درکشورنیافت وشاهان سدوزایی نیزبیشتربمجادلات علیه انگلیسها درهندوتوطهٔ هایشان درداخل وخانه جنگیهامصروف شدندواز توجه شان بفرهنگ وهنر کاست، امابا آنهم برخی ازین شاهان خوداهل ذوق وادب بودند.

۲ـ پادشاهان شاعر: احمد شاه، تیمورشاه، شاه شجاع:

اعلیحضرت احمدشاه درانی مؤسس سلاله سدوزایی افغانستان است. وی یکی از سپهسالاران نادرافشار بود که پس ازقتل نادردر قندهار بسلطنت رسید. باوجود گرفتاریهای حربی، تنظیم کشوروحمله های متعددواشتغالات سیاسی پادشاه علمدوست وعادل بود. وی دارای یك دیوان بزبان دری ویك دیوان بزبان پشتو بود. ازوست:

مابصلحیم و فلك درپی جنگ است اینجا دل ازین حادثه بسیار بتنگ است اینجا
ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا تختهٔ کشتی ما پشت نهنگ است اینجا

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد مظلوم از در او نا شاد رفته باشد

اعلیحضرت تیمورشاه پسرش که پایتخت را از قندهار بکابل نقل داد وبه‌ادب ودانش میپرداخت، دیوانی ازومانده‌است که اخیراً نسخه‌ای‌ازآن بقلم غلام محمد کابلی ازطرف صدراعظم دکن بدست آمد ودارای ۲۱۹ غزل و پانزده رباعی ویکتعداد ابیات‌است. یك‌نسخهٔ‌دیگرآن‌در کابل‌دیده‌شده،نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ عبدالمحمد مدیرچهره‌نمای قاهره‌میباشد. اینك‌نمونه‌های‌ازوی‌را اینجادرج‌میکنیم :

شکوه‌از کوکب اقبال ندارم تیمور تخت‌شاهی‌بوداز طالع فیروزمرا
میکنم تیموردایم شکر احسان خدا داده تخت‌سلطنت آن‌ذات بیهمتامرا
چون از کمین سرما ترکان گشادند بر کوهسار کابل خفتان‌زنقره دادند
سلطان‌دی‌چوبگذشت برتخت‌عاج‌فوجش دست‌ادب بسینه در پیش استادند
فرمود تا نمایند تاراج گلستان را دست تطاول آنها بر گلستان گشادند
اشجار باغ یکسر بی برگ و بار گشتند داد برهنگی را اطفال شاخ‌دادند
چون فوج دی درآمد در باغ بهر یغما شمشاد عرعرو سرولرزیده استادند
گلشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا ریحان‌و سنبل‌و گل برمرگ‌دل‌نهادند
شد موسم زمستان مستان‌به بزم شادند درهای‌عیش‌وبررخ‌ازهرطرف‌گشادند
مطرب بده بشارت «پیران پارسا را» شکرانه گو حریفان‌در پای‌خم‌فتادند
گلبن شگوفه دارد از برگ در گلستان جمعی برآن تماشا روسوی‌باغ‌دارند

اعلیحضرت شاه‌شجاع پسرتیمورشاه نیز به‌ادب وشعر پرداخته. دیوانی بزبان دری‌دارد که‌غالب‌اشعارش‌را درزندان‌لودیانه‌هندسروده. این کتاب‌درهند بمراتب چاپ‌شده‌ونسخه‌های مغلوط آن بدست‌است. شاه‌شجاع‌نثرنویس‌نیز بوده‌است‌ودر کتابی که بواقعات شاه‌شجاع‌موسوم‌است وازطرف منشی‌اش نگاشته شده‌است، قسمتی‌را خودش‌بحیث‌خاطرات نگ شته‌است.

-شهزاده نادرپسر دیگرتیمورشاه نیز شعرمیگفته‌است: که‌درزمان سلطنت‌زمان‌شاه

بعمر ۲۱ سالگی درسال (۱۲۳۰) فوت کرده ودرچهارباغ عمومی کابل دفن است .

هرچند بشاهـزادگی مشهورم نبو د سرو برگ سلطنت منظورم
از سلسله نا در و تیمو رم لیـك نادر بگـدایـی درش مسرورم
نادر چه شد از صلب شهٔتیمورم از دودهٔ نادر بـجهان مشهورم
گردوست گدای درخویشم خواند عا رست ز ملك قیصرو فغفور م

از شهزاده نادرپسر شاه شجاع متخلص به «دری» که شعر میسروده:

بتی دارم بروچون مه ولی چشمان مستستش دوافعی حلقه ها بربسته وبـرگل نشستستش
کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تاگوشش مژه خنجر بدستستش نگه ناوك شکستستش
برخ زلف سمن فرساز فرط جوش استغنا چون زلف گل فگندستش جوسنبل بر شکستستش
طمع زان ترك تاتاری مدارید ازوفا داری که هر عهدیکه هستستش بیك نا گه شکستستش

۳- سبك بیدل وافغانستان :

حضرت میرزاعبدالقادر بیدل طوریکه دیدیم ازبزرگان شا عران سبك معروف بهندی وبزرگترین عارف ایندورست، که یکی ازپدران وی ازبدخشان بکابل آمده بعد بهندرفته اند وبنابر مطالعات اخیر بیدل را پس ازوفات ودفن در دهلی پسانها بکابل نقل داده، در حوالی خواجه رواش کابل بخاك سپرده اند . بیدل یگانه شاعر بزرگ ودارای مکتب مستقلی است درین عصر که ازحیث عرفان وتصوف درحلقه های ذوق وحال افغانستان مقام ومنزلت بلندی را کسب کردوپس از مولیناجلال الدین بلخی بزرگترین شاعر عارف پنداشته شده، مورد احترام واراد تمندی قراردارد.

کلیات وی اعم ازدیوان غزلیات ونثروی مخصوصاً چهارعنصر درمجالس ادبی خوانده می شدو بنابر رشتهٔ وطنداری باعلاقه وحرارت تام اشعارش نقل قول واستشهاد میشد. دربدخشان ومزار شریف مخصوصاً به بیدل وکلیات اوارادت خاصی ورزیده میشود که حتی درهرخانه پس ازقرآن کریم یك جلد کـلیات بیدل موجوداست. در پنجشیر نیز بیدل خوانده میشد. همچنین درکابل وسایر نقاط افغانستا ن بحدی به آثار

بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته‌است. بنابر این سبك بیدل در افغانستان بیگانه نبوده همه کس حتی بیسوادان در طول حیات خویش لااقل چند غزل او را شنیده و یا چند بیتی از او بیاد دارند.

چون نظم و نثر بیدل معیار شعر شناسی و سخن سنجی گشته، شاعران و اهل حال کنایات ویرا بحیث منبع و منشاء الهام دانسته بدان مشغول شده‌اند، از وی پیروی و اقتفاء کرده اند، غزلهای ویرا مخمس کرده‌اند؛ شعر و نثر و حتی تصوف و عرفان ویرا سر مشق و نمونه قرار داده‌اند. در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت مردم را برانگیخته بعلاوهٔ سخن گرم و آتشین، روح رادمردی، راستی و یك دنده بودن، همت عالی، طبع بلند او که با روحیهٔ سلحشورانه و یك دند مردم کهسار افغانستان ساز گار است و بدان علاقمندند، استعمال لغات و کلمات دری مروج در افغانستان است که آثار خود را بزبان افغانستان نگاشته ازین است که این شاعر بزرگ و ملی افغانستان همواره بر شاعران ما بعد موثر بوده، سبك و شیوهٔ وی را پیروی کرده‌اند و تا هنوز شاعران بزرگی پیروی و اقتفاء میکنند.

۴- شاعران برجستهٔ دورسدوزاییها: احمد انصاری، عاجز و عایشهٔ درانی:

ازمعروفترین شاعران متصوف ایندور که درحلقه حال و ذوق شهرت و تأثیر بسزا دارد، سعدالدین احمد انصاری مشهور بحاجی صاحب پایمنار صوفی باذوق است که کتاب «شور عشق» ویرا صوفیان بذوق میخوانند.

مولد و موطنش ده یحیی ازحوزه کابل است، مولفات وی آنچه مشهور است «شور عشق»، «شورش عشق»، «جوش عشق»، «رموز عشق»، «ساز عشق»، «نیرنگ عشق»، «فرهنگ عشق»، «آهنگ عشق»، «یمین الایمان»، «کشف المحققین»... اند که بیشتر تصوفی و عرفانی است. احمد انصاری بسفر حج نیز رفته در سال ۱۱۷۱ بوطن مراجعت کرد و بارشاد در طریقهٔ غوثیه میپرداخت. از وست:

ففروا الی الله

زهرخیال که‌داری بخویشتن بگریز بگفتمت که‌زا طوا رجان وتن بگریز
نگویمت که‌برون شوزمالك چهار ارکان سفرزهستی خودکن ازین وطن بگریز
به‌پنج حس مکن اوقات خویش را ضایع درون خلوت دل شوزانجمن بگریز
جمال بهرهٔ کون ومکان حجاب دل است نظر بهو کن و لب بند در کفن بگریز
اگربعصمت ارواح پرده می پوشی چو یوسف ازدرتن چاك پیرهن بگریز
نشین غریق تصورچوصورت دیوار زخوردوخواب وزکردارمردوزن بگریز
بخاکروبی درگاه اهل دل میکوش بدستگیری یزدان زاهرمن بگریز
زشورعشق نکردی بگوش دل چیزی بیك نگاه بهستی ذوالمنن بگریز

میرزالعل محمد عاجز پسر ملاپیر محمدطبیب، از طبیبان دربارتیمور شاه سدوزایی بود که درسیاه سنگ کابل دفن شده ودیوان شعر داردودر شعرخود ازبیدل پیروی نموده است. وی دو اثر نثرهم دارد. شاعرخوب وباذوق بود، دیوان اومتضمن قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات ومعما میباشد.

تازه روباشدجنون ازداغ سودای دلم خال روی این عروس است ازسویدای دلم
میکند هرشب مشام آسمان راعطربیز آه یعنی عنبر سرجوش سودای دلم
تاتوساغرمیکشی بامدعی درانجمن ازمی حسرت شود لبریزمینای دلم
تاخیال چشم مستت را تصور کرده‌ام موج خیزگردوحشتهاست سودای دلم
دررهٔ خوبان درستی ازمن بیدل مخواه صدشکن دارد ززلف اوسراپای دلم
جامهٔ دیوانگی رادرازل ازروی صنع دوخت خیاط ازل برقد وبالای دلم
هرطرف ازداغ گلها کرده چندین لاله‌زار میتوان ماندگهی بهرتماشای دلم
«عاجزم» درانتظاریك تماشاعمرهاست چشم شوخت برنمی آرد تمنای دلم

ازنثر مصنوع اوست که بنظم هم خوانده میشود:

ذات والاصفات وحان زمان ـ منبع جود ولطف بی پایان باد+ عین ملجای عاجز

افغان- وقوی ساز بیچارگان و هر افغان - سلمه الله دایماً دایم سایهٔ پررافت یزدان باد + عرض اینکه - یوم + که من زار و عاجز و حیران را- بهمراه خود از الطاف جانب باغ خود در رکاب کشان + برده بودند از برعطیه جاوید فخرم باوج کاه کشان سر رسانیده بود چاشت بباغ + میوه اقسام بود - لیک از آن ...

. . .

از زنان شاعر این دور که در عصر تیمور شاه میزیسته عایشه درانی دختر یعقوبعلی خان توپچی باشی قوم اچکزی ساکن اونچی باغبانان کابل است. دیوانش در سال ۱۲۳۲ تمام شده، این بیت بدیع را بربداهت در وصف غروب گفته:

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون　　مگر خورشید را کشته که دارد دامن پرخون

پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر در سال ۱۲۲۷ کشته شد از مرثیه ایکه گفته اینست:

رنجها بسیار بردم ای ضیا چشم من　　صفدر میدان شدی هم شاعر شیرین سخن

عاقبت از گردش افلاك و بخت واژگون　　خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چون کوهکن

مرحوم م. ح ژوبل

ادبیات عامیانهٔ دری

نگارنده : عبدالقیوم قویم

-٤-

سرود :

کلمهٔ سرود درلغت معنای سخن، تفن ، خوانندگی ،سماع، رقص وآواز (۱) را می‌رساند . امادراصطلاح عبارت ازشعری است که سرایندگان آنرا توأم با آهنگ موسیقی و یا تنها با آوازمی‌سرایند . سرود ها نشانهٔ ذوق و علاقهٔ مردم ودرحقیقت منعکس کنندهٔ عواطف واحساسات آنها درموارد گوناگون به انواع مختلف است. سرودها ازضروریات اساسی زندگی انسانی نشأت کرده‌بدان سبب لازم است دربارهٔ آنها عمیقاً مطالعه وتحقیق بعمل آید . سرودها ازقدیمترین روزگاران به اینطرف تخم انکشاف هنرگویندگی بوده است، انسانهای بدوی که پای‌کوبان ودست افشان بصورت دسته جمعی ، لحظات متوالی را درسردادن آواز های سرورانگیز وهیجان‌آور توأم با بلند کردن صداهای شبیه به دهل یا کدام آلهٔ دیگر ، مثلاً شاخهای سوراخ شدهٔ حیوانات وحشی که تولید صدامی‌نموده، صرف می‌کرده اند؛ یا انسانهای کنونی که سرودهای نغز وفرح بخش می‌کنند وآنهاراتوأم با آلات موسیقی ویابصورت جداگانه می سرایند . گویا احساسات وعواطف خویشتن را بروزمیداده اند. آنها درحقیقت هردو گروه انسانی(بدوی ومتمدن) هنرگویندگی وخوانندگی را ابراز داشته اند. منتهاگروهی بشکل ابتدایی وگروه دیگربه قسم منکشف ،عملی‌را دریك ساحهٔ معین انجام داده است . لیکن با غور

---

(۱) فرهنگ نفیسی ج سوم ص ۱۸۹۰ . فرهنگ اندراج ج سوم ص ۲٤۲ .

وتعمق میتوان پایه ومایهٔ این هنرمنکشف را درآن هنرابتدایی جستجو کرد.

دراینجا یك نکته را باید خاطرنشان ساخت ، وآن اینست که کلمهٔ سرود باید به معنی وسیع آن استعمال شود تا صرف پای جنبهٔ موسیقایی آن درمیان نیاید. دراینصورت مقصد ازسرود همان اشعاری است که مردمان گوشه های مختلف کشور، درمواقع خاص بوسایل گوناگون آنرا می‌خوانند.

گویندگان بسیاری ازسرودها ،مانندگویندگان بسیاری از دوبیتی‌ها معلوم نیستند. بنابران سرودمال مشترك افرادیك جامعه است؛ این بخشی ازادبیات عامیانه مانند سایربخشهای آن محصول انعکاس زندگی معین اجتماعی است ودرحقیقت زندگی اجتماعی انسانها یگانه سرچشمهٔ همهٔ بخشهای‌ادبیات است . بدین ملحوظ تحقیق دراین موضوع ازضروریات است . تحقیق دراین ساحه ممکن است از نگاههای گوناگون صورت بگیرد. مثلاً ازنگاه شکل وازنظرمحتوی. مگربدبختانه تاکنون دراین موارد یاهیچ تحقیق صورت نگرفته ویا اگر صورت گرفته باشد ، نمیتوان انگشت تأیید برآن گذاشت . درمورد شکل اول که وزن سرود ودیگر اشعار عامیانه را دربرمی‌گیرد، نخستین بار کسیکه متوجه شده ، پروفیسور « مار» زبانشناس ومستشرق شوروی است . او وقتیکه دربارهٔ یافتن وزن اشعارپهلوی سخن می راند ، توجه‌متتبعین را درخصوص تحقیق اوزان اشعار محلی و عامیانه معطوف می‌سازد(۱) . اشعار عامیانه را طوریکه بعضی‌ها کرده اند - نباید یکسر به محك اوزان عروض بیازماییم ؛ بلکه باید دقت نماییم که وزن هجایی بهترین قالبی است که اشعارمحلی وعامیانه درآن ریخته شده است . این حقیقت در سرودهای قدیم دری‌که فعلاً درتاریخ ادبی ماموجود است نیزصادق میباشد.

تحقیق دربارهٔ محتوی سرود وسایر اشعار عامیانهٔ دری نسبت‌به وزن وشکل

---

(۱) تحقیق انتقادی درعروض فارسی تألیف پرویز ناتل خانلری ص ۲۹

آن بیشتر حایز اهمیت است. زیرا اینگونه اشعار در هرشکل و وزنیکه باشند، منظور اساسی از آنها معنی ومفهومی است که در آنها پرورده شده است . این معنی ومفهوم انعکاس ازعواطف واحساسات مردم است . عواطفیکه ازخوشی وغم ، لذت و رنج ،آرامی وناآرامی ، کامیابی وناکامی ، جوری وناجوری ومسائل گوناگون دیگر نشأت کرده است .

اینك پاره‌یی ازسرودهای ولایات تخاروبدخشان را برمی گزینیم وتا جاییکه لازم افتد درمورد هریکی ازآنها بحث می‌نماییم . مایقین داریم ارزیابی ومطالعهٔ این میراث ادبی برای محققان تاریخ ادبی کشورما که می‌خواهنددرفراهم آوردن یك تاریخ ادبی با ارزش گامهای متین وهمه جانبه بردارند خالی ازفایده نخواهد بود .

الغانه جان

الغانه جان نام سرودی است که دراثنای یك نوع بازی که تقریباً شبیه به اتن ملی پنبتونهاست ، خوانده میشود . دختران خردسال وبعضاً پسران خرد سال‌بالای بامها ودرمیدانهای هموار ، دست بدست یکدیگر میدهند وگردیك دایره ، رقص کنان این سرودرا باآواز بلند وباترتیب مخصوص می خوانند :

الغانه جان الغانه
تهٔ توت بیدانه
صندوق سرخ یکدانه
تکیه نکن میشکنه
ای(۱)جمال(۲) بافتم
او جمال بافتم
پس‌پشت پر تافتم

(۱) بکسر الف مخفف این . (۲) جمال: اینجا موی‌سر(گیسو).

میرماه بوده گندکرد
صد طلاق زن کرد
«عبدالله‌جان» در کتل
اسپش «گل کبوتر»
نیزه زده در جگر
کوخور(۱)خون‌جگر
قو قوی «اوسی»
قو قو برگ چنار

ای‌جمال کیستک
این‌جمال او سی
اوسی کار دکشید
میرما بار کرد
سوی «قالمنزار» کرد
قالمنزار ره‌لاله گرفت
خون گوساله گرفت
کوچک کوچک دنباله
ماره کجامیبره
خانهٔ «محمدولی»
محمدولی کشته شد
کشته و درمانده شد
غژغژك (۲) بخت‌تو

(۱) خور: خواهر. (۲) در این سرود بعضی ازکلمه های‌لهجه‌های‌پا میری‌دیده‌میشود.

در کوچیکا تخت تو
آوی چلم موی تو (۱)
کلچهٔ فتیر (۲) روی تو
«میرزا ملک» شوی تو
الغانه جان الغانه
الغانه جان الغانه
تهٔ توت بیدانه
دختر کامی خانه

در این سرود طوریکه ملاحظه میشود ، نام بعضی اشخاص آمده است . چنین می نماید که اینها اسامی قهرمانان محلی بوده است . گویا ایشان از طرف امیری بجنگ فرستاده شده اند ، مگر قوای متخاصم آنهارا نابود ساخته است . نام این اشخاص ظاهراً «عبدالله جان» و «محمدولی» است . گر چه اینها کشته شدند ، اما خواهری نداشتند که سوگواری کند و بر مزار آنها اشک بریزد ، «میر» برای گرفتن انتقام صدسوگند می خورد ، لیکن معلوم نیست که بکام خویش می رسد یا نه در این سرود بیک نام دیگر (اوسی) (۳) برمی خوریم . این شخص ظاهراً نبرده وجنگ آور می نماید ، اما آشکار نیست که وی از طرفداران محمدولی و عبدالله است یا از مخاصمان ایشان . «میرزا ملک» نیز یک نام دیگر است ولی جز اشاره یی از پیوند وی با زنی دیگر کدام مطلبی در بارهٔ وی ارائه نه شده است .

---

(۱) در نزد عوام عقیده است که آب چلم وی سر را سیاه و دراز می کند

(۲) کلچه فتیر: اینجا به معنی گرده است در اصل فیتر یک قسم نان ضخیم گرد میباشد و در اینجا روی به فیتر تشبیه شده و وجه شبه گرد بودن است .

(۳) این نام مشابه است به نام «اوسی خان» یکی از قهرمان قصهٔ «گورآغلی» (در گورزاده شده) جائیکه هیچ دلیل وجود ندارد که این «اوسی» همان «اوس خان» فرزند گورآغلی سلطان باشد که در باره وی تقریباً بیش از پنجاه قصهٔ هیجان انگیز عشقی در حافظهٔ بعضی از دری گویان ولایات شمالی و شمال شرقی کشور است.

قاقا

قاما ای قاقا

تهٔ توت خا نقا

خانقابازار رفت

باگریه وزاررفت

کیلینچه(۱)خمیر کرد

باوام به‌ایزم (۲) رفت

داس وبندش گر م شد

داس‌وبندش باغ‌ما

سیب‌سرخ ونار ما

مهمان‌نو

ای (۳)بالااومیایه

بوی‌پلاومیا یه

خانه ره جا ر و کنین

مهمان نومیایه

یا رك جا ن

یارك‌جان بیابکابل رو یم

گابه‌کابل گاه‌به‌سیل گل رویم

قمری شوم‌دم (٤)لوی (۵) دالانت ا ی

یله کنم قنف گریبانت ای

خاك شوم‌دم‌صف‌مژگا نت‌ای

---

(۱) کیلین : سنو　(۲) — ایزم: هیزم — مفتح ا لف‌مخفف از (٤)　دم : دره لو: لب

دگانه (۱)

دگانه‌جان دگانه

بیریم تهٔ دولا نه(۲)

جرینگس (۳)دستوانه

دری(٤) سال وزمانه

غنیمتیم دگانه

بخوان بیتی دوستا نه

سرودفوق‌را دختران وزنان دراوقاتیکه به سیل وتفریح میروند ، می‌خوا نند

کرتهٔ مخمل

در کپه‌روفتگی

گل‌بادام ریختگی

درتنهٔ جوره(٥) جان

کرتهٔ بخمل دوختگی

این‌سرود نمودار احساس مردیست که رفیقش را در لباس مخمل می بیند، درحالیکه‌اودرداخل کپه‌و(خرگاهیکه ازبوریا ساخته‌شود) خودکه پیش روی آن پرازگل بادام‌است،نشسته‌است .

دختر چادرنشین

دخترم سر پشنه

چادر زده وششته

---

(۱) دگانه(دوگانه): یار ،رفیق، خواهرخوانده.

(۲)دولانه: نام میوه یی است‌بشکل‌لوکات

(۳)جرینگس: صدا،آواز

(٤) دری: دراین(٥)جوره: یار ، رفیق

سفید ماله می‌جوشد (۱)
قروت کده می فروشه
شال چیت کده می‌پوشه

دراین سرود ظاهراً احساس مادری نمودار است که دربارهٔ دختر چادر نشین خویش می‌سراید، دختران وزنان چادرنشین ومال دار درکوه های سرسبز چادر می‌زنند وتا موقع رسیدن سرما ازپول شیروقروت ضروریات زندگی خودرا تهیه می کنند ،طوریکه درسرود بالا می‌بینیم ،از پول قروت دختری برای خودش «شال چیت »می خرد وآنرامی‌پوشد .

این بود چند سرود گزیده ازادبیات عامیانه‌مردم بدخشان وتخار. همانطوریکه مانتوانستیم به‌سبب اطالهٔ کلام تمام دوبیتی‌ها راجمع وبه‌خواننده ارجمند تقدیم کنیم ،همینگونه نیز نمی‌توانیم همهٔ سرودها راجمع‌آوری نموده‌برای مطالعهٔ علاقه مندان تقدیم داریم ، امیدواریم این‌مختصر بتواند نمونه‌یی ازاحساسات وعواطف یک تودهٔ عظیم باشد وماتوانسته باشیم دریچه‌یی‌را برروی خوانندگان باز کنیم تاازآن دنیای بزرگ ادبیات مردم‌را ببیند ودرزیبایی‌های آن محظوظ شوند .

باقیدارد

۱-می دوشد.

منظومهٔ هشت بهشت امیرخسرو دهلوی

شمهٔ از تاریخچه آموزش آن

آقای جعفر افتخاری استاد پوهنتون تاشکند ، مضمونی در بارهٔ «هشت بهشت» امیرخسرو بلخی جهت نشر به مجله ادب فرستادند. مدیریت مجله ادب بمنظور اینکه خوانندگان عزیز این مجله از روش تحقیقات دانشمندان همسایهٔ ما شوروی درزبان و ادب دری آشنایی حاصل کنند . این مضمون را به چاپ میرساند . البته هرگونه تحقیق درپدیده های علوم اجتماعی نمیتواند از جهانبینی های فلسفی جدا باشد . نویسندهٔ محترم نیز با اتکاء باین اصل تحقیق مفیدی در بارهٔ «هشت بهشت» شاعر بلند پایه زبان دری بعمل آورده اند .

«ادب»

شاعر شهیر وادیب برجستهٔ قرن چهاردهم شرق ، امیرخسرودهلوی از جملهٔ سخنوران پرکار وپرمحصولیست که آثار گرانقدری اعم ازمنظوم ومنثور ازخود به میراث گذاشته است . مآخذ وبرپایهٔ آنها برخی ازدانشمندان ومحققان علوم زبان وادبیات وتاریخ ادبیات مجموع آثاراین شاعر بزرگوار را درحدود ۱۰۰ کتاب قید کرده ونامهای بسیاری از کتب وداستانهای مذکور را ذکر کرده اند . اطلاعات

آقای محمد ابراهیم خلیل ، دانشمند افغان دراین زمینه جا لب است (رجوع شود به کتاب شرح مختصر احوال و آثار امیرخسرو (ص ۷۹-۸٦ چاپ کابل) درمیان بیست وپنج اثرشاعر که ازدستبرد حوادث زمان مصؤن مانده و تادوران مارسیده‌اند . منظومه (هشت بهشت) دارای امتیازخاصی بوده و مقام مخصوصی را احراز مینماید . بعضی ازتذکره نویسان ونقادان همچنین خودشاعر به این امتیاز اشاره کرده است .

درفصل سبب نظم کتاب ، همین منظومه باچنین ابیاتی روبرومیشویم :

... کاولین نکته‌گرچه چست بود — آخرین بهتر از نخست بود
مردهرپیشه راکه پیش کند — آن نکوتر بود که بیش کند
کر سعی کش درود گرسازد — هرچه پس تر لطیف ترسازد
این ورق راچنان کنم تحریر — که نیابیش در زمانه نظیر
حقه بگشادم و شکر چیدم — چاشنی را نمونه برچیدم
جزعه ایراکه عقل چید ازوی — همه‌ریزم در این قرابهٔ من
هریکی را بهشت نام کنم — حوروکوثرد روتمام کنم
هفت باشد بهشت وکوثرهفت — هشتم آن کاندرو بود هرهفت
پس نویسم بکلک مشك سرشت — نام این هشت خانه (هشت بهشت)
تا کسی کاندرو گذر یابد — بی قیامت بهشت دریابد
خود بر آن دل که حازن هنراست — هر بهشتی قیامتی دگر است
گر بود فاقد خزانهٔ راز — داند اندیشهٔ مرا پرواز
ور زدانش نباشدش پیوند — هم بافسانهٔ شود خرسند
چون من ازخاطر سخن پرداز — کردم آغاز این صحیفهٔ راز
زیورش کزمن آید آن پرداخت — سازمش آنچنانکه بایدساخت

وان دگر زیوری که نتوان داد آن خدایی بود خدای دهاد

چنانکه در ابیات فوق دیده میشود امیرخسرو (دهلوی به ماهیت ممتاز آخرین منظومهٔ خمسه‌خویش (هشت بهشت) بکرات اشاره کرده است.

میتوان گفت که تقریباً همه محققان و نقادان معروف و تذکره نویسان مشهور شش قرن اخیر ضمن شرح ویااظهار نظر در بارهٔ احوال و آثار شاعر به‌منظومه مزبور نیزاشاره نموده ونمونه هایی از آن ضبط کرده اند که ضیاالدین برنی، دولتشاه سمرقندی، رضاقلی خان هدایت، عبدالرحمن جامی، شبلی نعمانی، وغیره از آن جمله اند. ازمحققان معاصر ا.ا. یمونف. برتلس. ا.ا. ستاریکوف، یان رپیکا، سعید نفیسی، محمد معین، ابراهیم خلیل، واحد میرزا، عبدالغنی میرزا ایف غضنفرعلی یف، طاهرمحرم اوف، محمد وفا، سلیمان اشرف، حسین فرید، منشی فاضل، ودیگران در کشورهای مختلف جهان ضمن تحقیق درمیراث ادبی شاعر وروشن ساختن فعالیت هنری و ادبی اوبهٔ نحوی ازانحاء پیرامون منظومه (هشت بهشت) نیز کم وبیش سخن گفته اند.

ازدوران زندگی شاعرتازمان مااستنساخ آثاراوازجملهٔ (هشت بهشت) مانند یکی ازعنعنه های ملی پیگرانه وبطورمنظم دوام داشته است. این تداوم وکثرت استنساخ ازطرفی به‌گسترش ورواج اسلوب شعری وروش ادبی‌وفنی شاعر در مشرق زمین‌یاری‌نموده وازطرف دیگریکی ازسبب های ایجادتحریفات وتناقضات درترکیب متون منظومه های اوگشته است.

اتحادشوروی یگانه کشوریست که بهترین و کاملترین نسخ میراث ادبی امیرخسرودهلوی درگنجینه های آثارخطی کتابخانه های آن موجود میباشند. قدیمی ترین نسخه خطی منظومه مزبور بادوداستان دیگر ازخمسهٔ امیرخسرو که درسال ۱۳۳۵ میلادی توسط شاعرشیرین‌سخن وغزلسرای‌مشهورزبان دری خواجه حافظ شیرازی‌استنساخ شده‌است تحت‌شماره ۲۱۷۹ ومعاصرترین نسخهٔ‌خطی‌منظومهٔ

(هشت بهشت) که توسط محمد یعقوب کاتب در سال ۱۹۱۰ میلادی بسفارش سید محمد رحیم خان درشهرخیوه استنساخ شده است تحت شماره ۱۰٦۸ ازجملهٔ نسخ خطی بسیاری میباشند که درشعبهٔ آثارخطی کتابخانهٔ انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم جمهوری شوروی ازبکستان بنام ابوریحان بیرونی حفظ میگردند.

درفاصله بین این دوتاریخ یعنی ازسال ۱۳۳۵ تا سال ۱۹۱۰ تعداد بیشماری از منظومهٔ (هشت بهشت) شاعرخواه درجزء خمسه وکلیات امیرخسرووخواه بطور جداگانه ومستقل درمناطق مختلف ودورانهای مختلف استنساخ گشته اند. که مشخصات دقیق بالغ بر ۳۸٤ نسخه ازآنها برای ما معلوم است وفهرستی از آنها تنظیم نموده ایم.

بنا باطلاع خانبا با مشار (رجوع شود به کتاب مؤلفین کتب چاپی «عربی وفارسی» جلد اول، الف، سال ۱۳٤۰ شمسی، ص ٦۷۳) منظومهٔ (هشت بهشت) امیرخسرودهلوی بارهاچاپ ومنتشرشده که چاپ سنگی تهران درسال ۱۲۸۹ قمری، چاپ سنگی بمبئی درسال ۱۳۳۷ قمری. چاپ لکنهو درسال ۱۲۹۰ قمری. چاپ هند (بی تاریخ) ازآن جمله میباشند. ضمناً باید گفته شود که درسال ۱۹۱۸ میلادی نیزمنظومهٔ مزبور بامقدمهٔ مفصلی بزبان اردو وبا برخی تحاشی ازطرف سلیمان اشرف درشهرعلی گره بچاپ سنگی رسیده است.

لازم به تذکر است که نسخ مزبور خالی ازلغزش ها وتحریفات عمدی وغیرعمدی نمی باشند.

ازدانشمندان شوروی مرحوم ۱۰۱ استاریکوف نخستین محققی است که در آثار امیر خسرودهلوی مطالعهٔ دامنه داری آغاز کرد ودایر به منظومهٔ (هشت بهشت) رسالهٔ علمی نوشت که ضمن آن به تحلیل ادبی یکی ازفصول آن اقدام ورزید.

عدهٔ زیادی ازشعرای شرق که دردورانهای بعدازوفات امیرخسرودهلوی عنعنهٔ خمسه سرایی را ادامه داده اند، طبق اظهارات خودشان وبشهادت نتیجه گیری

هاییکه درجریان مطالعات علمی ومقایسات دقیق بدست آمده است ، از خمسهٔ امیرخسرودهلوی مایه والهام گرفته وبه اوتقلید نموده وطرز بیان ، کمپوزیسیون وخصوصیات قهرمانان اوراسرمشق اساسی قرارداده اند . چنانکه یکی از خمسه سرایان ـ عبدی بیك شیرازی (۱۵۸۰ـ۱۵۱۵) ازجمله درپایان (هفت اختر) خود میگوید :

این بنا کامده عبیرسرشت نیست کم از بنای (هشت بهشت)

امیرعلی شیرنوایی نیزدرعین حال که نبوغ واستعدادهنری نظامی گنجوی ارزش بیکران قائل است ونسبت به اوهمچون ـ قافله سالارخمسه سرایان احترام میکند . درسرودن خمسهٔ خویش بامهارت زاید الوصفی دربسیاری از موارد پیرو امیرخسرودهلویست .

شاعرقرن نوزدهم ازبك (محمد رضاآگهی) چنانکه در مقدمهٔ یکی از دیوان های خود میگوید منظومهٔ (هشت بهشت) امیر خسرو را بازبکی ترجمه کرده است (رجوع شود به کتاب دانشمندشوروی قوام‌الدین منیراوف « آثارتاریخی مونس ، اگهی وبیانی » چاپ تاشکند. سال ۱۹۶۰ص۳۳ بزبان ازبکی)

میراث ادبی امیرخسرودهلوی ازجملهٔ «هشت بهشت» اونه‌تنها درسرتاسرشرق گسترش یافت وتأثیرعمیق خود را درادبیات ملل مختلف آن باقی گذاشت . بلکه دامنهٔ وسیعتری پیداکرد . در این زمینه دانشمندمستشرق‌شوروی مرحوم ی . ا . برتلس ضمن مقالهٔ تحت عنوان « قدیمی ترین ترجمه های آثارنوایی به زبان های اروپای غربی » اطلاعات جالبی داده است (رجوع شود بکتاب« نوایی وجامی » چاپ مسکوسال۱۹۶۵ صفحهٔ۴۴۷ ـ ۴۴۱ بزبان روسی) مادراینجابرخی ازموارد این مقاله راکه بلاواسطه به مسألهٔ آموزش و گسترش منظومهٔ « هشت بهشت » امیر خسرودهلوی مربوط است از نظرمی گذرانیم .

شرقشناس ایتالیایی «Benfej» صاحب امتیاز و ناشر مجلهٔ علمی «Orientund occident» که به تحقیق درمسألهٔ استغنای متقابل زبان و ادبیات. فرهنگ و تمدن ملل شرق و غرب مشغول بوده است در صفحات ۲۸۸-۲۵۷ یکی ازشماره های مجله مزبور درسال ۱۸٦٦ مقالهٔ بزبان ایتالیایی منتشر کرد که عنوانش چنین بود:

«Ein alter christlich-Persischer Roman:

Die Rerisen der drei sOhne des kOnigs von serenolippo»

(رمان قدیمی فارسی مسیحی : جهانگردی سه فرزند پادشاه سراندیب)

درمقالهٔ مزبور «Benfej» دربارهٔ کتاب جالبی تحت عنوان زیرسخن گفته واظهار عقیده کرده است :

«Peregrinaggo di tre gio ani figli oli del Redi serendippo'

Per opra di M.chiristoforo Armeno dalla persiana nell'

Italiana lingua trapportato . In Venetia Per Michele

Tramezzino, 1557»

(سفرسه زوارجوان - پسران شاه سراندیب ترجمهٔ کریستوفورارمندی اززبان فارسی به زبان ایتالیایی ...)

کتاب فوق‌الذکرازقرارمعلوم بی‌نهایت مورد علاقهٔ غربیان بوده است . زیرا بعدازبیست سال یعنی درسال ۱۵۸٤ تجدیدچاپ شد وسپس به‌ترتیب درسالهای ۱٦۱۱ و۱٦۲۲و۱٦۲۸ نیزچاپ ومنتشر گردیده است.

پس‌ی ۱۰. برتلس به‌تذکر (Benfej) استناد کرده می‌گوید که‌این کتاب درسال ۱۵۸۳ ازطرف یوهانوتسل (Johann wetzel) بزبان‌المانی ترجمه‌ودرشهربازیل چاپ شد ودرسال ۱۵۹۹ و ۱٦۳۰و۱۷۲۳ به همین زبان درشهرلیبز یك تجدید چاپ گردید. ترجمهٔ‌فرانسوی کتاب‌مزبوردرسال ۱۷۱۹. ترجمهٔ هلندی آن درسال ۱۷٦٦ صورت گرفت . بر تلس درحاشیهٔ مقالهٔ خودبااتکا به‌تبصرهٔ براون‌اضافه میکند، که کتاب مزبوردرسال ۱۵۷۷ درشهرویتز. درسال ۱۸۲۸ درشهرتورین بزبان ایتالیایی

ودرسال ۱۷۲۱ درامستردام بزبان فرانسوی ودرسال ۱۷۲۲ بزبان انگلیسی درهمان شهرانتشاریافته است .

ی۱۰. برتلس پس ازقید این موارد یادآورمیشود که قسمت اول کتاب کراستو فورارمنی بدون هیچ شبهه‌ای منظومه(هشت بهشت) امیرخسرودهلـویست، کـه مستشرق ایتالیایی Benfej بـان توجه نکرده ودرصددتحقیق اورژینال برنیامده‌است لازم به توضیح است که این نتیجه‌گیـری ۱۰. برتلس‌ازمطـالعه ومقایسهٔدقیق کتاب کریستوفورارمنی بایکی ازنسخه های معتبرخطی خمسهٔ امیرخسرودهلوی منظومـه (هشت بهشت) که درسال۳۵ـ ۱۵۳٤ کتابت یافته وتحت شماره ۲۲۱۸ درشعبه‌آثار خطی کتابخانه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم ازبکستان حفظ میگـردد. بدست آمده‌است. طبیعی‌است که‌رواج منظومهٔ (هشت‌بهشت)وانتشارآن به زبانهای‌مختلف اروپایی‌غربی آنهم باین کثرت وتداوم نمیتـوانست درادبیـات مردمـان آنسامان بی‌تأثیرباشد و مفاهیم آن ازنظـرشعراونویسندگان‌اروپای‌غربی دوربماند.

چنانکه‌دربالااشاره‌شدتقریباًیك‌ربع قرن‌پیش‌دانشمندفقیدشوروی۱۰۱ استاریکوف تحقیق میراث ادبی امیرخسرودهلوی راباتحلیل‌یکی ازفصول‌منظومه ، هشت‌بهشت گنبد مشکین، آغازنمود. دردوران ده سالهٔ اخیراین تحقیقات ومطالعات درشوروی برپایهٔ اسلوب فنی وعلمی پیشروترومجهزتری‌دامنهٔ پیش ازپیش‌وسیعی بخودگرفت ودرهمین سالهای اخیرپایتخت جمهوری شوروی ازبکستان، شهرتاشکند به یـکی ازمراکزعمدهٔ آموزش جامع میراث ادبی امیرخسرودهلوی تبدیل یافت. نـگارندهٔ ایـن‌سطوربحیث یکی ازاعضای‌گروه تدقیقاتی آثارجاویدان شاعـروظیفه مشـکل وپرمسؤولیت ودرعین حال ضرورتنظیم وترتیب متن علمی وانتقادی منظومهٔ«هشت بهشت»شاعـررامتقبل شده وبادرنظرگرفتن اینکه تمام نسخ موجوده این‌منظومه‌اعم ازچاپی وخطی‌حاوی الحاقات وتحریفات‌می‌باشند. امورتنظیم و ترتیب متن علمی وانتقادی منظومهٔ مزبوررابرپایهٔ هشت نسخه‌خطی معتبرودونسخهٔ چاپی‌بپایان‌رساند.

این نسخ در شعبات آثار خطی کتابخانه های معتبر جهان از جمله. لینن گراد، مسکو لندن، تاشکند، باکو وغیره انتخاب گردیده‌اند.

در پایان یادآور میشویم که ضمن امور تحقیقاتی خویش نتائج جالبی نیز در زمینه حجم ابیات منظومه مزبور. برخی موارد زندگی وفعالیت شاعر وهمچنین پیرامون عقاید فلسفی واجتماعی او بدست آمده است ولی ارائه آنها در این مقالهٔ مختصر امکان پذیر نیست واز موضوع مطروحهٔ ما نیز خارج است منظور نگارنده این سطرها از ذکر مراتب فوق الذکر تا حدود امکان جلب دقت خوانندگان گرامی به عظمت نیروی خلاقهٔ شاعر ومتفکر ودانشمند برجسته مشرق زمین امیر خسرو دهلوی واهمیت ادبی وفرهنگی یکی از منظومه های خمسهٔ او، هشت بهشت، ودرجهٔ گسترش آن در شرق وغرب وهمچنین جریان آموزش این اثر طی دورانهای متمادی از طرف ملل مختلف جهان بود وبس!

استاد پوهنتون تاشکند
جعفر افتخار

نقد آثار

فلسفهٔ علوم

جزو دوم منطق وضعی تحت عنوان «فلسفهٔ علوم» تألیف دو کتور زکی نجیب محمود وترجمهٔ پوهاند غلام حسن مجددی بدستم رسید. یقینم شد که کتاب خوبی بدستم افتاده است، زیرا استاد مجددی کتاب معمولی را ترجمه یا تألیف نمی نمایند، یا لااقل من واقف نیستم که چنان کرده باشند. برحسب عادت یا آگاهانه فهرست محتویات را دیدم. در آنجا موضوعات جاندار ومهمی را یافتم که در فلسفهٔ علوم اهمیت فراوانی دارند ودرحقیقت فلسفهٔ علوم متشکل ازهمان مباحث است.

چون مبحث این کتاب فلسفهٔ علوم است، درمبادی امر لازم می نماید فلسفهٔ علوم راتعریف نماییم. فلسفهٔ علوم عبارت از تدقیق ومطالعهٔ مرتب ماهیت علوم بالخاصه اصول مفاهیم وتصورات فرضی آنهاست وکذا مقام علوم را در طیف عمومی رشته های فکری مطالعه می نماید. باتوجه به هدف تقریظ هذا این تعریف به حیث نقطهٔ آغاز کافی ووافی می نماید. اماتعریف جامعتر که بامثال های متعدد مجهز است درمتن کتاب مندرج است.

فصل اول باعث برخصایص تفکیر علمی آغاز میگردد وتمامی موضوعات دیگر تاپایان کتاب برعواملی که به نحوی ازانحاء بر تفکیر علمی تأثیر دارد روشنی می اندازد.

اناتومی کتاب به‌طور شایسته طرح گردیده وپیرامون موضوع اساسی واحدی می‌پیچد تفکیر علمی وحاصل . آن یعنی علم وماهیت آن.

بعد از آنکه مؤلف از فصل اول الی فصل پنجم به ماهیت علم می‌اندیشد ومفاهیم اساسی واصول آنرا موردتدقیق قرارمی‌دهد، درفصول ششم وهفتم وهشتم دربارهٔ اورگانون قدیم وجدید وقواعد مطروحهٔ دیکارت مشغول می شود . اورگانون ارسطو واوراگانون بیکن که بالترتیب ازاصول تحقیق قدماء ومعاصرین نمایندگی می کنند، درجایی که هریك به‌تنهایی خودقدمهای بزرگی بوده‌است درتاریخ تفکر ، ائتلاف آنهاباعث انقلاب عظیمی درتفکیر انسان وقدرت آن برای کنترول طبیعت گردیده است .وایتهد دراین زمینه‌حق‌مطلب‌رادرست ادأ میکند. چون‌میگوید که: «انقلات‌علمی‌وقتی‌میسرشد که‌تعلیل واستقراء ائتلاف یافتند...» دراین کتاب داد سخن درزمینهٔ ماهیت واهمیت این دوآلهٔ تفکیر واستخراج دانش‌علمی جدیدداده شده است .بقیهٔ‌کتاب بپارهٔ ازمسایل دیگر که فهم آنها برای‌ادراك ماهیت تفکیر ودانش‌علمی انصراف ناپذیراست وفقط بادانش آنهاتفکیر علمی واکتشاف‌دانش علمی جدید میسر می گردد معطوف گردیده‌است ،مانندمعنی‌طبیعت دربحث‌علمی، طبیعت کشف علمی ،فکر سببیت وطبیعت قوانین علمی ، ماهیت علوم انسانی واحتمالیست.

ترکیب سه‌خصوصیت عمده ارزش خاصی باین کتاب می‌بخشد ، یکی مؤلف عالیقدر ومتبحر کتاب‌است ،دیگر اینکه این کتاب ازبهترین وشاید نافع ترین آثار مفیدآن‌ارزنده‌باشد ،عامل‌سومین‌عبارت ازمترجم دانشمند ولایق آن‌استاد مجددی است ،که ترجمهٔ‌کتاب با کمال مهارت‌وسیطره برموضوع‌ولسانین‌عربی‌ودری تحقق‌یافته است .این کتاب بعلاوه‌مضامین‌افکارومفاهیم ارزندهٔ آن، یك منبع مهم اصطلاحات علمی ، منطقی وفلسفی است،ومبالغه نیست اگر ادعا شودکه استاد مجددی ازاین‌ناحیه زبان‌دری راتاحدمعتنابهی اغناء نموده است .

جزۀ دوم منطق وضعی

فلسفۀ علوم

مؤلف

دکتور زکی نجیب محمود

مترجم

پوهاند غلام حسن مجدّدی

۱۳۴۷

فلسفهٔ علوم (جزء دوم منطق وضعی)
تألیف دکتور زکی نجیب محمود، ترجمهٔ
پوهاند غلام حسن مجددی، به سلسلهٔ نشرات
مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم
بشری، تازه‌از طبع بر آمده‌است. علاقمندان
میتوانند در بدل قیمت مناسب و معین از
مدیریت نشرات بدست بیاورند. باید
خاطر نشان کنیم که‌این کتاب در نوع خود
کاملاً بی‌سابقه بوده و در محیط ما تاهنوز
چنین کتابی تألیف و یا ترجمه نشده‌است.

خلاصه‌ایکه این کتاب‌راه‌وروش درست تفکیرعلمی رابنحواحسن می آموزاند. ولتر گفته است : اگرقومی به‌تفکر آغاز کرد نمی توان آنرا متوقف ساخت. این کتاب یکی ازآن کتبی است که‌خواننده را قادر به تفکر وهم وادار به‌تفکیر میگرداند ،ومن خود فیض‌فراوانی ازآن برده‌ام .

«پوهندوی آیین»

بویی زوصال اگر میسر گردد دل انجمن بهار دیگر گردد
اندیشه‌درانتظار قاصدخون شد یارب این‌رنگ‌رفته کی‌برگردد

«بیدل»

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

ادب در آیینهٔ ادب دوستان

مجلهٔ ادب

شمارهٔ ششم سال ٤٦ مجلهٔ دوماههٔ ادب که بامسؤولیت مدیر جدید آن باقطع وصحافت زیبا انتشار یافته است به ادارهٔ اصلاح رسید. مجلهٔ ادب ازسال تاسیس آن (۱۳۳۲) تاحال بانشر موضوعات علمی ادبی تاریخی وفلسفی از یکطرف در احیای فرهنگ وادب ملی مانقش موثری بازی کرده وازطرف دیگر درانکشاف وتکامل وآشناساختن خوانندگان به بخشهای مختلف دانش وفرهنگ موفقیت های شایانی به دست آورده است .

شمارهٔ جدید مجله ادب که به مسؤولیت بناغلی قیام الدین راعی استادپوهنځی ادبیات وعلوم بشری انتشار یافته است ازچندین جهت قابل توجه میباشد :

۱ـ مضامین منتشره در آن اکثر احیای مظاهر ادبی وعلمی کشورخود ماست که در تاریخ تکامل ادب ما نقش مؤثرومفید دارد مانند مضامین (سیری در مثنوی مولینا) (معارف وتعلیمات مولینا بلخی) و(ادبیات عامیانه دری) .

۲ـ از آنجا که این مجله بیشتر از همه علمی وادبیست بنابر آن نشر موضوعاتی ازقبیل : (روش تحلیل داستان) و (موضوع وشکل در آثار ادبی) خیلی هامهم وقابل استفاده است وموضوعات (هنر اسلامی) و(غنی کشمیری) ازمباحث تحقیقی مفید این شماره دانسته میشود .

۳- موضوعی که بیشتر از همه جلب توجه میکند بحث نقد آثاریست که مدیر مسؤول جدید آن بامختصری که درصفحه سوم پشتی مجله نگاشته باین موضوع اهمیت خاصی داده شده است زیرا تا وقتیکه محاسن ومعایب آثاری درك نشود نمی توان از آن بصورت نیکو استفاده کرد .

٤- اعلان کتاب (منطق وضعی) بصورت ورق جداگانه در بین مجله باصحایف زیبا توجه خواننده را جلب می کند. بعلاوه نقدی که برین کتاب بعمل آمده موضوع را بیش از پیش دلچسپ ساخته است.

نکته ایکه در مقدمه بناغلی راعی بیشتر جلب توجه میکند. موضوع (وجه تیورتیك) یعنی نظری (ادب) تقویت بیشتر خواهد یافت. تا باتکامل تیوریهای علمی وادبی آثار ارزنده ومفید ایجاد شود .

ما این مسؤولیت جدید را به بناغلی راعی نویسنده جوان کشور تبریك گفته وموفقیت بیشتر ایشانرا در راه اهداف نشراتی این مجله طوریکه ایشان در مقدمه از آن تذکر داده اند از بارگاه خداوند تمنا می بریم .

(اصلاح) شمارهٔ - ٥ جوزای ۱۳٤۷

تقریظ :

مجلهٔ وزین ادب:

مجلهٔ وزین ادب که بیش از چهارده سال است از طرف پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل در صفحات متعددی نشر و بدسترس علاقه مندان ادب وادبیات گذاشته میشود از مجلات مهم مسلکی بشمار رفته خوانندگان علاقمند زیاد دارد.

مجلهٔ شریفه در اثر توجه واهتمام صمیمانه کارکنان وهمکاران دانشمندان در هر دوره از ادوار نشراتی خود بادرج مضامین ومطالب سودمند علمی ومسلکی به توفیقاتی نائل وخدمات شایسته به علاقمندان خود انجام داده است. شمارهٔ اخیر مجله به نگارندگی

فاضل محترم بناغلی قیام الدین راعی نسبت به داشتن مضامین تازه آیندهٔ بهتر مجله را نوید میدهد .

انیس ضمن یادآوری از خدمات شایستهٔ مجلهٔ شریفه درساحهٔ ادب وفرهنگ کشور پیشرفت های اخیر این نامهٔ گرامی را به کارکنان وهمکاران دانشمند خاصه مدیر جوان آن تبریک گفته توفیقات مزید شان رادرراه برآورده شدن آرزوهای نشراتی شان صمیمانه تمنا میکند .

«انیس»
شمارهٔ ۸ جوزای ۱۳۴۷

مجلهٔ ادب

ششمین شمارهٔ سال پانزدهم مجلهٔ گرانمایهٔ (ادب) باقطع وصحافت جالب به مدیریت مسؤول بناغلی قیام الدین «راعی» به اداره رسید .

مجلهٔ ادب سیر جهشی وتکاملی خود همواره مشعلدار صورت بندی های نوین تیوریهای ادبی وروشنگراندیشه های پیشرو . درساحهٔ دانش وهنر ورابطهٔ هنر بازندگی بوده است .

شمارهٔ (٦) مجلهٔ ادب واجد (۱۲۲) صفحه وحاوی مطالب ذیل است :

مقدمه - بنام خدای توانا .

سیری در دیوان مولانا .

هنر اسلامی .

معارف وتعلیمات .

بخش اشعار ، شامل غزل های متین از شعرای وطن .

ادبیات عامیانهٔ دری .

روش تحلیل داستان .

نقدآثار ، کتاب منطق وضعی .

وگزارشهای پوهنځی ادبیات ، گاهی چندصفحهٔ اخیرمجلهٔادب رامطالبی بزبان انگلیسی احتوامی کند که‌درمجلهٔمورد نظرمان ٤ صفحه‌راشامل شده‌است.

(ادب) که‌اکنون بصورت یك نشریهٔدوماهه‌ازطرف‌پوهنځی ادبیات‌وعلوم‌بشری چاپ‌میشود ازروزگاری به‌این‌سوصفحهٔ ارزنده‌یی‌رابنام (نقدآثار) کشوده است که‌این‌بخش علاوه‌برشاساندن(تیوری‌نقد)به‌دوستداران‌ادب‌فرزندان دانش‌توانسته است‌بصورت پی‌گیروهمه جانبه‌درتحلیل‌آثار کهن‌ونوشته های‌امروز مخصوصاً معرفی کتب‌مفیدمعاصرسهم‌متبارزی بگیرد .

(ادب) بصورت گنجینه‌یی‌ازعرفان وهنربرای‌محصلان رشتهٔادبیات‌قابل‌استفادهٔ شایان‌بوده وهم‌برای کسانیکه بدنبال هیاهوی شعروسخن درسایه روشن ابداعات نوین آهسته‌وجدی گام‌برمیدارندیارآیینه‌دارو باسلیقه‌محسوب میگردد .

مضمون (سیری درمثنوی مولانا) که‌توسط پوهاند مجددی ترجمه وتلخیص‌یافته است‌مقالهٔجالب وپرمغزیست که‌افق‌بیکران‌اندیشه‌های فلسفی مولانارا یك‌باردیگر دربرابر دیدگان‌خواننده‌می کشاید .

استعدادواستیلای‌مترجم‌بزبانیکه‌ازآن‌ترجمه‌کرده‌است وذوقی که درچگونگی عبارت‌ارایی (دری) بکاربرده‌است قابل‌یادآوریست .

(موضوع‌وشکل درآثارادبی)نیزمضمون‌ارزنده‌ایست که‌توسط بناغلی(راعی) ترجمه‌ونگارش یافته‌است . این‌مقاله‌بازبان ساده ونثرروان خودش نظرمیدهد .

که،چه ،و، (چگونه) ابداعات ادبی همانا(موضوع) وشکل پدیده‌های ادبی رامی‌سازد که‌هیئت های‌گوناگون‌آن‌احساس‌بخصوص‌نویسنده‌رادرشرایط ویژه‌یی زندگی‌توأم باقوه دراکه‌وی‌نمودارمیسازد .

(ادبیات‌عامیانه‌دری) نگارش بناغلی‌عبدالقیوم (قویم) نیزمضمون‌جالب وخواندنیست‌این‌مقاله‌انعکاس‌جهان‌بینی‌خاص وشوروشردرونی‌عوام‌است که‌تعبیر

وتأثیر ایشان را برابر پدیده های ماحول نشان میدهد .وجود اصطلاحات ولغات مروج دربین عوام درخلال دوبیتی ها وقصه هامارا بریشه برخی لغات ویا چگونگی تحول زبان آشنا ومتعارف میسازد .

آنچه گفتنی است این است که مجلهٔ وزین ادب بهتر است بخش افزونتر مطالب خود رادرارزیابی وتحلیل ادبیات معاصر کشور معطوف بدارد وسعی ورزد سیر وجریان ادب امروز کشور را بادرجات اوج سقوط ویا انحراف آن بازگو کندچه در کشورمان برای نقدبررسی ویا تحلیل انواع ادبی مخصوصاً شعر نو وکهن شیوهٔ نگارش داستان ایسی ادبی ومقاله هامقیاس موجودنبوده وازجهتی چیز نویسان تازه کار ازواقع گرایی وانتظارفاصله گرفته اندواکثراً باتیوریهای علمی بیگانه هستند .

این ابهام گمراهی وبی پرنسیپی در ساحهٔ هنروادب افغانستان شایدمانع رشدسلیم ادبیات وتشتت افکارویا کندوظلام درین ساحه گردد .

دراخیربار دیگر برای بناعلی راعی که ازاندیشمندان لایق محیط اندر پیشبرد امور نشراتی مجلهٔ علمی وادبی (ادب) موفقیت ارزومی کنیم. «اداره»

شمارهٔ ٤ سال ۱۳٤۷ مجلهٔ عرفان

ادب

شمارهٔ اول ودوم مجلهٔ ادب (نشریهٔ دوماههٔ پوهنځی ادبیات وعلوم بشری) دریك جلدبه مسؤولیت ونگارندگی بناغلی قیام الدین راعی ، اخیراً باداره مواصلت کرده است .گویابانشراین شماره ،مجلهٔ ادب واردشانزدهمین بهار زندگی نشراتی خود میشود .باآنکه هنوزتازه جوانی محسوب میشودمطالب مندرجهٔ این شماره را اکثر مطالب خواندنی ودرخوریك مجله ای ازاین قبیل احتوامیکند .

زنده نگهداشتن زبان دری بستگی زیادی به نشـرات علمی وادبی ای دارد که چه ازنظرمعرفی درست زبان وتصحیح غلطی های رایج وباصطلاح بدعت هاییکه درزبـان ایجادمی شود وچه ازنظر تصفیهٔ معقول زبان ازکلمات نادرست واستعمال نـابجای

کلمات باتدقیق علمی وبیطرفانه به نشرات بپردازد .

در واقع هدف تأسیس مجلهٔ ادب نیز چنین چیزی باید باشدوما آرزو داریم کارمندان مجلهٔ ادب درین راه خدمتی شایسته بهموطنان انجام دهد .

شمارهٔ ۱ - ۲ مجله ادب در ۱٤٦ صفحه به دری و ۱۰ صفحه به انگلیسی بعلاوه یك گراور تحت ۲۰ عنوان مختلف مطالب انتقادی علمی تحلیلی وتفسیری را نشر کرده است

ما درعین آنکه شروع سال شانزدهم مجله ادب را به مدیر مسؤول آن بناغلی راعی وسایر همکاران وعلاقمندان مجله تبریک میگوییم باعطش زیاد که حرف آموزان ادب دری به چنین نشرات دارند امید داریم شماره های بعد بامطالب بیشتر بدسترس علاقمندان برسد .

«اصلاح»

شماهٔ ۲۰ اسد ۱۳٤۷

ادب

مجلهٔ وزین ادب که فعلا در هردو ماه یکبار نشر میشود بانشر شمارهٔ برج سرطان وارد شانزدهمین سال نشراتی خود گردید، مطالب مندرجهٔ این شماره بقلم همکاران دانشمند آن بخوبی سیر ارتقایی این مجلهٔ وزین علمی ، ادبی ، تاریخی وفلسفی را نشان میدهد .

مجلهٔ ادب که از طرف ریاست پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل نشر میگردد از مجلاتی است که در دوره های مختلف بادرج مطالب مفید وارزنده به خوانندگان خود مفید ثابت شده است ادب در پانزده سال حیات مطبوعاتی خود در راه احیاء ادب وفرهنگ کشور خدمات شایسته انجام داده تاجاییکه محتویات مجله ملاحظه میشود مساعی کارکنان محترم مجله وزین راموفقانه ادامه داشته ومیتوانند باروش موجوده درراه برآورده شدن آرزوهای خوانندگان خویش خدمات شایسته تری انجام دهند.

انیس : شانزدهمین سال نشراتی این مجله وزین را به بناغلی قیام الدین راعی مدیر مسؤول مجله، هیئت تحریریه وسایر کارکنان آن تبریک گفته وموفقیت بیشترشان رادر نشر مطالب بیشتر وبهتر وخدمات شانرا درراه احیای فرهنگ کشور آرزو میکنیم.

«انیس» شمارهٔ ۲۱ اسد ۱۳٤۷

قسمتی از فعا لیت های مو سسهٔ زبانشناسی پو هنځی ادبیات و علوم بشری

موسسهٔ زبان شناسی پوهنځی ادبیات ازسال ۱۳٤۲ به این طر ف برای تر تیب یك اطلس زبان شناسی افغانستان بکمك وهمکاری کمیتهٔ بین ا لمللی لهجه شنا سی فعالیت میکند وتاحال در(۲٤۸)دوصد وچهل وهشت نقطهٔ مختلف مملکت لهجات مختلف بیست ودوزبان راطورعملی ثبت کرده است . محققان مؤسسهٔ زبان شناسی که برای انجام دادن این پروژهٔ علمی مؤظف هستند ، توسط پروفیسران خارجی که شهرت بین المللی دارند، مخصوص برای این کار تربیه شده اند .

ازابتداء سال ۱۳٤۷ تااخیرماه سنبله در هفده نقطهٔ مختلف مملکت زبـانهای پښتو ،دری وازبکی تحقیق وثبت شده است . همچنین پروفیسور ردار دمنشی کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی برای اموراطلس زبان شناسی بتاریـخ (۷) میزان ۱۳٤۷ از سویس بکابل واردشده وبتاریـخ (۱۱) میزان ۱۳٤۷ به معیت موسیو کیفر بـرای تحقیقات زبانشناسی بولایات هلمند، فراه ونیمروزعزیمت کردند . تمام نقا طیـکه قرارپلان اول برای تحقیقات زبان شناسی تعیین گردیده بود، دراخیرسال ۱۳٤٦از طرف اعضای مؤسسهٔ زبان شناسی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تکمیل گـردید ، ولی بعداً بر پلان مذکور تجدید نظرشد ودرحدود (۲۵) نقطهٔ دیگرنیز برای تحقیقات تعیین گردید . برای تحقیق مناطق مذکورازابتدای سال جاری فعالیت های مؤسسهٔ زبان شناسی مجدداً آغازوتاحال درهفده نقطهٔ مذکور تحقیقات زبانشناسی تـکمیل گردیده است .

اطلس زبان شناسی دومرحله دارد: درمرحلهٔ اول ازتمام نقاط مورد نظرمواد جمع میگردد وبعداً درمرحلهٔ دوم مطالعهٔ موادمذکورو تـرتیب اطلس زبـانشناسی صورت میگیرد. امید است ، که درچهارماه آینده تحقیقات زبانشناسی وجمع آوری موادمتباقی تـکمیل ومتعاقب آن مرحلهٔ دوم که عبارت ازمطالعهٔ موادمذکوروترتیب

اطلس زبانشناسی افغانستان است آغاز گردد. البته بعد از انجام مرحلهٔ دوم اطلس زبانشناسی افغانستان نشر خواهد شد.

اطلس زبانشناسی افغانستان در سه جلد قرار ذیل نشر خواهد گردید:

جلد اول: در این جلد نقشه های عمومی، پرسشنامه ها، اسامی جاهای تحقیق بامعلومات راجع به انفارمنت ها (کسانیکه از ایشان تحقیق بعمل آمده است.) محققان، تاریخ ثبت لهجات و نوع پرسشنامه گنجانیده خواهد شد.

جلد دوم: در این جلد در حدود یکهزار و پنجصد نقشه زبانشناسی نشر خواهد شد.

جلد سوم: در این جلد در حدود یکصد و پنجاه قطعه رسم نشر میشود.

امید واریم زحماتیرا که اعضای مؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات و علوم بشری در تحقیق زبانها و لهجات گوناگون کشور عزیز متقبل شده اند، در روشن ساختن زوایای تاریك فرهنگ محیط مانقش مهمی را ایفا کند.

کمك های دول دوست به پوهنځی ادبیات و علوم بشری:

پوهنځی ادبیات و علوم بشری از کمك های ممالك دوست و مؤسسات عام المنفعه در انکشاف دیپارتمنت های مختلف خود استفاده کرده است. مؤسسهٔ زبانشناسی این پوهنځی از ماه جدی سال (۱۳٤۱) پروژهٔ ترتیب اطلس زبانشناسی افغانستان را سردست گرفته که از تاریخ مذکور تاحال مشغول تحقیق السنهٔ افغانستان بوده و لهجات مختلف را ثبت میکند و تاحال دوصد و سی و دو لهجه بیست و دو زبان را در نقاط مختلف مملکت ثبت کرده است. مصارف تحقیقات مذکور و تجهیزات لازمه را کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی از طرف یونسکو کارسازی میکند که تا حال در این پروژه در حدود دوصد و پنجاه هزار افغانی بصورت مستقیم بامؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات و علوم بشری کمك کرده است.

دیپارتمنت زبان و ادبیات عربی که در آغاز سال ٤٦ در چوکات پوهنځی ادبیات

تأسیس شد ،جمهوریت متحد عرب درفرستادن استادان وتهیه کتب درسی ووسایل لازم تدریسی کمک خودراآغاز کرده است .مؤسسهٔ ایشیافونـدیشن درتهیهٔ سامان وآلات موسیقی ومواد مجسمه سازی ورسامی به مؤسسهٔ هنرهای زیبا وتهیه یك تعداد کتب مسلکی دردیپارتمنت دری به پوهنځی ادبیات وعلوم بشری کمک کرده‌است. مؤسسهٔ هاید لبرگ جرمنی طبق موافقه که فیمـابین پوهنځی ادبیات و علوم بشری وآن مؤسسه صورت گرفته ، کمک های لازم درترتیب پرسونل فنی و فـرستادن پروفیسوران بامؤسسهٔ بشرشناسی این پوهنځی خواهد نمود .

مؤسسهٔ ایشیافوندیشن درتهیهٔ یك لابراتوارعکاسی مجهز بادیپارتمنت ژورنالیزم این پوهنځی کمک کرد، که‌اینک شاگردان این‌دیپارتمنت درمضمون‌فوتوژورنالیزم عملاً درآنجا کارمیکنند .

دردیپارتمنت های فرانسوی والمانی دولتهای فـرانسه‌والمان در تهیه‌استادان، لوازم‌درسی وتربیهٔ اسیستانت‌های این دیپارتمنت ها کمک های لازم به‌این پوهنځی نموده اند .

شعبهٔ روابط فرهنگی انگلستان (برتش کونسل) ازچند سال باینطرف ، هر سال چندین بورس به پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تهیه میدارد. که‌استادان این پوهنځی با استفاده‌ازآن به‌تحصیل وتحقیق دررشته های مختلف تاریـخ وادبیات میپردازند. درنظراست درسال تعلیمی ۱۳۴۸ برتش کونسل دردیپارتمنت جـدید التشـکیل انـگلیسی دراین پوهنځی، درتهیه استادان ولوازم درسی نیز کمک مساعدی بنماید .

* * * *

استادان‌دیپارتمنت‌زبان وادبیات دری بتاریخ ۲۵ سنبله ۱۳۴۷ تشکیل جلسه‌داده‌و موضوع انتخاب رئیس دیپارتمنت ومعاون آنرامورد بحث قرار دادنـد . اعضای دیپارتمنت بعدازمباحثه ومطرح‌ساختن یك سلسله‌موضوعات مختلف، پیشنهاد کردند که‌دیپارتمنت درآینده باید فعالیت‌های مفید ومثمری را انجام داده و در انکشاف

سویهٔ شاگردان ومنسجم ساختن کارهای علمی وتحقیقی اعضای دیپارتمنت نقش مؤثری را ایفا کند. دیپارتمنت جهة برآوردن این آمال، پوهاندمیرامان الدین انصاری رابحیث رئیس دیپارتمنت وپوهندوی محمد رحیم الهام رابحیث معاون ایشان انتخاب نمودند.

ادب : انتخاب پوهاند انصاری وپوهندوی الهام رانوید انکشافات آینده دیپارتمنت زبان وادبیات دری دانسته وموفقیت ایشان رادربرآوردن آرزوهای اعضای دیپارتمنت ازبارگاه خداوند مسئلت مینماید.

* * * *

رفت وآمد

پوهنوال علی محمد زهما استاددیپارتمنت تاریخ، که یکسال قبل جهة مطالعات بیشتردررشتهٔ تاریخ به انگلستان رفته بودند، اخیراً بوطن بر گشتند.

پوهنوال غلام صفدرپنجشیری استاد (تاریخ ادبیات عرب) دیپارتمنت زبان و ادبیات دری، جهة مطالعات فلسفی تحت سکالرشپ دولت انگلستان بتاریخ (۹) سنبله برای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری به آن مملکت اعزام گردید.

پوهیالی عبدالقیوم تویم استاد (تاریخ ادبیات دری) دیپارتمنت زبان و ادبیات دری جهة مطالعات نسخ خطی تاریخ های ادبیات دری تحت سکالرشپ دولت انگلستان بتاریخ (۹) سنبله برای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری بآن مملکت اعزام شد.

پوهیالی عبدالرحمن سدید استاددیپارتمنت تاریخ وجغرافیه وپوهیالی جلال الدین صدیقی استاددیپارتمنت ژورنالیزم جهة تحصیلات عالی دررشته های تاریخ و

ژورنالیزم تحت سکالرشیب دولت هند بتاریخ (٦) اسد ازطرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری به هند اعزام گردیدند .

پوهیالی حبیب الله پښتونزوی استاد دیپارتمنت پښتو جهة مطالعات زبانشناسی تحت سکالرشیب دولت انگلستان بتاریخ (۲۰) اسدبرای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

پوهیالی اسد الله حبیب استادفنون ادبی ومتون دری دیپارتمنت زبان وادبیات دری جهة تحصیلات عالی دررشته زبان وادبیات روسی تحت سکالرشیب دولت اتحاد شوروی بتاریخ (۲۵) سنبله ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

ادب : موفقیت همه استادان محترم را ازبارگاه خداوندی تمنا میبرد .

وبرعلاوه مدیریت مجله ادب وظیفهٔ اخلاقی خودمیداند که ازهمکاران محترم خودپوهیالی قویم وپوهیالی حبیب که بامدیریت نشرات همکاری نزدیک داشته و با ترجمه ونگاشتن مقالات مفید درانکشاف سویهٔ علمی وادبی مجلهٔ ادب سهم مؤثر گرفته اند بدین وسیله اظهارقدردانی کند .

ښاغلی جلیل احمد مسحورجمال محصل صنف چهارم شعبهٔ زبان وادبیات دری جهة تحصیل دررشتهٔ هنرتحت سکالرشیب دولت اتحادشوروی بتاریخ ۲۵سنبله از طرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

ښاغلی نراقی استادپوهنتون تهران بنابه دعوت پوهنتون کابل بتاریخ۱٦میزان واردکابل شد به افتخارښاغلی نراقی دعوتی ازطرف پوهاند مجددی، رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ظهر۱٦ میزان درهوتل باغ بالاترتیب شده بود، که در آن معین اول وزارت معارف ،سرپرست پوهنتون کابل ، سفیر کبیردولت شاهنشاهی ایران درکابل وعدهٔ ازرؤسای پوهنځی های پوهنتون کابل درآن اشتراك نموده بودند .

بناغلی نراقی ساعت ۳ بعدازظهر همین روز کنفرانسی تحت عنوان (فرارمغزها) درادیتوریم پوهنتون ایراد کردند . قبل از آغاز کنفرانس بناغلی پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بناغلی نراقی رابه حضارمعرفی نموده و از شخصیت علمی وفرهنگی ایشان یادآوری کردند . جهت استماع کنفرانس استادان ومحصلان پوهنځی های مختلف حاضرشده بودند .

کنفرانس بناغلی نراقی موردعلاقه ودلچسپی شوندگان قرارگرفت . در پایان کنفرانس بناغلی نراقی به جواب سوالات یك عده ازمحصلان پوهنتون نیز پرداختند . بناغلی نراقی بتاریخ ۱۸ میزان عازم ایران شدند .

* * * *

مقرری

بناغلی سلطانعلی رضوی لیسانسه سال (٤٦) رشته زبان وادبیات دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری اخیراً بحیث عضوتدریسی این پوهنځی مقررشده اند .

ادب : مؤفقیت این همکارجدید خودرا ازبارگاه خداوند آرزومیبرد .

به سلسلهٔ ترفیعات سنوی اعضای تدریسی واداری این پوهنځی که اسمای شان درذیل تصریح گردیده است سرازاول سنبله سال ۱۳٤۷ بیک رتبه بالاتر ترفیع نمودند :

۱ــ پوهاند داکترغلام عمرصالح ولد صالح محمد خان از رتبه چهارم برتبه سوم

۲ــ پوهنمل حبیب الرحمن هاله ولد عبدالاحدخان از رتبه ششم برتبه پنجم

۳ــ پوهنیار محب الله رحمتی ولد رحمت الله خان از رتبهٔ هفتم برتبه ششم

٤ــ پوهیالی عبدالقیوم قویم ولد تیموربیک خان ازرتبهٔ هشتم برتبه هفتم

۵- پوهیالی عبدالرحمن سدید ولدادینه خان ازرتبهٔ هشتم برتبه‌هفتم

٦- پوهیالی عبدالوهاب حیدری ولد محمدشاه خان از رتبهٔ هشتم بر تبه هفتم

۷- پوهیالی جلال‌الدین صدیقی ولد غلام سرورخان‌ازرتبهٔ هفتم‌بر تبه ششم

۸- ښاغلی احمد علی یوسفی ولد محمد نادرخان مامور ازرتبه‌ششم برتبه پنجم

۹- ښاغلی عبدالقدیرروفی ولد عبدالرؤف خان مامورازرتبهٔ هفتم برتبه ششم

teaching device. In the themes summarized in the previous section It can be noticed that different ways lead to success. The goals achieved were such as marrying a princess who had difficult conditions for her prospective husband to fulfill, gaining power while impossible obstacles were in the way, obtaining money under circumstances that show no hope for such achievement. These goals are usually the things the people wish to have.

These wishes exist in the subconscious of the people and come out within the frame of the stories. In addition, in all these stories, an ordinary man fights his way to become a hero, or he is the character whose help brings success to a prince. The power of achievement of the poor man and the rich man is put side by side , and the poor man wins. Once again, this is something that usually doesn't happen in everyday life that the villagers would like to have happen.

The entertaining function of the folk stories can easily be sensed from the hurrahs and the laughter of the audience. In certain stories priority is given to this function and the teaching function is there but hidden.

The Agreeable Man and The Four Fools are the best exapples of this type of story. In certain other stories, the entertaining and teaching functions go side by side. Similar to the folk plays, the same lines that cause laughter motivate learning. Most of the stories fall into this category.

(to be continued)

An outstanding example of this type of heroine is **The Trader's Daughter.** She is a victim of the slander of a mullah and a shopkeeper. Her father sends her brother to kill her. However, her brother can't do this and lets his sister go. A prince finds her in the woods and marries her. She has two children by him.

Years later when she wants to visit her parents, the prince sends her with an officer and a few soldiers. On the way the officer tries to force himself upon her, but she won't yield. He kills her two children, but she still resists and finally manages to escape. She eventually finds her husband, sees her parents, and punishes the mullah, the shopkeeper and the officer.

Other Characters with Crucial Roles

The old woman usually has an intermediary role. Some young man falls in love with a girl's picture or shoe, or by seeing her finger

The old woman has to find her for him. She performs both noble and shrewd deeds. She saves a character from being killed or leads him to be killed. Whenever the hero is at an impossible point, if a supernatural power doesn't help him, the old woman does.

The supernatural power comes into the story when a task is so difficult that it cannot be performed by human power, for example, when a building out of silver or gold must be built in one night.

Also, whenever the hero has to traveol to another world, he is carried by a supernatural power.

The supernatural power is usually hidden in the body of an animal; a horse, monkey, cat, etc, or in an ornamental object such as a ring or precious stone. Whoever owns these animals and objects is in possession of their power. By buying, winning, or stealing them anyone can have their help. khoji khidri Zinda 1, beggars, and old men can also have supernatural powers.

The Functions of the Longer Type Stories

A longer type stony functions as a wish fulfilling, entertaining, and

---

1, Khoji khidri Zinda-an immortal holy man.

gryup from childhood, but due to his natural ability he is successful . One day in a forest, he kills an Amazon, frees her captives, and saves his friends. This story is similar to **Hansel and Gretel.** The second story involves an old " . kharkash 1 " whose daughter is captured by a supernatural being . She manages to save herself and became prosperous .

Support Leading to Success: A Heri From a Royal Background and a HeLper From an Ordinary Backgrouad

The hero is a prince and the noble deeds of a servant or a friend who was a thief and is now an honorable person lead to success. The thief and the servant play the roles of supporting characters, but their deeds are so noble that if they are called second heroes they deserve it . The most outstanding examples of this kind are **Mogholl Dokhter and Arab - Baccha and Shazada Bahram and Qamber.**

Both stories are love stories and very involved, with the roles of a thief and Qamber leading to s uccess. A majority of stories included in this group are sim ilar love stories and in most cases a superhuman character is the helper.

Shrewdness Leading to Success: Heroes are Men of Ordinary Birth. Usually Bald or Beardless

These men are the successful villains. They torture people, but they themselves are never tortured. A beardless man who sells dirt for gold, sells his ordinary dog for a magic dog who supposedly can do extraordinary things, sells his staff for a magic staff, and as a result kills the wives of forty friends and drowns the friends themselves is an outstanding example of this character type.

Innocence Leading to Success: Heroines are Princesses or Girls of Noble or Wealthy Background

A princess or a girl of noble or wealthy background becomes the victim of the viciousness of a villain and she manages to get out of the trouble.

---

kharkash - an old man who collects thorns and sells them for fuel.

chow, ba hindow khom dadam ba masalmown pokhta, ba ma nadadam yakpowra tadigisokhta/ .

Plot Types

I was able to go through the themes, classify the heroes, and note different characters' roles in a group of fifteen stories that I had recorded from one informant in Herat. The following is devoted to the description of such elements in this group of stories.

Coincidence Leading to Success: Heroes with Ordinary Backgrounds

In two out of the figteen stories, the themes start with a coincidence, and a series of coincidences leads the hero who comes from a poor level of life to success and prosperity. These stories are very similar to the **Brave Little Tailor** or **Seven With One Blow..**

In one story, Ahmad Khan grazes cows for the villagers. While he is way from the herd trying to keep some cows from going into wheat farms, four mice start to eat his bread. When he returns he sees the mice and throws his staff at them. Accidentally the four mice die . Ahmad Khan looks at their ears and whiskers and feels he's killed four lions. This causes such pride and snobishness that he stops grazing cows. From then on, wherever he goes he shows the spirit of a hero Acting heroic and snobish, he defeats four thieves, marries their sister, wins a war, and finds his way to the court. In his final victory, however, supernatural powers help him. The second story is similar to this with the difference that the hero is a thief .

Beauty or Personal Talent Leading to Success: Heroes with Ordinary Backgrounds

Among these stories there are three where the heroes come from ordinary backgrounds and with everything against them, they fight their ways to success. One is the adopted son of a farmer who is among the " have not "

The prologue is not part of the story, but it tells about the story. Going through the desert which can have rough stones and getting broken toenalis are events in most of the longer type stories and are things that most of the heroes go through. The " width of the sky / the liength of the rope " probably refer to the length of the trip.

Mentioning trees that bear fruit and those that don't bear fruitfollowed by the announcement, " tonight it is my turn to tell lies " has a parallelism to the folk belief that stories are lies. The grind of the handmill and the rip of karbas, are requirements for the trip. Yogurt and bread are what the villagers usually eat. The storyteller goes to the village, Hawzi Karbas,and after dinner which is the bread and yogurt, tells lies or stories.

Immediately after this prologue, the sentence / bowdo nabowd / which literally means " Was and was not, there was a ... "and is parallel to " Once upon a time there was a...", appears. Again the storyteller's doubt about the truth of the story is reflected. Since he doesn't say only the positive word / bowd / but adds the negative word/ nabowd/ nade cloth.1-
after it, it clearly shows that he doesn't believe in the story

The body of the story is an account of the trials and tribulations of the characters Since there is not a unified body for all the stories, it is impossible to explain them the way the prologue and the opening sentence were explained.

In a majority of stories, there is a wedding at the end and the storyteller ends his story with the formula, " They lit the lights of the city, hit the stick on the drum and the drum on the stick for seven days, and gave the Hindus raw food and the Moslems cooked food .

But they didn't give me even the burned pieces off the bottom of the pots. They stayed there and I came here. " The Persian transcription of the formula is: /shara chraghon kardom, chowr ba dohol zadam, doholar ba

ding to different story tellers, a prologue with slightly different versions heralds the beginning of each story. The following is a phonetic transcription of a Dari version of the Prologue with its English translation:

/ biyabana hay /	Riding through the desert
/ biyabana tay /	Passing through the desert
	Rough stones
/ sanga salamat /	Injured toe nails
/ mizado miyamad /	Pushed (hit) and came
/ pahamiy asmon /	The width of the sky
/ draziy rasmon /	The length of the rope
/ chand chiyzast ki miyarad bar /	There are a few things that bear fruit
/ narinjo torinjo biyhiyo anar /	Oranges , " torinjes". quinces and pomegranates
/ chand chiyzast ki namiyarad bar/	There are a few things that don't bear fruit
/ biydo padaserfo safiyddal /	Willow, "pada, evergreen, and palm
/ khir khiri dastas /	The grind of the handmill
/ jir jiri karbas /	The rip of the " karbas " 1
/ ruftom b hawza karbas /	I went to Hawzi Karbas
/ khordom nowni mas /	And ate bread and yogurt
/ imshaw rawni drogh goftan az mast /	It is my turn to tell lies tonight

The language used in the prologue is different from the text of the stories . It consists of terse lines that have endrhyme and followthe pattern: aa - bb - cc - dddd -eeeee.

1 karbas- village made cloth.

of any talk. They are told in the morning, in the evening, during the day or at night. Similarly, they are told while walking to the mosque, going to the city, working on the farm, doing business, chatting during breakfast, or any other place. These stories are addressed to children, students, friends. , relatives, or any others with whom one is in contact. Like proverbs they are part of one's everyday life and are used giving a lesson, offer advce, or make others laugh. The wiser the man, the more of these stories he knows.

story Types

These Stories con be purely of the serious type with only a moral purpose behind, or superficially comic with a hidden lesson. Stories with only comic purposes are few in this classification. Thus, within this class of stories, a sub - classification can be worked out to show the stories as belonging to the serious, comic - serious, and the comic group.

Characters

The characters in the fable type stories are both animals and people. The animals are the fox, the jackal, the lion, the tiger, the cock, the crow, etc. The actions and the characters in these stories are usually symbolic and the people know what stands for what.

The fox is the shrewdly wise man, the jackal and the crow are the stupid men, the lion is the powerful , reasonable man who can be bold , the tiger is the bloodily fierce man, the cock and the crow are the chatty ones . The human characters of this fable type are comic heroes who have different names in different parts of Afghanistan.

Mullah Nasruddin is the most famous, but in addition to him , they have Ganyby in Herat. These characters usually succeed or fail by innocence or stupidity and, like the animal characters, their success and failure is connected to those people with similar personalities in the villages.

The Longer Type Stories

The longer type stories have definite beginnings and endings. Accor-

The fact is that if the scholar is concerned about every detail of the elements of oral literature, he'd better acquaint himself with the culture in which he's working and with the written literature of that culture Otherwise, there is no way for him to distinguish between the two types of literature and chances will be that he will record elements that have travelled back and forth in the two literary works several times Instead of the oral literature, he might analyze the written without knowing what he's doing.

E . The Form and Function of Folk Stories as Presented Orally

General Classes

According to length, stories fall into shorter ones that usually don't exceed three or four minutes, and into longer ones that reach half an hour or more of recording. The shorter and the longer stories begin and end differently and are told at different times and different places. Different kinds of raconteurs present different kinds of stories. The mullah, the old men, and other People in a position to give advice or teach a lesson use the shorter type. shepherds, illiterate farmers, blacksmiths, etc. will usually tell the longer type. The stories are told for different purposes, have different characters, different thoughts, and different audiences.

Story Introductions - Shorter Type

As far as form goes there is not very much to indicate the beginning and the end of the shorter type stories. They are brought into the conversation when they are felt needed to prove a point.

They often start with " / miga... bowd / " which corresponds to "It is said there was a ... ", Although there is nothing to indicate the end of these stories, the listener can feel it coming, if he follows the ideas. The body of the stories consists of the comments the raconteur makes and the dialogues he quotes from the characters.

When They Are Told

The shorter stories are similar to Aesop's Fables and can be a part

add the names of local places and local animals and objects to the stories and those who put them back into written literature give them a more or less bookish form. Certain disciplines though, try to keep the stories in their original form and transcribe the sentences exactly the way they are told by the informant.

An example of type of circulation will probably make this point more clear. I had read the fable, **The Turtle and the Ducks, in Anwarusuhayli** and **kalila - Domna,** the Dari translations of thde **Panchatantra** , under the mullah in the,mosque of my village before I had even gone to primary school. One day coming back from school with the other childeren I saw the headmaster riddng his bicycle home . Since we were all going in the same direction., he got off his bicycle and walked with us for a short distance. On the way he told us the Afghanized version of this tale under the title , **The Jackal of Farah and the Fox of Gharishk,** and this is the version that I have in my collection. A few years later, I read another version of the same story clalled **The Fox and the Crow** in one of my school books. This year while discussing the similarities of these versions with an Afghan friend , I got two more versions of the same story. One is **The Two American Mountaineers** and the other one is **The Cat and The Mouse.** with all these versions, it is possible to believe that the same story had travelled back and forth between the oral and written literature several times.

It was very interesting for me to see the version., **The Turtle and the Ducks** once on its way from oral to written. It happened this year in a meeting with a young American lady whocoll ected children's stories for her M.A. thesis at the American University of Beirut. She had gotten this version from an informant in Bost. I told the lady the other two versions of the story and the sources that the three of them had probably come from. She asked me how I could differentiate between the oral and the written stories and at that moment I coould not think of an answer to help her.

context, blindness is attributed to their lack of education and inability to use books. They talk of their state of being with regret and the aged ones feel there is no way to make up for it, The following anecdote is often told in connection with the education of their children and is quoted here to let the reader understand the feeling of the villagers.

Once a son grabbed his father's beard and slapped him on the face . The father was bothered abou this son's action and complained to the judge about it.

The judge called the son to court and asked him why he'd hurt his father."Since early childhood, my father sent me to graze coes or take care of the donkeys. When the animals did not obey me, I held their tails and slapped them on the back.

The day my father and I had the argument, I felt that I was with the donkeys and cows and my father's beard seemed to be the tail of one of the animals. So I grabbed it and slapped him on the face "

The judge ordered the father to send his son to schoolor slapping is what he will get the rest of his life.

I11 iteracy cannot keep villagers completely in the dark. The mullah shares his knowledge of reading with them by holding reading sessions in the winter evenings under the '. sandali" . in a neighbor's house or before and after prayers in the mosque. He reads from a theology book or a story book and the villagers listen to him. If the book is in Arabic or in difficult Dari he translates it for them. They, in turn, tell the stories that they heard to other people in other places. Thus, the stories that come from books are modified and put into oral literature.

When these stories are recorded, they are put back into the written language. In this way there is a continuous circulation between the oral and the written literature. In the course of this circulation , the illiterare people

comes out of personal rather than economic interest . Folk actors are paidfor their performances and this holds the group together,causing their specialization in the art of acting. However, I know of no living raconteur who makes money for telling stories.

The only man I had ever heard of being paid for storytelling had died eight months before I was able to go to Herat.

During my field work in Herat, I have come across men twice who said that storytellers were once paid. The first man was a seventyyear - old informant from Ghoryan, a suburb of Herat. He introduced himself as the son of a story-teller at the court' of a governor and asid that his father was paid for storytelling. The second man was another aged informant who claimed to have learned his stories from a man who had learned them from a khan's storyteller at Teryak. Nevertheless,thepay for the raconteur has never been sufficient for an independent living, and these men who told stories had to work in their master's houses as servants on the side. Whether storytelling or the other services brought the bulk of their salary is a question for further investigation.

Thus, there are storytellers in every family and in every village and some narrate better than others. Although stories are considered to be lies, storytelling does not put a man in a different's stratum of the society Raconteurs are thought of occupationally first -as farmers, shepherds, carpenters, barbers, servants, blacksmiths, etc. rather than as storytellers. Some pompous people never condescend to the level of storytelling. They will listen to a story being told and enjoy it,but if requested to tell a story, they answer, " I don' t believe in lies. "

D. Trading Between Oral and Written Stories

Herat villagers are aware that illiteracy is a hindrance in their lives. While talking to them about books, schools, and the ability to read and write, I have often heard them say, " Although we have eyes we are blind. " In this

certain amount of the cotton balls that they produced on their farms to their wives. The women processed them and made cloth for everybody's clothes and sometimes sold part of it and used the money for the expenses of the household.

The first step in processing the cotton is breaking the balls to take the fiber out of the shells. If this is done only by the members of the family, it will take a long time. To shorten the time spent for this boring task, each family invites its neighbors to help them husk cotton. The neighboring families schecdule the nights so that there won't be two husking parties at the same time. It is on the nights of these parties that stories are told from the beginning until the end of the work.

Men and women sit in the same room if they are related. The storyteller is usually a man, nevertheless, there is no objection to a woman's narration if she wishes. The age and the marital status of the women though, influences such participation. Older women have more freedom and choice , while young girls and young wives need the cionsent of their parents or husbands.

Among the villagers who are not good friends or relatives, men and women sit in separate rooms. Thus, there will be two cotton husking parties and a male and a female storytelling session. In these stories, there are words and phrases that normally men won't say in the presence of ladies and vice versa, but in the storytelling sessions these words come and go and nobody pays much attention to them.

Usually, if there is a good storyteller, he narratcs for the major part of the evening. Whenhe gets tired, the rest of the people take turns. Children attend such parties and enjoy the stories and help the host familyhusk cotton. This is a good training field for the children to learn stories. If it were not for the stories, the families couldn't get the amount of work done that they do now.

C. Professionalism in Storytelling.

Professionalism in storytelling, unlike that in the career of the folk actors,

In general, whenever there is more than one person together with some spare time, there is the possibility that their talk will turn into a storytelling session. But there are times when storytelling dominates the bulk of the group's time and in fact keeps the group doing whatever job they're doing. A list of such situations would give a better idea about the setting of the storytelling sessions, their time and season, the storyteller, and the audience.

Situation	Time	Season	Storyteller	Audience
Husking Cotton	Night	Winter	M or F	M, F, of different age levels
Evening Parties	Night	Mostly Winter	M or F	M,F, of different age levels
PressingCotton	Night	winter	Female	Female
At Village Stores	Mostly Nights	Winter & Fall	Male	Male
Shepherds & Help while Resting t	Night	Any	Ma'e	Male
while Resting				
Farmers While Irrigating	Night	Any	Male	Male

B. A Sample Sitaution Described

A typical storytelling session held in Herat villages is that while husking cotton on winter nights. The following description of this session shows how every family has occasions for storytelling each year.

In a majority of families in Herat, the women are responsible for the clothing of their husbands and children. Before the textile factories in Jabalusaraj, Golbahar, Polikhumri and orther places started flooding the bazaars with their products, this was true about every family. The husbands gave a

Dari Folk Literature

AN OVERVIEW OF HERAT FOLK LITERATURE

by: Hafizullah Baghban

(2)

CHAPTER II

FOLK STORIES

A. The When and the who of Story Telling

Although stories are told more at night than in the day time and more in winter than in any other season, storytelling is not Purely seasonal or nocturnal. Depending on whether or not the individual raconteur believes in the taboo as that storytelling during the day brings disgrace, stories can or can't be told between sunrise and sunset. Stories are told in every season as longsa storytelling does not interrupt the work of the villagers. It is evident, then, that in winter, when there is less to do in the villages, more stories are told.

Moreover, storytelling is not limited to a Particular group and neither is it hereditary or specialized the way the folk Plays are. In almost every family, some members know some stories and there are occasions for them to narrate their tales. The occasions might involve a grandfather's moral lesson to his grandchildren or one that brings in the male and female adults in the family and the neighborhood for Purely entertainment purposes .

هیات تحریر

پوهاند میرامان‌الدین انصاری

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

آدرس

مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، پوهنتون کابل، علی آباد کابل، افغانستان

وجه اشتراک

محصلان ومتعلمان : ۲۰ ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۲۵ ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۳۰ ـ افغانی

یگانه وسیله‌ای که مشخصات ادبیات وهنر مارا روشن میکند ونیز ادب وهنر امروز مارا به تکامل اندر میسازد، همانا آزمودن همهٔ آثار ادبی وهنری به محک انتقاداست. بنابران مجلهٔ ادب بحث نقد آثار را بصورت منظم ادامه میدهد وازعموم نویسندگان باصلاحیت آرزومند است، تانظر انتقادی خود را به آثار منظوم ومنثور گذشته وحال زبان دری جهة نشر به ادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

قیمت این شماره (۱۰) افغانی

د پوهنځی مطبعه

ADAB

BI-MONTHLY DARI MAGAZINE

Of The

Faculty of Letters And Humanities

University of Kabul

Afghanistan

Vol. XVI, Nos. 3-4 AUGUST-NOVEMBER 1968

Editor

Q. Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars